



هیئت معارف جنگ
شهید سید علی صیاد شیرازی

عملیات آزادسازی سندج

و گردنه صلوات آباد

اردیبهشت ۱۳۵۹

نویسنده: سرتیپ ۲ علی صادقی گویا

صادقی گویا، نجاتعلی، ۱۳۲۷

عملیات آزادسازی سندج و گردنه صلوات آباد

اردیبهشت ۱۳۵۹ به روایت شهید امیر سپهبد علی صیاد

شیرازی و همرزمان / تدوین نجاتعلی صادقی گویا؛

ویراستار فرهاد فیاض؛ به کوشش هیئت معارف جنگ.

۲۰۸ص: نقشه، نمونه.

ISBN ۹۶۴-۹۳۱۱۴-۵-۹

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. ۱۷۵.

۱. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات.

۲. صیاد شیرازی، علی، ۱۳۲۳-۱۳۷۸ - خاطرات.

۳. سرداران -- ایران - خاطرات. الف. ایران.

ارتش. هیئت معارف جنگ. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۸۴۳

DSR ۱۶۲۹/ص۱۵/ع۸

نویسنده: سرتیپ ۲ ستاد علی صادقی گویا

ویراستار: فرهاد فیاض

نوبت/ سال چاپ: دوم/ ۱۳۹۳

شماره شابک: ۹۶۴-۹۳۱۱۴-۵-۹

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر: انتشارات ایران سبز - تهران

مرکز پخش: تلفن ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر ۲۲۴۸۸۶۵۰ - صندوق پستی ۵۵۴-۱۹۵۷۵

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» محفوظ است.

...این توطئه‌گرهای در کردستان و غیر آن
در صف کفار هستند...

حضرت امام خمینی (ره)
سخنرانی ۵۸/۶/۲

... ملت اسلام بداند در کردستان، جنگ،
جنگ میان اسلام و کفر است، در کردستان دو
کفر، کفر مارکسیستی و کفر امریکایی با اسلام
می‌جنگند...

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
خطبه نماز جمعه ۵۹/۲/۲۶

تقدیم به:

شهدای گرانقدری که در راه حفظ تمامیت ارضی و ادامه حاکمیت نظام نوپای جمهوری اسلامی و برای اعتلای اسلام و کسب رضایت خداوند جان خویش را در طبق اخلاص نهاده، مظلومانه به شهادت رسیدند، بویژه «شهید امیر سپهبد صیاد شیرازی» که جای پای مردانه او در حوادث گوناگون این اثر مشاهده می‌شود.

تمامی رزمندگانی که لحظه به لحظه حوادث این اثر، با حضور دلاورانه آنها در میدان کارزار رقم خورده و این همه فداکاری‌ها و ایثارگری را از خود به یادگار گذاشته و رنج و مشقت بسیاری را در این راه متحمل شده‌اند. اعتقاد داریم که اگر این عزیزان در رزم‌های کوچک و بزرگ آن روز، حضور مقتدرانه پیدا نمی‌کردند، بی‌تردید امروز ایران اسلامی به چنین امنیت و اقتداری دست نمی‌یافت. پاداش همه آنها نزد خداوند متعال محفوظ و مأجور باشد.

فهرست

۱۳	تشکر و قدردانی
۱۵	سرآغاز
۱۷	پیشگفتار
۲۱	ای کردستان ...!
۲۵	چکیده
۲۷	مقدمه: نگاهی به کردستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی
۲۹	بررسی وضعیت منطقه کردستان قبل از شروع عملیات
۳۰	ترکیب و استعداد عناصر مسلح ضدانقلاب در منطقه
۳۲	چگونگی گسترش و پراکندگی عناصر مسلح ضدانقلاب
۳۲	ترکیب و استعداد نیروهای خودی در عملیات آزادسازی سنندج
۳۵	خاطرات سرتیپ ستاد سید حسام هاشمی
۳۵	چگونگی عملیات آزادسازی سنندج
۳۸	ملاقات با رئیس جمهوری
۳۹	حرکت به سوی اصفهان
۴۰	پرواز به سوی سنندج
۴۱	در فرودگاه سنندج
۴۲	اولین جلسه و شور عملیاتی در فرودگاه سنندج
۴۴	جلسه با فرماندهان و مسئولان
۴۵	شور ستادی مورخه ۵۹/۲/۴ لشکر ۲۸ سنندج
۴۸	روز نهم اردیبهشت
۵۰	اقدامات فرماندهی عملیات از روز دهم اردیبهشت ماه به بعد

- ۵۱ اقدامات دیگر نیروهای خودی از تاریخ ۱۰ تا ۱۸ اردیبهشت
- ۵۲ تکمیل محاصره شهر سنندج
- ۵۳ تأمین و پاک‌سازی شهر سنندج
- ۵۴ پاک‌سازی شهر
- ۵۷ **خاطرات سرهنگ خلبان محمد عرب سرهنگی**
- ۵۷ چگونگی انتقال نیرو و فرود هواپیما در فرودگاه سنندج
- ۵۷ ابلاغ مأموریت
- ۵۸ در فرودگاه اصفهان به ما ابلاغ شد که نیرو به سنندج ببریم
- ۵۹ خلبان هواپیما را قانع نمودم تا مسافر و مهمات را با هم حمل کند
- ۵۹ پرواز به‌سوی سنندج بدون اطلاعات پروازی
- ۶۰ برج مراقبت سنندج جواب نداد
- ۶۱ اوضاع بحرانی در فرودگاه سنندج
- ۶۱ انفجار در چند متری هواپیما
- ۶۲ خاموش شدن موتور هواپیما باعث شد تا جان سالم به در ببریم
- ۶۳ حمل تعدادی از مجروحان به شیراز
- ۶۵ **خاطرات سرتیپ احمد ترکان**
- ۶۵ شرایط سنندج قبل از آزادسازی
- ۶۸ تشکیل جلسه در ستاد لشکر با حضور مسئولان شهر
- ۶۸ خلاصه وضعیت شهر در آن زمان
- ۷۰ انتقال سرهنگ پیاده ایرج نصرت‌زاد به لشکر ۲۸
- ۷۰ کمبود نیروی انسانی
- ۷۱ بستن راه عبور ۲ گردان اعزامی توسط دانش آموزان سنندج

- ۷۱ آخرین دیدار با شهید نصرت‌زاد
- ۷۲ شهادت سرهنگ نصرت‌زاد
- ۷۳ اعزام دو کامیون مهمات
- ۷۴ گزارش وضعیت مشاهده شده به فرمانده لشکر
- ۷۵ برگشت ستون به سربازخانه
- ۷۵ رویاهای دشمن نقشه بر آب شد
- ۷۶ تیراندازی دشمن به داخل سربازخانه
- ۷۶ سقوط متوالی دو فروند هلی‌کوپتر
- ۷۷ خلاصه وضعیت داخلی سربازخانه
- ۷۹ لشکر به تنهایی قادر به مقابله با دشمن نبود
- ۸۰ ورود صیاد شیرازی و همراهان به سربازخانه
- ۸۱ امید و تلاش جدید حاصل شد
- ۸۲ استفاده از تیپ ۳ همدان و آزادسازی محور صلوات آباد
- ۸۲ اقدامات مردم‌یاری
- ۸۳ فعال شدن مجدد ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران
- ۸۴ اعزام دو گردان به بانه و سردشت
- ۸۴ نقش حساس و موثر شهید صیاد شیرازی در بازگشت امنیت کردستان

- ۸۷ **خاطرات سرهنگ ستاد حسین خرسندی**
- ۸۷ چگونگی انجام عملیات پاک‌سازی شهر سنندج
- ۸۷ وضعیت کلی منطقه
- ۸۸ سخنرانی شهید سرلشکر فلاحتی در پادگان سنندج
- ۸۹ وضعیت پادگان سنندج در آغاز درگیری‌ها

- ۱۲۷ مسلح کردن نیروهای مردمی
- ۱۲۸ تلاش برای در هم شکستن محاصره باشگاه افسران
- ۱۲۹ سقوط یک هلی کوپتر
- ۱۳۰ محاصره باشگاه افسران در هم شکسته شد
- ۱۳۱ گرسنگی و بی غذایی امان مردم را بریده بود
- ۱۳۲ وضعیت بحرانی پایگاه رادیو و تلویزیون
- ۱۳۴ یکی از افراد هلی کوپتر مجروح شد
- ۱۳۵ عملیات موفقیت آمیز ۲۳ اردیبهشت ۵۹ از سه محور

خاطرات سرتیپ پاسدار طائفه نوروز

- ۱۳۹ چگونگی اجرای عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همدان
- ۱۴۰ درگیری در قروه
- ۱۴۰ از تهران دستور جدیدی مبنی بر ادامه عملیات صادر شد

خاطرات سرتیپ پاسدار حسین همدانی

- ۱۴۱ چگونگی عملیات آزادسازی گردنه صلوات آباد
- ۱۴۱ اولین واکنش سپاه پاسداران همدان در مقابل ضدانقلاب
- ۱۴۲ نیروی هوایی پایگاه نوژه به کمک ما آمد
- ۱۴۲ مهمات در کوله پشتی به جای جیره اضطراری
- ۱۴۳ اجرای عملیات صلوات آباد
- ۱۴۳ اولین عملیات خو را با ارتش و با شهر وحدت شروع کردیم
- ۱۴۴ عقب‌نشینی ضدانقلاب با دیدن ستون زرهی و خودرویی ما
- ۱۴۴ سفارش شهید شاه حسینی در آخرین لحظات زندگی
- ۱۴۵ سرانجام سنندج پاک‌سازی شد

۱۴۷	روزشمار عملیات سنندج در خاطرات سر تیپ ستاد سید حسام هاشمی
۱۷۱	تجزیه و تحلیل و نتایج اجرای مأموریت
۱۷۱	۱- مشکلات عملیات
۱۷۲	۲- نقاط قوت
۱۷۳	۳- نتایج عملیات
۱۷۵	منابع
۱۷۷	نمایه
۱۸۵	پیوست‌ها:
۱۸۷	بریده جراید
۲۰۲	نقشه‌ها
۲۰۵	تصاویر

تشکر و قدردانی

در تهیه این اثر، نخستین کسانی که باید از آنها تقدیر و تشکر به عمل آید، قهرمانان اصلی صحنه‌های نبرد هستند که برای برقراری امنیت و یکپارچگی کشور و در نهایت حفظ نظام جمهوری اسلامی غیرتمندانه پای در رکاب نهادند و به مقابله با دشمنان اسلام برخاسته و حضوری کارساز و فعالانه در تمامی عرصه‌های پیکار، با فداکاری و از خود گذشتگی داشته‌اند، هرچند که ممکن است در این اثر ذکری از آنان به میان نیامده باشد.

همچنین همه کسانی که در مراحل مختلف تهیه، تنظیم، تدوین و انتشار این اثر ما را صمیمانه یاری نموده‌اند، شایسته سپاسگذاری و تقدیر هستند که به اختصار ذیلاً به نام این عزیزان اشاره می‌شود:

۱- کلیه دست‌اندرکاران عملیات‌ها که با حضور مستمر در جلسات متعدد و همچنین حضور در مکان اصلی صحنه‌های عملیات، خاطرات خویش را صادقانه بیان نموده و اطلاعات ارزنده‌ای در اختیار ما قرار داده‌اند تا دست‌آوردهای این عزیزان مورد استفاده نسل‌های آینده قرار گیرد و رهنمونی واقعی و عملی برای جهاد و دفاع اسلامی باشد، به‌ویژه «شهید امیر سپهبد صیاد شیرازی» که در تمامی مراحل نگارش این سلسله از وقایع جنگ نقش محوری داشته‌اند و منبع اصلی اطلاعات ما بودند.

۲- «امیر سرتیپ احمد دادبین»، «امیر سرتیپ عبدالعلی پورشاسب» فرماندهان محترم نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران در سال ۷۶ و در زمان تدوین این کتاب که کلیه امکانات لازم و پرسنل مورد نیاز را در اختیار تهیه کنندگان این اثر قرار دادند و از آغاز تا انجام با همه توان «تزاجا» حمایت‌های صمیمانه و بی‌دریغ خویش را پشتوانه تدوین این اثر قرار دادند.

۳- کلبه عزیزان ارتشی، سپاهی و بسیجی که به هر شکل برای جاودانه ماندن حماسه آفرینی‌های هم‌زمان، فرماندهان و پیش‌کسوتان دلاور خود، ما را یاری داده‌اند و می‌دهند.

۴- همه دست‌اندرکاران هیئت معارف جنگ که در بخش‌های مربوطه، مسئولیت تهیه اطلاعات، جمع‌آوری مدارک، مدیریت، هماهنگی، امور فنی، صدا و سیما، پشتیبانی، تنظیم و ... را به‌عهده داشته‌اند.

۵- «امیر سرتیپ سید حسام هاشمی» جانشین محترم هیئت معارف جنگ که در تمام مراحل تدوین و چاپ این کتاب پیگیری و پشتیبانی جدی، صمیمانه و مسئولانه به‌عمل آورده‌اند.

۶- امیر سرتیپ ۲ نجات‌علی صادقی‌گویا که با نظارت شهید صیاد شیرازی در تدوین این کتاب زحمات و تلاش خالصانه‌ای را انجام داده‌اند.

۷- جناب «سرهنگ پورعسکری» به واسطه همکاری در تنظیم اولیه بخشی از کتاب.

۸- «امیر سرتیپ ۲ ابوالقاسم کیا» به واسطه همکاری در مرحله‌ای از تدوین کتاب.

۹- مسئولان و دست‌اندرکاران تمامی قسمت‌های نیروهای مسلح که به‌طور مستقیم و یا غیر مستقیم ما را در تهیه این اثر یاری نمودند.

از خداوند متعال خواستاریم به همه پاداش نیک عطا فرماید و با شهدای عظیم‌الشأن محشورشان نماید.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد صیاد شیرازی»

سرآغاز

صحنه‌های میدان جنگ که در این کتاب و کتب مشابه آن، شرح آن‌ها آمده است، بهای سنگین و در بعضی موارد غیرقابل محاسبه و جبران ناپذیری برای ایجاد آن‌ها به شرح زیر پرداخته شده است:

۱- عده زیادی از هموطنان و جوانان عزیز و دلاور مردان و سربازان و پاسداران ارتش و سپاهی و بسیجی کشور که تاریخ ایران به آنها افتخار می‌کند، در این صحنه‌ها شرکت فعال داشته و هر کدام نقش ارزنده و مناسبی را عهده‌دار بوده‌اند که تعدادی از آنان شهید و یا مجروح و معلول (جانباز) و یا اسیر گشته‌اند.

۲- تعدادی از نفرات دشمن و ضدانقلاب که در صف مقابل رزمندگان اسلام قرار داشتند، کشته شدند.

۳- صدها هزار گلوله و مهمات جنگی کالیبر سبک و متوسط و سنگین و مقدار زیادی مواد منفجره و نارنجک به دست طرفین مصرف شده است.

۴- تعداد زیادی تانک و توپ و نفربر شنی‌دار و چرخ‌دار و انواع خودرو سبک و سنگین و انواع تفنگ و تیربار و خمپاره‌انداز و موشک‌انداز، در این صحنه‌ها وارد کارزار شده و رقم بزرگی از آنها نیز منهدم شده‌اند.

۵- تعداد قابل توجهی از انواع هلی‌کوپتر و هواپیما در مراحل مختلف مورد استفاده قرار گرفتند و چند فروند از آنها نیز سقوط نمودند.

۶- میلیاردها ریال (میلیون‌ها دلار) خسارت به کشور وارد آمده است. تمامی این هزینه‌های کلان انسانی و مادی برای حفظ یکپارچگی کشور و ادامه حاکمیت نظام جمهوری اسلامی ایران در تمام نقاط آن بوده است و از این که چنین دستاورد نیکی را داشته، ملت ایران بدان خرسند است، هرچند اگر خائنان و قایلیان زمان وجود نداشتند و چنین وضعی بر ما

تحمیل نمی گشت، بهتر بود؛ اما گویا تقدیر چنین است که جنود شیطان در مقابل حزب الله باشد تا صالحان و مؤمنان و مجاهدان اسلام در میدان آزمایش متمایز گردند و بتوانند در مرتبه و درجات بالاتری از لحاظ نزدیکی به مقام قرب الهی قرار گیرند.

پس جا دارد هر چه بیشتر و بهتر و با دقت و حوصله زیاد این صحنه‌ها را از تمام زوایا و با اشکال ممکن به شرح درآورده و به نسل حال و آینده سپرد، تا از تجاربی که با چنان بهای سنگین و جبران ناپذیری به دست آمده است، بهره گیرند و آن را در راه اعتلا و سربلندی کشور بزرگ و با عظمت جمهوری اسلامی ایران و همچنین تقویت روحیه سلحشوری فرزندان این ملت بزرگوار و سربلند تاریخ به کار برند. چون چنین نگرشی در تدوین عملیات‌ها و نگارش تاریخ نظامی وجود داشته در صورتی که سبب توضیحات و حواشی به نسبت وسعت متن شرح عمیات‌ها، حجم کتاب زیاد شده باشد، امید است خوانندگان محترم بر ما خرده نگیرند، زیرا هدف آن بوده که کتاب در تمامی زمینه‌های لازم و مفید قابل بهره‌برداری نظامی، علمی و آموزشی، تاریخی، فرهنگی و... باشد.

امید است که به لطف خداوند توفیقی حاصل کرده باشیم.

پیشگفتار

هنوز چند هفته‌ای از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که نظام نوپای جمهوری اسلامی از طرف گروه‌های مسلح معاند در نقاط مختلف کشور مورد تاخت و تاز ناجوانمردانه قرار گرفت. گروه‌هایی که هر کدام با اهداف و مقاصد گوناگون، اندیشه تجزیه، تفرقه، ایجاد ناامنی و در نهایت براندازی نظام جمهوری اسلامی را در سر می‌پروراندند و اسلحه و مهمات خود را با غارت از پادگان‌های کشور در روزهای پیروزی انقلاب و یا از طریق مرزهای خارجی تأمین می‌نمودند و گروهک‌های مسلحی که چون قارچ‌های سمی هر از گاه از گوشه و کنار کشور سر بیرون می‌آورند.

نیروهای مسلح بر حسب وظیفه و به‌منظور ایجاد ثبات و امنیت و حاکمیت دولت به‌ویژه در مناطق ناامن کشور اقدام به مقابله جدی با گروهک‌های مسلح نمودند. این درگیری‌ها تا شهریور ۵۹ ادامه داشت تا اینکه در تاریخ ۵۹/۶/۳۱ رژیم بعثی عراق به سرکردگی صدام از طریق مرزهای غربی و جنوبی کشورمان تجاوز گسترده‌ای را آغاز کرد.

تجاوز جنایتکارانه رژیم بعثی که با حمایت همه جانبه قدرت‌های استکباری همراه بود، سبب شد تا ماهیت پلید گروهک‌های مسلح نیز در خیانت و قتل و غارت بر همگان ثابت گردد. لذا جمهوری اسلامی برای دفع تجاوز دشمنان اسلام آنچه از توان نظامی و ملی به قوه در اختیار داشت، آن را به فعل در آورد و به دفاع از انقلاب اسلامی و حاکمیت ملی خود پرداخت. بدین ترتیب تا سال ۶۷ که پس از جنگ ۸ ساله، سرانجام آتش‌بس در مرزهای غربی و جنوبی کشور برقرار گردید، دفاع مقدس امت مسلمان و انقلابی ایران اسلامی در کنار نیروهای نظامی ادامه داشت. لحظه به لحظه این مدت و وجب به وجب این سرزمین پهناور، گویای رشادت و

ایثارگری‌های هزاران دلاور مردی است که هر یک داستانی در خور و شایسته از حماسه آفرینی‌های خود دارند.

شرح و ثبت این آثار گرانقدر علاوه بر اینکه یاد شهدا و رزمندگان عزیز ما را همواره زنده نگه می‌دارد، مشخص می‌سازد که آنها چگونه با ایثارگری‌های خود امنیت امروز و یکپارچگی کشور بزرگ ایران اسلامی را برای نسل حاضر و نسل‌های آینده به ارمغان آورده‌اند و همچنین باعث می‌گردد تا تجربه‌های فراوانی که در راه پرفراز و نشیب به دست آمده، مورد استفاده قرار گرفته و از هر کدام، بهره‌های مختلف نظامی، فرهنگی، آموزشی، عملیاتی، اطلاعاتی، تاریخی و ... به دست آید که هر یک از آنها می‌تواند ارزش حیاتی و سرنوشت‌سازی برای ملت عزیز ما داشته باشد. برای نگارش و ثبت حوادثی که در طول هشت سال دفاع مقدس رخ داده هرچند که تا کنون صدها جلد کتاب، جزوه، مقاله، نشریه، برنامه‌های گوناگون سمعی و بصری تهیه و ارائه گردیده و هر کدام نیز دارای ارزش خاص خود هستند، ولی هیچ یک از آنها چه در گذشته و چه در آینده قادر نخواهد بود تمام ابعاد دفاع مقدس و حوادث مختلف عملیات نظامی را که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در جای‌جای میهن اسلامی انجام پذیرفته، تصویر بکشد.

شهید «امیر سپهبد صیاد شیرازی» یک چهره نظامی شناخته شده و آشنا در پیشگاه ملت ایران بود، از سال ۵۸ تا روز شهادت، در مسئولیت‌های بالای نظامی انجام وظیفه نمود، به‌ویژه در سال‌های ۶۰ تا ۶۵ که فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی را، آن‌هم در پر حادثه‌ترین دوران جنگ تحمیلی به عهده داشت. می‌توان گفت ایشان تنها فردی در نظام اسلامی بود که در رده بالای تصمیم‌گیری‌ها در شرایط بحران، در ارتش و سپاه حضور مستقیم، موثر و تعیین کننده داشت و صاحب خاطرات پر ارزش و منحصر به فردی از آن دوران بود.

همین ویژگی مضاعف ایجاب می نمود خاطرات ایشان که در حقیقت گنجینه و سرمایه ملی محسوب می شوند، برای تاریخ و نسل های حال و آینده به شکل قابل بهره برداری درآمده و باقی بماند. این نکته بارها توسط افراد مختلف به ایشان پیشنهاد می شد که نسبت به تدوین خاطرات ارزشمند نظامی خود عاجلانه اقدام نمایند. به این ترتیب، بار تکلیف این بزرگوار، نسبت به این امر روز به روز سنگین تر می گردید، اما پرکاری و مشغله خدمتی ایشان به قدری زیاد بود که فرصتی برای این کار باقی نمی گذاشت. تا اینکه آن بزرگوار در سال ۱۳۷۴ جمعی از همزمان و مسئولان ذی ربط را برای این کار دعوت و به طور غیر سازمانی و داوطلبانه به نام «هیئت معارف جنگ» فعال نمود.

در فاصله سال های ۷۴ تا ۷۸ (زمان شهادت سپهبد صیاد شیرازی) آثار صوتی و تصویری و نوشتاری ارزشمندی از خاطرات «شهید صیاد شیرازی» و فرماندهان وقت در عملیات های مختلف، با عزم و حضور در مناطق عملیات مربوطه جمع آوری گردید. هرچند که با شهادت وی، جمع آوری کامل خاطرات سال های گذشته نا تمام ماند، اما همین مقدار اطلاعات جمع آوری شده آنقدر غنی و زیاد است که برای تنظیم و تدوین و انتشار آن جهت استفاده عموم، سال ها وقت و کار زیادی را می طلبد که امید است به یاری پروردگار، چنین توفیقی حاصل گردد.

کتابی هم که ملاحظه می شود، اثری است که «شهید صیاد شیرازی»، پس از ملاحظه و اعمال نظریات اصلاحی خود، مقرر نمودند این کتاب و کتاب های بعدی که تدوین می شوند، در «هیئت معارف جنگ» باقی بماند و تا اطلاع ثانوی در مرحله انتشار قرار نگیرد.

شاید این هم از مقدرات الهی بود که ایشان همان فرصت محدود خود را بیشتر صرف جمع‌آوری و ضبط خاطرات نماید تا اثر بیشتری از خاطرات شهید، قبل از شهادت، برای ملت عزیز ایران باقی بماند.

دست‌اندرکاران فعلی «هیئت معارف جنگ» تصمیم گرفتند این کتاب که ملاحظه می‌نمایید، هم‌اکنون به مرحله انتشار برسد، با استفاده از این تجربه در صورت امکان سایر عملیات‌ها نیز به تدریج برای انتشار آماده و اقدام گردد.

برای توجیه خوانندگانی که معمولاً کتاب را از ابتدا تا پایان، به طور منظم می‌خوانند، تقدم و تأخر بیان خاطرات شهید صیاد شیرازی و فرماندهان هم‌رزم ایشان، به ترتیب زمان حادثه خاطرات آورده شده و ترتیب درجه و مقام راویان خاطرات رعایت نشده است.

ضمناً کار خود را خالی از عیب و نقص نمی‌دانیم و به این نکته هم واقف هستیم که این کتاب پس از انتشار مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت، لذا پیشاپیش انتقادهای صحیح و بجا را در پیشبرد هرچه بهتر کارپذیرا بوده و بدان ارج می‌نهمیم و دست خوانندگان عزیز را نسبت به ارایه تذکرات لازم به گرمی می‌فشاریم.

در پایان از خداوند متعال خواستاریم تا به ما در ادامه کاری که آغاز کرده‌ایم، توفیق انجام آن را عنایت فرماید. بی‌شک راهنمایی‌های خوانندگان عزیز، دلگرمی بیشتری را برای ما به‌دنبال خواهد داشت که پیشاپیش سپاس خود را به محضرشان تقدیم می‌داریم.

رئیس هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی»

سرتیپ ستاد ناصر آراسته

ای کردستان...!

سینهٔ پر غرور تو
از تلخی روزگاران گذشته حکایتها در خود دارد،
چه صبر ستایش انگیزی ای سرزمین کهن!
اهریمنان، بلندی کوههای تو را تاب نیاوردند
پس، با انگشتان خود تیشه ای بر ساختند
تا بلندای پر غرور تو را، ابلهانه، بتراشند.
اما تو همچنان سرافراز و پر غرور باقی ماندی.

دشتهای پر وسعت تو
از گستردگی خاطرت حکایت می کرد و از بخشنده گی بی کرات،
سبزینه دشتهایت را تاب نیاوردند،
پس با نفسهای مسموم خود بر آن دمیدند
استواری قامت تو، اما
نفس در سینه هاشان خشکاند
و سبزینه دشتهای پر وسعت تو رویشی دیگر یافت.
رزمندگان اسلام
با قامتی استوار، اندیشه ز ایمان
بهر صیانت تو پیش آمدند
و بر ستیغ کوههای بلندت

گردن افراشتند
و عظمت دیرینه تو را پاس داشتند.
خام اندیشان بیهوده کار، اما
عظمت تو را نخواستند
و بذر نومییدی در دلها کاشتند
لیک معجزه را بنگر
که آن بذرها داسی شد
و گردنهایشان را به درو گذاشت !

نگاه پر نجابت تو
نشانه ها داشت از مظلومیت
و از تاریخی که محرومیت تو را رقم زده بود،
دستان امید بخش اسلام
تو را دریافت و بر جراحت دیرینه ات مرهم نهاد
اینک چه پر شکوهی ای وسعت نجابت !
اینک چه پر غروری ای دشت بی نهایت !

اندیشه سیاهکاران
در سینه کوههای پر صلابت تو
نقش تفرقه و نفرت می نگاشت،
و تو را جدا از مام میهن می خواست،
لطف الهی اما
آن نقشها را برگند ، و آن اندیشه ها را تباه ساخت.

اکنون تو ای کردستان ! ای جایگاه راستان !
سرسبز و پر غروری ، حقا که از بدیها پر نفرت و به دوری
قرآن روشنی بخش ، آزادی و رهایی بهر تو هدیه آورد
در راه ایمان خویش پیوستگی یافتی با راه و خط امام

پس

پیوند تو با « رهبر » پیوند جاودانه است

آزادگان ایران

بر تو درود دارند

زیرا که پیوند تو نشان اتحاد است

اما

نفاق دشمنانت ، نشانه تفرقه است

پس

ای سرزمین شیران ! وی مَکَمَن دلیران !

یاد شقایق‌هایت بادا همیشه جاوید .

« یدالله جلالی »

بهار ۱۳۷۵

چکیده

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گروه‌های مسلح ضد انقلاب که سلاح‌های خود را ناجوانمردانه از غارت پادگان‌ها و پاسگاه‌ها به دست آورده بودند، سراسر منطقه کردستان و مناطق کردنشین را به آشوب کشانده و شرایط ناامنی را فراهم نمودند. مرکز توجه این اقدامات مسلحانه نیز شهر سنندج و محورهای اطراف آن بود.

پس از سلسله حوادثی که در این شهر تا اردیبهشت ۱۳۵۹ پیش آمد و چندبار شهر دست به دست خودی و دشمن گردید، با تصویب مسئولان نظام، نیروهای داوطلب ارتش و سپاه اعزامی به سنندج، همراه نیروهای ارتش و سپاه موجود در منطقه، در عملیات مشترک، نبردی را به اجرا درآوردند که منجر به آزادسازی سنندج و محور گردنه صلوات آباد- که اصلی ترین محور ورودی به سنندج می‌باشد- و سایر محورهای ورودی آن گردید.

از آن تاریخ تاکنون نیز امنیت شهر توسعه یافت و همچنان تحت کنترل کامل نظام جمهوری اسلامی ایران باقی ماند. بیشترین نقش محوری در این عملیات را همانطور که ملاحظه خواهید نمود، « شهید صیاد شیرازی » به عهده داشته است.

جزئیات شکل گیری، چگونگی و سرانجام این نبرد در خاطرات شهید صیاد شیرازی و تعدادی از هم‌زمان وی همراه باچند نقشه و تصویر و بریده روزنامه‌ها و فهرست راهنما در این کتاب، تا حدودی نظامی گونه ارائه گردیده است.

نگاهی به کردستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی

مقدمه

از اهم حوادث شوم و ناگواری که در تاریخ نظامی- سیاسی انقلاب اسلامی پس از پیروزی انقلاب رخ داد، می‌توان به وقایع منطقه کردستان اشاره کرد. گروه‌هایی به نام «خلق» و «مردم» کردستان که بسیاری از آنها ریشه در قدمت چند دهه خیانت و ارتباط با بیگانگان داشتند و مایه‌های ضد دینی نیز در مرامنامه، خط مشی، اهداف و سوابق گردانندگان و نظریه‌نویسان آنها کاملاً مشهود بود.

اولین اقدامات این گروه‌ها پس از کسب قدرت، ایجاد شورش‌های منطقه‌ای، ناامنی و تضعیف حاکمیت نظام در منطقه بود. همچنین دخالت در امور سازمان‌های دولتی، یورش مسلحانه به پاسگاه‌ها و پادگان‌های نظامی و انتظامی جهت دستیابی به سلاح و مهمات بیشتر، غارت بیت‌المال و... را می‌توان از جمله کارهای معمولی گروهک‌ها در منطقه کردستان دانست. آنها با ترفندهای خود حتی گروهی از افراد بومی و ساده‌لوح منطقه را با حيله‌های گوناگون به دور خود جمع کردند و پس از تطمیع و تهدید، آنها را در مقابل نیروهای دولتی که به منظور برقراری آرامش و امنیت در منطقه حضور داشتند، قرار دادند.

با توجه به شرایط به وجود آمده در روزهای پس از پیروزی انقلاب، در اوایل سال ۱۳۵۸ و خالی شدن پادگان‌ها از سربازان در پی تقلیل خدمت سربازی از دو سال به یک سال، شرایط بی‌انضباطی که به واسطه فعالیت هواداران گروهک‌ها در داخل و خارج از سربازخانه‌ها به وجود آمده بود، عواملی بود که ناامنی در شهرهای گردنشین را بیش از پیش دامن می‌زدند.

دولت نو پای جمهوری اسلامی نیز از برخورد شدید نظامی و توسل به زور جهت سرکوبی مخالفان با توجه به اهداف والایی که نظام دنبال می نمود و بدان اعتقاد داشت، حتی الامکان خودداری می ورزید. تمام تلاش ها بر آن بود تا این مسئله به صورت مسالمت آمیزی حل و فصل شود و با بالا بردن سطح آگاهی های مردم منطقه، آنها را به خطرهایی که از جانب دشمنان اسلام تهدیدشان می کرد، با خبر سازد. با این انگیزه نیروهای نظامی و انتظامی حاضر در منطقه در مرحله اول مأموریت خود، تنها وظیفه حفظ پادگان ها و برقراری امنیت داخل شهرها را به عهده داشتند و از مقابله جدی نظامی با نیروهای مخالف پرهیز می کردند، اما هرچه زمان می گذشت، نه تنها بهبودی حاصل نمی شد، بلکه نیروهای مخالف گستاخ تر شده، با سوءاستفاده از حُسن نیت و بردباری نظام، بر دامنه فعالیت های خود می افزودند و حتی به ارتکاب جنایت علیه مردم بی دفاع و قتل و غارت جان و اموال آنها روی می آوردند که در راستای اهداف شومشان، در نهایت تجزیه کشور و سقوط نظام جمهوری اسلامی را در سر می پروراندند.

سرانجام کار گروهک های مزبور به جایی رسید که مسلحانه به مراکز حساس شهرها یورش بردند، بانک ها و فروشگاه های شهر را غارت کردند و مردم بی دفاع را به گلوله بستند، به طوری که اگر در آن شرایط حساس مقاومت و فداکاری های نیروهای نظامی متعهد داخل پادگان های منطقه و سایر نیروهای داوطلب اعزامی به منطقه نبود، کردستان و شاید پس از آن دیگر مناطق کشور، توسط همین گروهک ها از پیکر کشور بزرگ اسلامی جدا می گردید.

کتاب حاضر نیز با شرحی از چگونگی آزاد سازی سنندج و محورهای اطراف آن در اردیبهشت ۵۹ سند دیگری است بر ادعای مردانگی، از

خودگذشتگی، شجاعت و فداکاری فرزندان این مرز و بوم برای حفظ یکپارچگی کشور اسلامی ایران.

بررسی وضعیت منطقه کردستان قبل از شروع عملیات

گروهک‌های ضد انقلاب در ادامه تلاش خود، به‌منظور اعمال نفوذ در منطقه کردستان، سعی کردند دامنه فعالیت خودشان را به مناطق پر جمعیت گسترش دهند. شهر سنندج و اطراف آن - به عنوان مرکز کردستان - که بیشترین جمعیت استان را در خود جای داده بود، در نوک حمله دشمن قرار گرفت. با توجه به اینکه قشر عظیمی از مردم منطقه بی‌سواد و یا کم‌سواد بودند، به‌سادگی تحت تأثیر تبلیغات مسموم عناصر ضدانقلاب قرار گرفتند، به‌طوری که بسیاری از آنها نسبت به نیروهای دولتی که به‌منظور برقراری آرامش و امنیت در منطقه مستقر بودند، بدبین شدند.

وضعیت اقتصادی نابسامان منطقه که بیشتر آن از سیاست‌های رژیم گذشته ناشی می‌شد، پس از انقلاب، به‌شکل آشکاری خود را به یکباره نشان داد، تا آنجا که مشکلات زیادی برای مردم به وجود آورد.

نیروهای ضدانقلاب نیز با استفاده از شرایط انقلابی حاکم بر کشور و با ایجاد رعب و وحشت که با زور اسلحه همراه بود، به‌تدریج کنترل شهر سنندج را در اختیار خود گرفتند، به‌گونه‌ای که پادگان، باشگاه افسران و فرودگاه و دیگر نقاط مهم و حساس شهر و محورهای اطراف آن را در محاصره خود در آوردند و مانع از ورود نیروهای دولتی به منطقه شدند.

با بررسی اجمالی مطبوعات وقت ملاحظه می‌گردد که روند ناامنی و پیشرفت آن در سنندج و به شکل متفاوت در زمان‌های مختلف از پیروزی انقلاب اسلامی تا اردیبهشت ۱۳۵۹ ادامه داشت. تا اینکه در همین زمان

پاکسازی منطقه و نجات مردم بی گناه و مظلوم شهر سنندج از چنگال عناصر مسلح ضد انقلاب در دستور کار رزمندگان پرتوان نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و به اجرا درآمد.

ترکیب و استعداد عناصر مسلح ضدانقلاب در منطقه

گروهک‌های منحل ضد انقلاب به منظور تداوم بقای خود، اقدام به سازماندهی عناصر مسلح و اقدامات مسلحانه در محورهای مختلف استان کردستان نمودند که بخشی از آنها به شرح زیر در شهر سنندج و محورهای اطراف آن پراکنده بودند:

۱- تشکیلات نظامی حزب منحل دموکرات کردستان، شامل ۲۱ هیز یا به اصطلاح گردان بود که در سراسر منطقه کردستان و در بخشی از استان‌های آذربایجان غربی و کرمانشاه پراکنده بودند. از این تشکیلات مسلح «هیز شریف‌زاده» با استعداد ۱۲۰ نفر به سرکردگی «کاووس نیازمند» در منطقه عمومی سنندج-مریوان؛ «هیز شهیدان دیواندره» با استعداد ۱۵۰ نفر به سرکردگی «ابراهیم نقده‌ای» در منطقه عمومی سنندج-دیواندره؛ «هیز افشار» با استعداد ۱۵۰ نفر به سرکردگی «یدالله حاجی» در منطقه عمومی سنندج-دیواندره؛ «هیز عزیز یوسفی» با استعداد حدود ۲۰۰ نفر به سرکردگی «محمد تهامی» در منطقه عمومی سقز-دیواندره-سنندج-شیلر؛ «هیز زریوار» به استعداد ۱۲۰ نفر به سرکردگی «کریم پورقباد» در منطقه عمومی مریوان-سنندج؛ «هیز ۸۱ وردی» با استعداد ۱۵۰ نفر به سرکردگی «فتاح خان احمدی» در منطقه عمومی بانه تا شیلر پراکنده بودند که هر یک از گردان‌های یاد شده دارای سه لک یا به اصطلاح گروهان بودند. اسلحه و تجهیزات آنها شامل خمپاره اندازه‌های ۱۲۰ مم، ۸۱ مم، تفنگ ۱۰۶ مم،

نگاهی به کردستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی / ۳۱

کالیبر ۵۰ قناسه، آرپی جی ۷، تفنگ ۵۷ و بی سیم وی- آر- سی ۴۶ می شد. همچنین سلاح های سبک دیگری نیز در اختیار داشتند. علاوه بر آن، گردان دیگری تحت عنوان هیز «برگری» از این گروهک در منطقه فعالیت می کرد که به عنوان مقاومت محلی محسوب می شد و اعضای آن در روستاها و شهرهای کردنشین به طور مخفیانه مشغول فعالیت بودند و به هنگام مأموریت هایی نظیر حمل مجروح، تدارکات و کسب اطلاعات انجام می دادند و در صورت لزوم با به دست گرفتن اسلحه از مخفیگاه ها و کمین گاه های خود مسلحانه در عملیات شرکت می کردند.

۲- تشکیلات نظامی حزب منحل کومله یا به اصطلاح زحمت کشان کردستان، شامل ۱۲ هیز یا گردان بود که بخشی از آن در سنندج و محورهای اطراف پراکنده بودند، از جمله گردان دیواندره با استعداد ۵۰ نفر به سرکردگی «عثمان خالد» مستقر در منطقه دیواندره به طرف سنندج، «گردان آدیز» با استعداد حدود ۴۰ نفر به سرکردگی «عبدالله دبیر» مستقر در منطقه عمومی سنندج- مریوان، گردان فؤاد با استعداد ۱۳۰ نفر به سرکردگی «لطیف ملامحمد» مستقر در منطقه عمومی مریوان و شیلر و چند گردان دیگر که در مناطق اطراف سنندج پراکنده و مجهز به اسلحه و تجهیزات سبک و سنگین بودند.

۳- تشکیلات نظامی چریک های فدایی خلق شاخه کردستان، شامل عناصری به استعداد ۴۰ نفر بود که بیشتر با در دست داشتن سلاح سبک در منطقه عمومی سنندج فعالیت می کردند.

۴- تشکیلات نظامی گروهک منافقین شامل ۲۵ نفر از عناصر مسلح که بیشتر در منطقه عمومی سنندج و محورهای همجوار به همراه گروهک کومله فعالیت می کردند.

چگونگی گسترش و پراکندگی عناصر مسلح ضد انقلاب

در زمان عملیات، عناصر مسلح گروهک‌ها، با تقسیم منطقه بین خود، تمامی محورهای منتهی به سنندج و حتی شهر سنندج را نیز تحت کنترل خود داشتند. از این عده، حدود ۲۰۰ نفر از عناصر مسلح ضدانقلاب حزب منحله دموکرات در منطقه عمومی دهکلان تا ۳ کیلومتری قروه حضور داشتند، ۴۰۰ نفر از عناصر مسلح همین گروهک در شهر سنندج مستقر بودند. آنها با فریب دادن مردم شهر، مراکز حساس را در محاصره خود داشتند. حدود ۱۵۰ نفر از عناصر مسلح در گردنه صلوات آباد موضع گرفته و بعضی از نقاط جاده دهکلان - سنندج را مین گذاری کرده بودند.

علاوه بر آنها، عناصر دیگری از گروهک‌ها در سایر نقاط، چون: ارتفاعات مشرف به صلوات آباد، ارتفاعات آبیدر، منطقه خلیجیان و مسیر جاده سنندج- دیواندره در حوالی تونل اول و دوم موضع گرفته بودند و اقدام به راهزنی و شبیخون در محورها و جاده‌ها می‌کردند.

ترکیب و استعداد نیروهای خودی

در عملیات آزادسازی سنندج و محورهای اطراف آن ترکیب و استعداد نیروهای خودی به شرح زیر بود:

۱- لشکر ۲۸ سنندج، شامل ستاد لشکر و یگان‌های آن، شامل:

الف- گردان‌های ۱۵۵ پیاده و ۱۷۸ پیاده از تیپ ۱ لشکر ۲۸

ب- گردان توپخانه ۱۰۵ م و گردان ۲۳ م پدافند هوایی.

پ- گردان مهندسی به همراه گردان سوار زرهی.

نگاهی به کردستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی / ۳۳

۲- نیروهای اعزامی از همدان:

الف- تیپ ۳ لشکر ۱۶ زرهی، مستقر در همدان شامل: ۲ گردان زرهی + ۱ گردان پیاده مکانیزه + ۱ گردان توپخانه ۱۵۵ مم خود کششی + قرارگاه تیپ.
ب- یک گروهان از سپاه پاسداران همدان و قروه و نیروهای نظامی داوطلب از پایگاه نوژه همدان.

۳- گردان ۱۳۵ پیاده از تیپ ۵۵ هوابرد شیراز، زیر امر لشکر ۲۸

۴- تیم‌های هلی کوپتری هوانیروز به استعداد ۸ فروند ۲۱۴ و تعداد ۴ فروند کبری.

۵- گردان ۲ سپاه تهران به فرماندهی برادر احمد سلیمی.

۶- نیروهای داوطلب سپاه از اصفهان به فرماندهی برادر رحیم صفوی.

۷- تعدادی از نیروهای محلی سپاه غرب و تعدادی از پیشمرگان کرد مسلمان به فرماندهی برادر محمد بروجردی.

۸- تعدادی از نیروهای سپاه قم به فرماندهی برادر محمد اویسی.

چگونگی عملیات آزادسازی سنندج



خاطرات سرتیپ ستاد سید حسام هاشمی^۱

در آن زمان با درجه سروانی به عنوان مسئول انجمن اسلامی لشکر ۷۷ در ارتش جمهوری اسلامی خدمت می کردم و ضمناً به عنوان عضو انتخابی از طرف مسئولان انجمن اسلامی یگان های خارج از مرکز، همراه با برادر ارجمند و استاد، سرگرد توپخانه علی صیاد شیرازی، مسئولیت رسیدگی به مشکلات و مسائل پادگان های خارج از مرکز را عهده دار بودم. هم زمان طی حکمی از سوی ستاد پاکسازی ارتش، جهت رسیدگی و تجدیدنظر در مسائل پاکسازی ارتش به عنوان مسئول بررسی پاکسازی ستاد نیروی زمینی به تهران احضار شدم.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی با دسیسه های ضدانقلاب به سرکردگی استکبار جهانی علاوه بر آنکه در اوایل انقلاب به پادگان ها و مراکز نظامی آن حمله شد، در سال ۱۳۵۸ نیز ضد انقلاب مشکلات و شرایط ناامنی را در اکثر شهرهای کردستان به وجود آورده بود که با فرمان بسیج عمومی حضرت امام (ره) انتظار می رفت که غائله ضدانقلاب خاتمه پیدا کند، ولی متأسفانه

۱. سرتیپ سید حسام هاشمی، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولیت کمیته و انجمن اسلامی لشکر ۷۷ را به عهده داشت. در عملیات پاکسازی گنبد در فروردین سال ۵۸ نیز مسئولیت یگان اعزامی به آن منطقه را به عهده داشت. بعد از مراحل یاد شده، همراه «سرگرد صیاد شیرازی» در پاکسازی کردستان به شرح آمده در این کتاب شرکت کرد.

در بخشی از سال های دفاع مقدس، فرماندهی قرارگاه عملیاتی شمالغرب و گروه ۳۳ توپخانه را عهده دار بود.

عملکرد ناصحیح دولت موقت موجب گردید تا این منطقه از میهن عزیز اسلامی مجدداً میدان تاخت و تاز عناصر ضدانقلاب قرار گیرد. با خارج نمودن برادران سپاهی از شهرهای کردستان و عدم مداخله ارتش در مسائل شهری و هم‌چنین میدان گرفتن عناصر ضدانقلاب در اداره امور شهری، حتی در دست گرفتند پست‌هایی نظیر استانداری - مانند آقای یونسی استاندار سنندج که عضو گروهک کومله بود! - کم‌کم اداره استان و شهرها از کنترل حکومت مرکزی درآمد و در کنترل ضدانقلاب قرار گرفت. یکی از برادران نظامی بیان می‌کرد که در شهر سنندج در اسفند ۱۳۵۸ گروهک‌های کومله و دموکرات، مقرهای کنترل دژبانی برقرار کرده بودند و از پرسنل نظامی هنگام ورود و خروج شهر برگ مرخصی طلب می‌نمودند و با این شکل ورود و خروج افراد نظامی را کنترل می‌کردند. برای آمارسانی بین پادگان‌های سنندج، سقز، بانه و بقیه شهرها علاوه بر ایجاد مزاحمت، درخواست‌های نابجایی را نیز داشتند.

در فروردین ۱۳۵۹ یک ستون نظامی مرکب از گردان ۱۶۹ پیاده از لشکر ۲ پیاده مرکز و گردان ۱۳۵ پیاده از هواپرد، به‌منظور کمک و آمارسانی، از مسیر کرمانشاه عازم سقز بودند که به هنگام عبور از شهر سنندج، گروهک‌های کومله و دموکرات با قراردادن دانش‌آموزان دبستانی و دبیرستانی، مانع عبور آنها از داخل شهر شدند.

به‌دستور نیروی زمینی، فرماندهی تیپ ۱ لشکر ۲۸ «سرهنگ نصرت زاد» با عناصری از تیپ مربوطه‌اش مأمور می‌گردد که با استفاده از جاده کمربندی ضلع شرقی و شمال شرقی شهر، بدون درگیری، ستون را به جاده سقز برساند که متأسفانه در تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۵۹ در حوالی رودخانه قشلاق نزدیکی سد قشلاق در قسمت شمالی خارج شهر سنندج، ستون به کمین ضدانقلاب برخورد نمود و با به‌شهادت رساندن فرمانده تیپ «سرهنگ

نصرت‌زاد» و تعدادی از عناصر تیپ و به یغما رفتن مقدار قابل ملاحظه‌ای از سلاح، تجهیزات، خودرو و ...، به‌دست ضدانقلاب که شرح آن مفصل است، مشکلات شهر سنندج و به‌طور عموم مسائل کردستان وارد مرحله خاص و جدیدی می‌گردد.

در چنین وضعیتی سرگرد صیاد شیرازی و این‌جانب با جمعی از برادران متعهد ارتش و سپاه، به‌دنبال تشدید اوضاع بحرانی در غرب کشور و ورود و خروج غیر مجاز سلاح و مهمات از مرز و رفت و آمد و حتی تاخت و تاز اشرا با حمایت سازمان امنیت عراق به مرزنشینان جمهوری اسلامی ایران، ضمن بیان مطلب به‌طور جسته و گریخته به مسئولان، فکر تهیه طرحی برای کنترل مرزها بودیم. در این رابطه جلساتی را با سرلشکر فلاحی داشتیم که آخرین جلسه در بیمارستان خانواده، در اتاق شهید فلاحی که به‌علت آسیب دیدگی کمر بستری بود، صورت گرفت. در آن جلسه بحث پیرامون تجاوزات مرزی عراق (حمله عراق به پاسگاه باویسی در محور سرپل ذهاب در تاریخ ۹ فروردین ۱۳۵۹) و کم توانی نیروهای ژاندارمری در برابر این حملات و هم‌چنین ورود اسلحه و مهمات و غیره مطرح و پیشنهاد گردید به جای این روش پاکسازی که الان در یگان‌های ارتش صورت می‌گیرد، با یک سازماندهی جدید، تیپ‌ها و گردان‌ها، برای جلوگیری از مشکلات موجود در مرز مستقر شوند که با این عمل، هم‌مرزهایمان کنترل می‌شود و هم افراد ناباب و ناراضی در صحنه عمل مشخص خواهند شد. شهید فلاحی فرمودند استقرار نیرو در مرز، بار سیاسی دارد و این از اختیار من خارج است و باید فرماندهی کل قوا «آقای رئیس جمهوری» مجوز آن را صادر نمایند. خدمتشان عرض شد ما که دسترسی به ایشان نداریم، شما فرمانده ما هستید و می‌توانید مطلب را به ایشان برسانید، فرمودند: من برای شما همین فردا وقت می‌گیرم، خودتان بروید و موضوع را

به عرض رئیس جمهوری برسانید، وقت ملاقات با رئیس جمهوری برای ساعت ۱۱ صبح مورخه ۵۹/۲/۳ تعیین گردید.

ملاقات با رئیس جمهوری

جمعی که در این ملاقات حضور داشتند، عبارت بودند از: سرگرد توپخانه علی صیاد شیرازی، سروان سید حسام هاشمی، سروان محمد کوششی، حجت الاسلام احمد سالک، برادر رحیم صفوی؛ کارگردان و سخنگوی جمع، سرگرد علی صیاد شیرازی، اهداف و کلیات طرح کنترل مرزها را بیان داشت و بنی صدر با دقت سخنان نامبرده را گوش داد. با شناختی که از این جمع بویژه از برادرمان صیاد شیرازی به واسطه یکی دو جلسه‌ای که در اواخر سال ۵۸ با نامبرده در مورد بازسازی ارتش داشت، بلافاصله بیان داشت: آقای شیرازی شما که این همه ادعا دارید، چرا نمی‌آیید که به کردستان بروید و وضع آنجا را سازمان دهید؟ ما امروز در سنندج وضع نگران کننده‌ای داریم. سرتیپ علیمردان خزائی جانشین نیروی زمینی که تازه از آنجا برگشته، وضع را بسیار نامطلوب گزارش داد. شهر به کلی در دست گروهکها است، پادگان در محاصره است، فرمانده تیپ ما را شهید کرده‌اند.

برادرمان، صیاد شیرازی گفتند: آقای رئیس جمهوری شما به ما اختیار بدهید و بفرمایید با ما همکاری کنند، ما همین امروز حرکت خواهیم کرد، بنی صدر هم جواب داد جناب‌عالی از طرف من، نماینده هستید جهت هماهنگی و حل مسئله سنندج هر کاری می‌توانید انجام دهید. من همین حالا به تیمسار فلاحی می‌گویم که شما نماینده این‌جانب هستید و با شما همکاری نمایند.

بعد از این گفت‌وگو از دفتر رئیس جمهوری خارج شدیم و در دفتر کار مشاور رئیس جمهوری «جناب سرهنگ حاتمی» که از دوستان بود و بنا به توصیه شهید بهشتی در آنجا کار می‌کرد، بعد از ادای نماز ظهر جلسه کوتاه مختصری تشکیل دادیم. طرح ریزی کار چنین شد که برادر رحیم صفوی و حجت‌الاسلام احمد سالک همان روز، بعد از ظهر با هواپیما به اصفهان بروند و تعداد ۱۰۰ نفر پاسدار آماده نمایند که در اسرع وقت به سوی سنندج حرکت نمایند. همان‌طوری که اشاره شد ما هر سه نفر - سرگرد صیاد شیرازی: سروان محمد کوششی و سروان هاشمی - مأموریت بررسی مجدد پاک‌سازی‌های ارتش را به‌عهده داشتیم. جناب سرگرد شیرازی گفتند: شما و جناب سروان کوششی در تهران بمانید کارها را ادامه بدهید و با من برای پشتیبانی اقدامات سنندج در ارتباط باشید. من گفتم: خیر، این بار من شما را رها نمی‌کنم، آن دفعه که به باویسی رفتید، تنها بودید و ما را قال گذاشتید، ولی اینجا موضوع فرق می‌کند. گویا ایشان هم از خدا می‌خواستند که کسی همراه ایشان باشد که فرمودند: جناب سروان کوششی در تهران بماند و به‌عنوان رابط لشکر ۲۸ سنندج با ما در تهران پیگیر اقدامات باشد. بدین ترتیب حدود ساعت یک بعدازظهر از هم جدا شدیم. آقایان صفوی و سالک به‌سوی فرودگاه برای رفتن به اصفهان و ما هم به‌سوی منزل جهت خداحافظی با خانواده رفتیم.

حرکت به‌سوی اصفهان

وعده ما با جناب سرگرد صیاد شیرازی ساعت ۴ بعدازظهر در منزل جناب سروان «اکبر غفراللهی»، حوالی میدان وثوق برای رفتن به اصفهان شد. موضوع خداحافظی و رفتن تا اصفهان، صحبت‌ها و مسائلی که گذشت

در حوصله بحث اینجا نیست. خلاصه اینکه فردای آن روز، در تاریخ ۵۹/۲/۳، اول صبح در اصفهان ارتباط با رحیم صفوی برقرار گردید و ایشان گفتند که من حدود ۱۰۰ نفر پاسدار با تجهیزات سبک آماده نموده‌ام و شما به فکر هواپیما باشید. در دفتر کار جناب سرگرد صیاد شیرازی در مرکز توپخانه اصفهان ارتباط ایشان با شهید فلاحی برقرار گردید و تلفنی، گزارش مختصری از جلسه روز قبل را به عرض رساند، معلوم بود که از آن طرف هم، بنی صدر سفارش کار نموده است. به هر زحمتی که بود در حوالی ظهر موفق شدیم یک فروند هواپیمای C-۱۳۰ را که از تهران عازم شیراز بود، در اصفهان دریافت نمائیم. در این فاصله به دستور جناب صیاد شیرازی، این جانب برادران پاسدار را که در فرودگاه هوانیروز اصفهان - که آن زمان فرودگاه هواپیمای کشوری هم در مجاور آن بود - مستقر شده بودند، یک آموزش مختصر و یک سازماندهی موقت دادم.

پرواز به سوی سنندج

چون ما هیچ اطلاعی از وضع فرودگاه سنندج نداشتیم، قرار گذاشتیم به محض اینکه از هواپیما پیاده شدیم، یک دسته تأمین دور تا دور هواپیما را برقرار نماید و یک دسته ضربت هم تعیین شده بود که در صورت درگیری وارد عمل شوند، قرار شد این تعداد مسئولیتی در پیاده کردن وسایل و بار هواپیما نداشته باشند. هواپیما حدود ساعت یک بعدازظهر با ظرفیت حدود ۱۰۰ نفر پاسدار با سلاح و مهمات و خمپاره اندازه‌های ۶۰ و ۸۱ و حتی تعدادی مهمات این سلاح‌ها به طرف فرودگاه سنندج به پرواز در آمد و چون با برج مراقبت فرودگاه سنندج ارتباطی نداشت و از طرفی تأمین زمینی آن هم اطلاعی در دست نبود، در حوالی همدان و سنندج چندین بار

در هوا دور زد و خلبان اظهار داشت به علت ابری بودن هوا تشخیص باند فرودگاه برایم میسر نیست. برادرمان صیاد شیرازی شخصاً به کابین رفته و با خلبان صحبت کرد و بالاخره خلبان را متقاعد نمود که چون از طرف کرمانشاه به سنندج تأمین برقرار است، شما از طرف کرمانشاه ارتفاع کم کنید و با پیدا کردن مسیر جاده کرمانشاه به سنندج، در فرودگاه سنندج بنشینید که سرانجام همین‌طور شد.

در فرودگاه سنندج

ما پس از دو ساعت پرواز که در این مدت، حال تعدادی از برادران نیز به علت مانورهای هواپیما به هم خورده بود، در فرودگاه سنندج پیاده شدیم. به همان شکل که بیان شد پس از ورود هواپیما، ابتدا من گروه تأمین را پیاده نمودم و به شعاع پنجاه الی صد متری دور هواپیما در حال چیدن این نفرات بودم که یک مرتبه صدای پیاپی انفجار خمپاره را شنیدم. ضدانقلاب در ضلع غربی فرودگاه پشت ارتفاع کله قندی حوالی امتداد شرقی آبیدر موضع گرفته بود و آتش خود را به سوی فرودگاه باز نموده بود. در همین لحظه متوجه شدم که دو تن از همین نفرات تأمین مجروح شدند. در همین زمان، همه به سوی ساختمان فرودگاه هجوم آوردند، حتی تعدادی از خلبانان و خدمه پروازی هم به سوی ساختمان دویدند. برادر صیاد شیرازی به خلبانان دستور دادند سریعاً به هواپیما برگردند و به سوی تهران پرواز نمایند. آنها هم همین کار را انجام دادند و بارهای هواپیما را در حال بلند شدن با همان پالت مربوطه به پایین ریختند.

در اینجا باید دو مطلب را توضیح بیشتر بدهم: مطلب اول اینکه، گروهانی که در فرودگاه به فرماندهی سروان علی متولی از لشکر ۲۸ سنندج مستقر بود،

به علت تسلط، دانش و شجاعت خاص این افسر رشید، اولاً وضع پدافندی بسیار خوبی را برای باند فرودگاه به وجود آورده بود، ثانیاً با دسته‌های خمپاره انداز خودش قبلاً مواضع خمپاره انداز ضدانقلاب را ثبت تیر کرده بود. چون بلافاصله بعد از تیراندازی ۵ الی ۶ گلوله خمپاره انداز ضدانقلاب به طرف فرودگاه، با گشوده شدن حجم آتش شدید خمپاره‌اندازهای این گروهان، به کلی تیراندازی خمپاره ضد انقلاب خاموش شد و هواپیما توانست به راحتی و بدون کوچک ترین آسیبی از باند خارج گردد.

مطلب دوم موضوعی بود که بعدها، یعنی در سال ۱۳۷۳ که برای برداشت میدانی و ثبت خاطرات، به اتفاق تیمسار صیاد شیرازی به فرودگاه سنندج رفتیم، متوجه این قضیه شدم و همانجا این مطلب را به عرض ایشان رساندم که ایشان نیز تایید فرمودند. مطلب این بود که هواپیما وقتی روی باند به زمین نشست، در مقابل هواپیما در سمت غرب، ارتفاع تقریباً مناسبی قرار داشت که این ارتفاع مابین فرودگاه و ارتفاع کله قندی حائل بود که مانع دید دیدبانان ضدانقلاب بر روی محلی که هواپیما قرار گرفته بود می‌شد، به همین علت، با وجود ۶ الی ۷ گلوله‌ای که تیراندازی شد، حتی کوچکترین ترکشی به هواپیما اصابت نکرد!

اولین جلسه و شور عملیاتی در فرودگاه سنندج

به هر حال بعد از ترک هواپیما، برادران پاسدار داخل سالن هواپیمایی اسکان گرفتند و هر کدام مشغول مرتب کردن تجهیزات و وسایل انفرادی و یا جمعی شدند، جناب سرگرد صیاد شیرازی هم در دفتر فرمانده گروهان، سروان متولی، توسط ایشان یک توجیه مختصر شدند و فرمانده گروهان وضعیت گروهان و نیروهای مستقر در فرودگاه و حوالی آن و وضعیت ضدانقلاب را تشریح نمود. سپس جناب سرگرد شیرازی دستور دادند سریعاً

فرمانده گروهان سپاه هم احضار شود. باید عرض نمایم که دو سه روز قبل یک گردان حدود ۱۶۰ الی ۲۰۰ نفری از تهران به نام گردان دوم سپاه پاسداران به فرماندهی برادر احمد سلیمی از مسیر کرمانشاه به سنندج خودشان را به فرودگاه رسانده و در تقویت این گروهان از فرودگاه تا دیدگاه رادیو تلویزیون مستقر شده بود. حضور این گردان از سپاه، یک تقویت بسیار خوبی برای گروهان مستقر در فرودگاه شده بود.

اولین جلسه در اتاق فرمانده گروهان برگزار شد و آخرین وضعیت در حضور جناب سرگرد صیاد شیرازی و برادر رحیم صفوی مورد بررسی قرار گرفت و قرار شد تمام قسمت‌های در دست نیروهای خودی همان عصر مورد بازدید قرار گیرد. انجام شناسایی و حضور در دیدگاه به اتفاق برادر بختیار که یکی از فرماندهان گروهان‌ها بود، انجام گرفت. به هنگام غروب بود که ما پنج نفری جناب سرگرد صیاد شیرازی- برادر رحیم صفوی- برادر احمد سلیمی- برادر بختیار و این جانب سوار جیپ سده و به سوی دیدگاه حرکت نمودیم. کاملاً به خاطر دارم سربیش که می‌خواستیم به سوی دیدگاه برویم، صدای شلیک و صدای رد شدن گلوله آر پی چی را از کنار خودرو احساس کردم. این رد شدن گلوله آن قدر نزدیک بود که احساس کردم حتی به چادر خودرو ما تماس پیدا کرده است. راننده خودرو به سرعت به طرف چپ و راست پیچید و با سرعت تمام خود را به محوطه ساختمان رساند. در همان زمان تیراندازی شدیدی بین افراد مستقر در دیدگاه و ضدانقلاب از سمت غرب ساختمان در گرفت و هر دو طرف تقریباً بی‌هدف به سوی هم تیراندازی می‌کردند.

ساختمانی که به‌عنوان رستوران در دیدگاه قرار داشت، دارای شیروانی بود. گلوله‌هایی که به سوی ساختمان تیراندازی می‌شد و به شیروانی اصابت می‌کرد، مثل صدای تگرگ و باران درشتی که بر روی شیروانی برخورد نماید،

شبیه بود. با وجود اینکه قبلاً در درگیری با ضدانقلاب در گنبد شرکت کرده بودم، ولی چنین صحنه‌ای را هیچ‌گاه ندیده بودم. حدود نیم ساعتی، طرفین به سوی هم تیراندازی نمودند و کم‌کم مقدار تیراندازی از هر دو طرف فروکش نمود. مدت توقف ما در دیدگاه یک ساعتی به طول انجامید و پس از اینکه مجدداً آرامش برقرار گردید و شناسایی تکمیل شد، همان تعداد مجدداً به سوی فرودگاه برگشتیم که حدود ۱۰۰ الی ۱۵۰ متری از ابتدای راه را چراغ خاموش حرکت کردیم.

جلسه با فرماندهان و مسئولان

پس از صرف شام در فرودگاه، ساعت ده شب جلسه‌ای با شرکت مسئولان برگزار و تصمیم گرفته شد که با لشکر هم تماس حاصل شود و اوضاع از آن طرف هم مورد بررسی قرار گیرد و کارها هماهنگ گردد. بنابراین به وسیله بی‌سیم با ستاد و فرمانده لشکر «سرهنگ صدری» تماس برقرار گردید و جناب سرگرد صیاد شیرازی پس از صحبت با فرمانده لشکر، یک فروند هلی‌کوپتر ۲۱۴، برای روز بعد درخواست نمودند که از طرف لشکر هم قول مساعد داده شد. روز بعد حدود ساعت ۱۰ صبح یک فروند هلی‌کوپتر ۲۱۴ در فرودگاه سنندج به زمین نشست، جناب سرگرد شیرازی و برادر رحیم صفوی و این‌جانب به اتفاق ۲ نفر از برادران پاسدار با هلی‌کوپتر به پادگان رفتیم.

پرواز هلی‌کوپتر از فرودگاه به طرف پادگان در قسمت شهر از بالای ارتفاعات آبیدر و با ارتفاع زیاد انجام گرفت. از قسمت غربی پادگان وارد شد و در همان قسمت غربی پادگان در کنار بیمارستان به صورت عمودی فرود آمد. انتخاب این مسیر به دلیل آن بود که در قسمت شرقی پادگان خصوصاً در ارتفاعات شرقی، ضدانقلاب تیربار گذاشته بود و به سوی پادگان تیراندازی

می نمود. قبلاً یکی دو فروند هلی کوپتر از همین قسمت مورد اصابت قرار گرفته بودند. خود نیز در روزهای بعد شاهد سقوط یک فروند هلی کوپتر کبری و آتش گرفتن آن بودم. به هر حال بعد از پیاده شدن از هلی کوپتر با راهنمایی که به استقبال آمده بود. به طرف ستاد لشکر هدایت شدیم. در بین راه متوجه شدم که پنجره‌های ضلع شرقی همه ساختمان‌ها را با بلوک‌های سیمانی پوشانیده‌اند و تردد از مسیرهای خاص انجام می‌شود. در قسمت شرقی پادگان نیز با کیسه شن و جعبه‌های خالی مهمات که از خاک پر شده بودند، سنگر تهیه شده است.

شور ستادی مورخه ۵۹/۲/۴ لشکر ۲۸ سنندج

سرانجام حدود ساعت ده و نیم صبح به اتفاق راهنما وارد اتاق شور شدیم، چهره فرمانده لشکر و تعدادی از افسران ستاد برایم آشنا بود. نظیر: «سرهنگ ۲ حسین خرسندی» به‌عنوان رئیس ستاد، «سرگرد ترکان» فرمانده گردان توپخانه پدافند. فرمانده لشکر، پس از خوش آمد گویی، به معرفی یکایک آنها پرداخت و از آن جمله برادری که قبلاً نام و اوصاف ایشان را شنیده بودم و برای اولین بار ایشان را از نزدیک ملاقات می‌کردم، برادر «محمد بروجردی» فرمانده سپاه غرب، با آن چهره مذهبی و حالت معنوی بود. فرمانده و روسای ارکان ستاد لشکر آخرین وضعیت لشکر و اقدامات انجام شده را گزارش دادند و با این جمله ابو صیاد (منظور سرگرد صیاد شیرازی) ما در خدمت هستیم، جلسه به پایان رسید. قرار شد طرح‌ریزی عملیات از دو طرف، هم از سمت فرودگاه و هم از سمت پادگان به خیابان استانداری صورت بگیرد. در ضمن جناب سرگرد صیاد شیرازی در خواست مهمات و جیره غذایی از لشکر برای برادران سپاهی نمود و قرار شد به وسیله

هلی کوپتر همراه جیره غذایی گروهان، برای این برادران هم جیره پیش‌بینی شود. هم‌چنین جناب سرگرد صیاد شیرازی گفتند ما برای ادامه عملیات از طرف فرودگاه، دو قبضه توپ ۱۰۵مم نیازمندیم و برای حمل آن فقط می‌توان از هلی کوپتر شنوک استفاده نمود. بنابراین برای فردا درخواست یک فروند هلی کوپتر شنوک بشود.

آن روز پس از صرف ناهار در پادگان، مجدداً بعداز ظهر با مقداری مهمات و آذوقه با همان هلی کوپتر به فرودگاه برگشتیم. برادران سپاه پاسداران که همراه ما آمده بودند، در این روز بین پایگاه‌های موجود از فرودگاه تا ساختمان جدید، ساختمان کاخ جوانان را هم به‌عنوان مقر سپاه اصفهان انتخاب نمودند. به هنگام شب مجدداً جلسه توجیهی برگزار گردید، اوضاع پایگاه‌ها، درگیری‌ها و سایر مسائل مورد بررسی قرار گرفت. هم‌چنین طرح مقدماتی برای حمله به طرف شهر و گرفتن ساختمان ژاندارمری و تپه حسن آباد و چند مقر ضدانقلاب انتخاب شد.

روز بعد در تاریخ ۵۹/۲/۵ مجدداً ما سه نفر، جناب سرگرد صیاد شیرازی، برادر رحیم و من برای هماهنگی عملیات و گرفتن توپخانه، با یک فروند هلی کوپتر به پادگان رفتیم، پس از جلسه با ستاد لشکر و برادر بروجردی متوجه شدیم صبح همین روز، برادر بروجردی تعدادی از برادران سپاه و داوطلبان ارتش را برای باز کردن مسیر استانداری به شهر فرستاده است که متأسفانه در درگیری، تعدادی از برادران به شهادت رسیده و تعدادی هم مجروح شده‌اند و بقیه نیز به پادگان مراجعت نموده‌اند. در اینجا جناب سرگرد صیاد شیرازی به آنها گفتند: شما عملیات این‌طوری انجام ندهید، سعی کنید از دو طرف شمال و جنوب دامنه پیشروی خودتان را افزایش دهید تا شهر به محاصره در آید.

پس از پایان جلسه و گرفتن دو قبضه توپ ۱۰۵م با خدمه مربوطه، مسئولیت فرماندهی این دسته توپخانه را نیز به این جانب واگذار کردند. به علت همراه نداشتن تور و قلاب اسلینگ هلی کوپتر، قبضه‌ها را با زحمت زیادی به داخل هلی کوپتر شنوک سوار کردیم و به همراه یک فروند هلی کوپتر ۲۱۴، به سوی فرودگاه حرکت کردیم. آن روز وضعیت خاصی داشتیم، هیچ کس در پادگان حاضر نبود مسئولیت تیراندازی با توپ را بپذیرد، این بود که جناب صیاد شیرازی فرمودند: من نماینده رئیس جمهوری هستم و شخصاً مسئولیت تیراندازی را قبول می‌کنم، فقط خدمه توپ را به ما بدهید، بقیه کارها، از دیده‌بانی هدایت آتش و روانه کردن را من و سروان هاشمی انجام خواهیم داد. وقتی قبضه‌های توپ را در فرودگاه پیاده نمودیم، جناب سرگرد صیاد شیرازی فرمودند: حسام، شما توپ‌ها را در سمت عمومی شمال غربی روانه کنید و من به دیدگاه می‌روم و مختصات چند نقطه را خارج از شهر، ابتدای جاده سقز به سنندج و ابتدای ورودی جاده حسن‌آباد را به شما خواهم داد و این نقاط را ثبت تیر می‌کنیم. ایشان آن زمان با این کارشان چند هدف را تعقیب می‌نمودند: اولاً می‌خواستند به گروهک‌ها بفهمانند که از این لحظه با چه کسانی طرف هستند، ما اگر بخواهیم قادریم با توپخانه شدیدترین ضربه را به شما بزنیم، ثانیاً تیر روی جاده‌های ورودی به شهر این معنی را داشت که دیگر از این لحظه رفت و آمد و یا تقویتشان از طریق جاده‌های سقز و صلوات آباد و بقیه راه‌ها با مشکل مواجه خواهد بود و در تیررس ما قرار دارند.

سرانجام عصر همان روز این ثبت تیر با تکبیر همه نفرات در مواضع خودی و بهیاری پروردگاه به‌نحوه بسیار مطلوبی انجام پذیرفت. با مهارت و تخصص خاصی که جناب سرگرد صیاد شیرازی در دیده‌بانی و نقشه‌خوانی

داشتند، با یکی دو انتقال هم که از این ثبت تیر انجام دادند، نیروهای ما با شنودی که از بی سیم گروهک‌ها داشتند، دریافتند که ضدانقلاب از این عمل وحشت کرده و دشنام‌های زیادی را نثار می‌کند!

روزهای ششم، هفتم و هشتم اردیبهشت ماه، با درگیری مختصری و اجرای آتش پیاپی بر ساختمان‌ها و مقرهای نزدیک ضدانقلاب با نیروی خودی سپری گشت، در این مدت طرح‌ریزی یک عملیات نسبتاً وسیع در محور شرقی از همین تپه رادیو و تلویزیون و دیدگاه به تپه‌های حسن آباد، ساختمان ژاندارمری و در قسمت شمال، ارتفاع نسبتاً مهم بالای بیمارستان توحید معروف به ارتفاع منبع آب کامل گردید و شناسایی‌ها تا حدودی انجام شد، برابر طرح قرار شد گردان ۲ به فرماندهی احمد سلیمی، فرمانده گروهان، برادر موحد دانش در ارتفاعات قسمت غرب حسن آباد و ساختمان ژاندارمری و در قسمت شمال تپه یا ارتفاع منبع آب با سپاه اصفهان به فرماندهی برادر رحیم صفوی و مسئولیت هماهنگی آتش و دیده‌بانی با جناب سرگرد صیاد شیرازی و تیراندازی توپخانه با این‌جانب بود. در این فاصله تعدادی نیرو مجدداً از اصفهان و تهران رسیدند تا در تقویت نیروی عمل کننده قرار گیرند.

روز نهم اردیبهشت

عملیات در این روز در هر سه محور شروع گردید. گروهک‌ها به علت اینکه ساختمان‌های مرتفع را در اختیار داشتند، برای نیروهای ما که می‌خواستند کوچه به کوچه و خیابان به خیابان بجنگند، کار بسیار مشکل بود. جنگ بسیار سختی در گرفت و تقریباً تا عصر ادامه یافت، بیش از ۴۰ نفر شهید و بیش از همین تعداد مجروح و به فرودگاه تخلیه و با هواپیماهایی که از تهران

برای رساندن نیروی کمکی و رساندن آذوقه آمده بودند، تخلیه شدند. در این زمان مسئولیت هماهنگی کلیه کارها در فرودگاه با من بود. آن روز جابه‌جایی آن همه شهید و مجروح اثر خاصی در روحیه من و همه نفرات موجود در فرودگاه باقی گذاشت.

نتیجه عملیات در پایان روز نهم بدین ترتیب بود که در محور غربی، برادران توانستند تا حوالی میدان حسن آباد و حتی دامنه تپه‌های حسن آباد پیشروی نمایند، ولی در اثر فشار زیاد آتش دشمن با به‌جا گذاشتن تعدادی شهید، موفق به تصرف تپه‌های حسن آباد نشدند. تصمیم گرفته شد خط مناسب و مستحکمی تا ساختمان مخابرات که حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ متر جلوتر از محل دیدگاه و ساختمان رادیو و تلویزیون بود، ایجاد نمایند. با این ترتیب، تا آن روز که ساختمان مخابرات در دست ضدانقلاب بود و نیروهای ما از خط تلفن‌های شهری محروم بودند، در اختیار خودی قرار گرفت؛ اما عملیات در محور تپه منبع آب تا دامنه ارتفاع و بیمارستان توحید پیشروی انجام شد و ارتفاع کاملاً به تصرف در نیامد. در قسمت دامنه غربی ارتفاع منبع آب، تعدادی از برادران به شهادت رسیدند و تخلیه شهدا میسر نگردید.

بعد از اتمام عملیات، شب جلسه‌ای در مقر فرماندهی سپاه اعزامی از تهران برگزار گردید. تعدادی از برادران از اینکه موفق نشده بودند اجساد شهدا را تخلیه نمایند، ناراحت بودند. بحث مفصلی بین فرماندهی سپاه اعزامی و برادر رحیم صفوی از اصفهان و همراهانش در گرفت که با وساطت جناب صیاد شیرازی، مسئله فیصله یافت. هر دو طرف پیشنهاد نمودند که مسئولیت فرماندهی عملیات‌ها با جناب سرگرد صیاد شیرازی باشد و آنها به‌عنوان یگان عمل کننده همکاری لازم را داشته باشند. بدین ترتیب بنا به پیشنهاد برادران سپاهی، فرماندهی عملیات به‌جناب سرگرد صیاد شیرازی

واگذار گردید و ایشان به من فرمودند از فردا کارها و اقدامات فرودگاه را به یکی از برادران بسپارید و خودتان به دیدگاه بیایید، ضمن قبول مسئولیت دیده‌بانی و هماهنگی آتش‌های توپخانه و خمپاره، به‌عنوان هماهنگ‌کننده این جانب نیز در دیدگاه باشید.

اقدامات فرماندهی عملیات از روز دهم اردیبهشت ماه به بعد

جناب سرگرد صیاد شیرازی بعد از قبول مسئولیت، برادر رحیم و یکی از برادران را به‌عنوان معاونان عملیاتی انتخاب و با گذاشتن جلسات پی در پی در اتاق عملیات لشکر ۲۸ سنندج، طرح محاصره شهر سنندج را به‌شرح ذیل طرح‌ریزی و مرحله به مرحله به اجرا درآوردند:

۱- لشکر ۲۸ سنندج با زیر امر گرفتن یک گردان از هواپرد و ادغام با تعدادی از برادران تحت امر شهید بروجردی، مأموریت یافت در دو محور از همان پادگان با گسترش خود به شرح ذیل محاصره را تکمیل نماید:

الف- در محور اول از سمت جنوب پادگان گسترش یافته و به‌سوی دامنه‌های آبیدر تا جاده حسن‌آباد به آبیدر و امتداد آن تا فرودگاه پیش‌روی نموده و با نیروهای داخل فرودگاه الحاق نمایند. در این محور فرمانده عملیات هلی‌برن گردان ۱۳۵ هواپرد، به یکی از ارتفاعات سرکوب را جناب سرگرد صیاد شیرازی شخصاً عهده‌دار بود.

ب- محور دوم در قسمت شمال پادگان، یک گروهان با ادغام برادران سپاه تا حوالی جاده سنندج به سقز پیش‌روی نمایند.

۲- تأمین محور سنندج به قروه و تصرف و پاک‌سازی گردنه صلوات آباد به‌وسیله تیپ همدان که قبلاً تا سه راهی دهکلان پیش‌روی نموده بود. در این محور جناب سرگرد صیاد شیرازی، در عصر روز ۱۴ و یا صبح روز ۱۵

اردیبهشت با هلی کوپتر به تیپ همدان رفت و در آنجا به بهره‌گیری از تیپ ۳ زرهی همدان به فرماندهی سرهنگ بدری و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همدان به فرماندهی برادر نوروزی و برادران نظامی پایگاه نوژه همدان به فرماندهی همافر شاه حسینی، طرح بازگشایی محور قروه به سنندج و تصرف گردنه صلوات آباد را آماده نمود. سرانجام پس از سه روز تلاش بی‌وقفه، نیروها موفق به بازگشایی محور قروه به سنندج و تصرف گردنه صلوات آباد را آماده نمود. سرانجام پس از سه روز تلاش بی‌وقفه، نیروها موفق به بازگشایی این محور گردیدند. عصر روز ۱۸ اردیبهشت ماه تیپ ۳ زرهی همدان، حوالی سیلوی گندم در ابتدای ورودی شهر سنندج مستقر گردید و با پیشروی نیروهای سپاه از سمت فرودگاه به طرف جاده سنندج به قروه عملاً سمت شرق شهر هم تأمین گردید.

اقدامات دیگر نیروهای خودی از تاریخ ۱۰ تا ۱۸ اردیبهشت

۱- برادران سپاه اصفهان که در دامنه ارتفاع تپه منبع آب و حوالی بیمارستان توحید در تاریخ نهم اردیبهشت مستقر شده بودند، به تدریج با وارد شدن نیروهای تازه نفس و همچنین همکاری برادران پیش‌مرگ مسلمان به فرماندهی «داریوش چاپاری» و پیش‌مرگ مسلمان «رحیم»، دامنه عملیات را توسعه داده و موفق شدند کل منطقه منبع آب را تأمین نمایند.

۲- در تاریخ ۱۴ اردیبهشت، بنابه درخواست طرف مقابل و دستور ریاست جمهوری، یک آتش‌بس ۲۴ ساعته جهت تخلیه اجساد شهدا و کشته شدگان طرف مقابل برقرار گردید. این آتش‌بس تا ساعت ۴ بعدازظهر بیشتر دوام پیدا نکرد، زیرا در این مدت گروهک‌ها چندین بار نقض آتش‌بس داشتند و در ثانی ما متوجه شدیم که آنها دارند از این طریق، هم تعدادی نیرو وارد می‌کنند و هم ممکن است جابه‌جایی صورت دهند.

۳- صبح روز ۱۵ اردیبهشت، جناب سرگرد صیاد شیرازی قبل از عزیمت به محور دهکلان- همدان، یک گروه ۷ الی ۸ نفری از برادران اعزامی از تهران را به دیدگاه آورد و جنین معرفی نمود:

برادر مصطفوی و همراهانش متخصص تیراندازی با خمپاره انداز و سلاح‌های اجتماعی هستند، از امروز در اینجا با شما کار خواهند کرد، از وجودشان خوب استفاده کنید. برادر مصطفوی و همراهانش که همگی تقریباً بالای ۳۵ سال بودند، سابقاً در ارتش خدمت می‌کردند و نیروهای مؤمن و انقلابی ارتش بودند که بعد از انقلاب، توسط شهید کلاهدوز به خدمت سپاه در آمده بودند و آموزش برادران سپاه را به‌عهده داشتند. جناب آقای مصطفوی که خود سال‌ها متخصص و تیرانداز ممتاز تیربارها بود، هم‌چنین تبحر خاصی در تیراندازی خمپاره انداز داشت. این گروه برای کمک به نیروها و شرکت در عملیات به‌طور داوطلب به سنندج آمده بود. با ورود این برادران، در همان دیدگاه یک وضعیت جدید به وجود آوردیم و در پدافند دیدگاه تجدید نظر نمودیم. این برادران به آموزش آنان نیز پرداختند. این گروه تا روز آخر عملیات و آزادسازی سنندج و حتی عملیات‌های بعدی نظیر بازگشایی محور سقز-بانه و تأمین شهر بانه نقش موثری داشتند.

تکمیل محاصره شهر سنندج

پس از ورود تیپ ۳ همدان در محور قروه به سنندج در روز ۵۹/۲/۱۹، این تیپ در همان حوالی سیلو در شرق شهر گسترش پیدا کرد جناب سرگرد صیاد شیرازی که اینجانب نیز همراه بودم، از قسمت‌های مختلف تیپ و امکانات آنها دیدار نمودند. جناب سرگرد به فرماندهی و ستاد تیپ گفتند: شما باید از شمال

گسترش پیدا کنید به طوری که جاده آسفالته سنندج به سقز، تنها راه ارتباطی گروهک‌ها با خارج از شهر را تأمین نماییم، فرماندهی و ستاد تیپ اظہار داشتند: مأموریت ما تا اینجا بود، یعنی تأمین جاده و گردنه صلوات آباد و هر دستور دیگری بایستی از طرف فرماندهی لشکر به ما ابلاغ گردد و با تمام ارادتی که به شما داریم، می‌دانید که در این مورد بایستی از طرف سلسله مراتب، دستور به ما ابلاغ گردد. جناب سرگرد شیرازی هرکاری در آنجا کرد که با فرماندهی لشکر تماس حاصل کند. موفق نشد؛ لذا به فرودگاه برگشتیم و فردای آن روز مجدداً به پادگان لشکر ۲۸ رفتیم تا با تماس با فرمانده لشکر و یا فرماندهی نیروی زمینی، این دستور به تیپ صادر شود. متأسفانه به علت ناهماهنگی فرمانده لشکر (سرہنگ معدوم پورموسی) این عمل یکی دو روز تأخیر افتاد و سرانجام دستور، روز ۵۹/۲/۲۱ به تیپ رسید و روز ۵۹/۲/۲۲ این محاصره کامل گردید. ولی نیروهای دشمن (گروهک‌های کومله، دموکرات، فدایی خلق و ...) پس از ورود تیپ ہمدان و تنگ‌تر شدن حلقه محاصره، بتدریج از محور سنندج به دیواندره و سقز خارج شده بودند. تقریباً تا هنگام محاصره کامل، همه عناصر حساس و اصلی گروهک‌ها در پی تصمیم مبنی بر مبارزه در خارج از شهر سنندج، از صحنه خارج شده بودند.

تأمین و پاک‌سازی شهر سنندج

پس از الحاق تیپ ہمدان به نیرویی از لشکر ۲۸ در شمال و تأمین جاده سنندج به دیواندره، در عصر مورخه ۵۹/۲/۲۲ عملاً محاصره شهر کامل گردید و نیروهای عمل کننده از دو طرف فرودگاه به شهر و از پادگان به داخل شهر، به هنگام غروب قصد ورود به شهر را داشتند و بدون هیچ‌گونه مقاومتی مقداری هم پیش‌روی انجام شد. در سمت شرق، گروہان برادر

شهید موحد دانش تا میدان ورودی شهر و محله حسین آباد پیشروی نمودند. هنگام غروب، این دستور از جانب فرماندهی عملیات جناب سرگرد شیرازی صادر شد که نیروها وارد شهر نشوند، چون ممکن است ضد انقلاب از تاریکی شب استفاده نماید و باعث ایجاد رعب و وحشت برای مردم باقیمانده در شهر بشود، لذا محاصره شهر به همین وضع تا فردا صبح، یعنی روز ۵۹/۲/۲۳ باقی ماند.

صبح روز ۵۹/۲/۲۳ رزمندگان اسلام وارد شهر شدند و الحاق نیروها برقرار گردید. برای اولین بار ارتباط بین فرودگاه و پادگان از راه زمینی برقرار گردید. برادرانی که بیش از ۴۰ روز در باشگاه افسران ارتش در مرکز شهر در محاصره کامل بودند و با سخت‌ترین شرایط و با تحمل تلفات مقاومت نموده و حماسه‌ها آفریده بودند، از محاصره آزاد شدند.

شور و شفع خاصی در بین نیروها بود، برادران سپاه با کمک برادران پیش‌مرگ مسلمان کرد، چندین مقر یا پاسگاه (حدود ۱۵ مقر) در سطح شهر برقرار نمودند و تأمین شهر به عهده آنها واگذار گردید.

پاک‌سازی شهر

بعد از تصرف شهر، فرماندهی عملیات، جناب سرگرد شیرازی، به این جانب مأموریت دادند که با در اختیار گرفتن سپاه اعزامی از قم به فرماندهی برادر اویسی، معروف به محمد قمی یک جستجوی همه جانبه‌ای از شهر داشته باشیم. ما ابتدا شهر را به چند محله و منطقه تقسیم نمودیم و از محله آقا زمان در مرکز شهر با بستن خیابان‌های اصلی جستجوی خانه به خانه شهر را انجام دادیم. یک روز این عمل را در یکی دو تا محله از شهر انجام دادیم. به علت ورود مردمی که از شهر خارج شده بودند و هم‌چنین

همکاری تعدادی از مردم شهر در نشان دادن محل نگهداری مهمات و انبار و امکانات ضد انقلاب، صلاح را بر آن دیدیم که از روش جستجوی خانه به خانه شهر صرف نظر نماییم و با کمک مرکز اطلاعاتی که تشکیل شده بود، به‌طور موردی هرجا که خبری از ضد انقلاب و یا امکانات آنها می‌رسید، گروه ضربت وارد عمل شود.

از روز ۵۹/۲/۲۵ رفت و آمد در شهر شروع شد. لشکر ۲۸ سنندج، یک کمیته همیاری مردمی به سرپرستی سرگرد دانشمند، برقرار نمود که با واگذاری امکانات نظیر: آرد، برنج و خواروبار به مردم تازه وارد به شهر و هم‌چنین پخت غذا به وسیله آشپزخانه صحرایی، کمک بسیار موثر و خوبی انجام دادند. رادیو تلویزیون نیز توسط ارتش به سرپرستی جناب سرگرد علیجانی، افسر روابط عمومی لشکر و دیگر همکارانش شروع به کار نمود و مغازه‌ها هم، کم‌کم باز شدند.

ما، گروه ضربت شهری متشکل از سپاه قم را ابتدا در استانداری و سپس در همان خیابان استانداری در یک ساختمان مستقر نمودیم. جناب سرگرد صیاد شیرازی و برادر رحیم صفوی برای دادن گرازش و هماهنگی بیشتر کارها برای عملیات‌های آینده به تهران سفر کردند. برادر رحیم صفوی هم به علت وضع خاص برادران سپاه که از شهرهای مختلف آمده بودند، مسئولیت هماهنگی آنها را به من سپرد. این نحوه بازسازی شهر، پادگان، بازگشایی مغازه‌ها و ادارات دولتی تا تاریخ ۵۹/۲/۳۰ پس از برگشت جناب سرکرد صیاد شیرازی، که چند روزی به مرخصی تهران رفتم، ادامه یافت.



چگونگی انتقال نیرو و فرود هواپیما در فرودگاه سنندج

خاطرات سرهنگ خلبان محمد عرب سرهنگی

ابلاغ مأموریت

روز دوم اردیبهشت ۱۳۵۹ با یک فروند هواپیمای ۱۳۰-۷ جهت حمل مسافران از شیراز به تهران رفتیم. در این مأموریت من با درجه ستوان یکمی، خلبان کمکی هواپیما بودم، شب را در تهران ماندیم و قرار شد فردای آن روز مأموریت را به ما ابلاغ نمایند. روز بعد به ما ابلاغ شد که با همان هواپیما و بدون مسافر به مقصد شیراز پرواز نماییم. حدود ۴۵ دقیقه از پرواز گذشته بود که به آسمان اصفهان رسیدیم، همان موقع با ما تماس گرفتند و گفتند «در اصفهان بنشینید، تعدادی نیرو است که آنها را باید به سنندج ببرید.»

آن روزها یادم است که نیرویی از ارتش می‌خواست به پناه برود، عده‌ای از گروهک‌های ضد انقلاب در جاده کمین کرده بودند تا مانع حرکت و پیش‌روی و ستون نظامی به پناه بشوند، در سنندج باشگاه افسران در محاصره ضد انقلاب بود، رادیو اعلام می‌کرد که تعدادی از مجروحان در آنجا به شهادت رسیده‌اند. با شنیدن کلمه سنندج، این اخبار ناگوار مجدداً ذهن ما را کاملاً به خود مشغول کرد. با همین مشغولیات ذهنی در فرودگاه صفه اصفهان به زمین نشستیم. در آنجا مشاهده کردیم، حدود ۱۰۰ نفر افراد مسلح که اکثراً لباس شخصی دارند و سه نفر هم ملیس به لباس نظامی هستند. بعد متوجه شدیم آن سه نفر: جناب سرگرد صیاد شیرازی، جناب سروان سید حسام هاشمی و برادر رحیم صفوی هستند که در انتظار هواپیمای ما می‌باشند.

در فرودگاه اصفهان به ما ابلاغ شد که نیرو به سنندج ببریم

بعد از اینکه در فرودگاه صفه اصفهان فرود آمدیم به ما ابلاغ گردید که افراد مسلح و تجهیزات همراهشان را به سنندج ببریم، از طرفی مسیر زمینی کرمانشاه سنندج نیز توسط ضدانقلاب مسدود شده بود.

با این اوضاع و احوال متوجه شدم که اگر این هواپیما در سنندج فرود نیاید، شاید تا یک ماه دیگر هم هیچ نیرویی نتواند خودش را از کرمانشاه به سنندج برساند، بنابراین مأموریت را برای خود، غیر از یک وظیفه نظامی یک تکلیف شرعی نیز محسوب نمودم، نزد خلبان هواپیما «سروان حسینخانی» رفتم و از او پرسیدم: «آیا می‌خواهیم به سنندج برویم؟» پاسخ داد: «بله، مسئله‌ای نیست.»

در میان تجهیزات این برادران انواع سلاح و مهمات مشاهده می‌شد. تفنگ بزنو، ژ-۳، تیربار سبک و سنگین، آر پی چی ۷، بازوکا و غیره، گویا تجهیزات و وسایلی بود که مردم اخیراً به آنها مجهز شده بودند. من خودم را به یکی از برادران رساندم و پرسیدم: «این دو نفر ارتشی چه کسانی هستند؟ شما می‌خواهید به کجا بروید؟» در پاسخ گفت: «یکی از آنها جناب سرگرد صیاد شیرازی است که یک نظامی انقلابی می‌باشد و ما را حدود یک هفته آموزش نظامی داده است.»

در همین موقع که پرسنل مشغول بار زدن بودند، علاوه بر سلاح‌ها، یک پالت مهمات آر پی چی ۷ نیز مشاهده کردم که همان موقع خلبان هواپیما اعلام کرد: «طبق مقررات من یا نیرو می‌برم یا مهمات؛ وقتی مهمات داخل هواپیما باشد، فقط یک یا دو نفر به‌عنوان تحویل گیرنده و تحویل دهنده می‌توانند در

هواپیما باشند و در آن صورت مسافر نمی‌توانیم با خود ببریم؛ از طرفی داخل هواپیما، جعبه‌های سلاح و مهمات ریخته شده و صندلی نیز وجود ندارد.»

خلبان هواپیما را قانع نمودم تا مسافر و مهمات را با هم حمل کند

برای اینکه خلبان را قانع کنم، به او گفتم: «شما می‌خواهید این سلاح و مهمات را به سندهج ببری؟ و هیچ کسی را هم نبری؟» گفت: «منظورت چیست؟» گفتم: «شما دارید سلاح می‌برید به جایی که ضدانقلاب هم می‌داند که این هواپیما برای پشتیبانی از نیروهای نظامی به آنجا می‌رود، قطعاً آنها تلاش خواهند نمود که این سلاح‌ها را بگیرند، سلاح‌ها را که بگیرند، شما هم در این ماجرا از بین خواهید رفت، یا بگو نمی‌روم یا اجازه بده تعدادی با ما بیایند.» این صحبت باعث شد که نظرش تغییر کند، سپس گفت: «من نمی‌دانم، خودت هر کاری می‌خواهی انجام بده». بعد هم به داخل کابین هواپیما رفت.

وقتی فرمانده هواپیما مسئولیت را به من سپرد، بیش از ۱۰۰ نفر از برادران را روی مهمات‌ها و تجهیزاتی که داخل هواپیما انباشته شده بود سوار کردیم و آماده پرواز شدیم، در حالی که هواپیما ۱۳۰-۵ در واقع می‌توانست تعداد ۶۴ نفر چتر باز را با تجهیزات کامل و یا ۹۲ مسافر و یا مجروح را حمل نماید، با این حال با وجود مسافر و بار اضافی، هواپیما به پرواز درآمد.

پرواز به سوی سندهج بدون اطلاعات پروازی

از پایگاه صفه اصفهان به مقصد سندهج به پرواز آمدم. بالای شهرستان همدان که رسیدیم، به مسیر خود ادامه دادیم تا جایی که تماس ما با همدان قطع

شد. مجبور شدیم به آهستگی ارتفاع را کم کنیم. قبل از پرواز اطلاعاتیهایی را خوانده بودیم که در سنندج روی پشتبامها و خانهها و داخل حیاطها، توپهای ۲۳ مم و کالیبر ۵۰ مستقر کردهاند و اگر هواپیما بخواند از شمال شهر سنندج به فرودگاه نزدیک شود و بنشیند، او را مورد اصابت گلوله قرار می دهند، ولی این اطلاعات کافی نبود و شرایط مقصد و محل فرود برای ما نامعلوم بود.

برج مراقبت سنندج جواب نداد

در حالی که معمولاً هواپیماها از شمال شرقی شهر سنندج به فرودگاه نزدیک می شدند، ما ارتفاع پایین تر را انتخاب کردیم که دید دشمن کمتر باشد. ناور هواپیما که وظیفه مشخص کردن مسیر حرکت هواپیما را به عهده دارد، اعلام نمود: «اشکالی ندارد، از برج مراقبت سنندج شعاع می گیریم و همین طور می رویم.» رادیو سنندج را گرفتیم، جواب نداد. «ان دی بی»^۱ فرودگاه سنندج هم که برای هدایت هواپیما باشد، جواب نداد. ناور هواپیما گفت: «باید ۱۸۰ درجه مسیر هواپیما را برگردانیم و به سمت ملایر که سیستم «ان دی بی» دارد برویم و با آن تماس برقرار کنیم تا ما را هدایت کند.» حرفش را قبول کردیم و روی ملایر آمدیم و برج مراقبت کرمانشاه را گرفتیم. طبق پیش بینی، بتدریج ارتفاع را کم کردیم و از ۲۰۰۰۰ پا، خودمان را به ۵۰۰۰ پا رساندیم، درست بعد از گذشتن از یک رشته کوه و چند تپه، فرودگاه سنندج را دیدیم و فوراً در فرودگاه فرود آمدیم.

۱. سیستم ان دی بی Non Direction Beacon دستگاه رادیویی است که به صورت رادیویی امواجی را پخش می کند که هواپیما قادر خواهد بود با دریافت فرکانس ارسالی، موقعیت ایستگاه و موقعیت خود را در آسمان مشخص نماید.

اوضاع بحرانی در فرودگاه سنندج

پس از فرود در فرودگاه سنندج، دیدیم روی پشت‌بام‌ها و اطراف فرودگاه، کیسه‌های شن را روی هم چیده و سنگربندی کرده‌اند. ما تا آن موقع کمتر حالت جنگی را دیده بودیم، هواپیما را نگه داشته، درها را باز کردیم، دستور داشتیم در حالی که موتور روشن است، بارها را پیاده کنیم، من از جناب سروان حسینخانی، خلبان هواپیما اجازه خواستم که پیاده شوم، موافقت کرد، پیاده شدم و در حالی که بارها را تخلیه می‌کردیم، از یک نفر پرسنل نظامی نیروی زمینی ارتش که در محل حضور داشت، پرسیدم چه خبر؟

پاسخ داد: «باشگاه افسران را محاصره کرده‌اند و تعدادی از مجروحان به‌علت نرسیدن دارو شهید شده‌اند و آب آشامیدنی آنها منحصر به آب حوض باشگاه است.» در همین مدت کلیه افراد هواپیما پیاده شده بودند، ولی حال عمومی آنها خوب نبود، زیرا پرواز که می‌بایست در مدت ۵۰ دقیقه انجام شود، حدود ۲/۵ ساعت و آنهم در بدترین شرایط طول کشیده بود.

انفجار در چند متری هواپیما

هنگام تخلیه بار و درحالی که پرسنل مشغول پیاده شدن و جابه‌جایی بودند. ناگهان انفجاری در چند متر هواپیما رخ داد و همه چیز به هم ریخت و نفرات به اطراف متفرق شدند تا پناه بگیرند، من هم طبق وظیفه‌ای که به عهده داشتم، از درب عقب به‌داخل هواپیما پریدم و روی صندلی نشستم و دیدم موتورها خاموش شده‌اند، گفتم: «چرا خاموش کردی؟» سروان حسینخانی پاسخ داد: «مگر هواپیما را زنده‌اند؟» گفتم: «نه. نزدیک هواپیما به

زمین اصابت کرده و به هواپیما صدمه‌ای وارد نشده»، سعی کردیم هواپیما را روشن کنیم، برای این کار ابتدا بایستی کمپرسور هواپیما را روشن می‌کردیم، تا هوا را برای موتورهای تولید کند، بعد موتورها روشن شوند، این دستگاه هم وقتی خاموش گردد تا ده دقیقه نباید مجدداً استارت زده شود، چون خفه می‌کند و مجدداً روشن نمی‌شود. وقتی روشن نشد، من فکر کردم این برادر همافر که گُرد بود، به‌خاطر همدلی با اشرار این کار را کرده است. لذا خطاب به او گفتیم: «بالاخره کار خودت را کردی و زهرت را ریختی؟» گفت: «به خدا قسم من کاری نکردم» بعد هم به خاطر رفع این اتهام، سعی خودش را کرد تا هواپیما زودتر روشن شده و بلند شود و پرواز نماید. در همین مدت، گلوله‌های خمپاره مرتب در اطراف هواپیما فرود می‌آمد و منفجر می‌شد. یکی از گلوله‌ها به ابتدای باند اصابت کرد و باعث تخریب آن محل شد.

خاموش شدن موتور هواپیما باعث شد تا جان سالم به در ببریم.

فاصله جایی که هواپیما متوقف شده و پارک کرده بود تا جایی که گلوله خمپاره به زمین خورده و منفجر شده بود، به اندازه‌ای بود که اگر موتور هواپیما خاموش نمی‌شد و ما همان موقع حرکت می‌کردیم، هم‌زمان با انفجار گلوله به آن محل می‌رسیدیم و در نتیجه هواپیما منفجر می‌شد، لذا خاموش شدن ناخواسته هواپیما در واقع یک امداد غیبی بود و باعث شد در زمان اصابت خمپاره به زمین، هواپیما در آنجا نباشد و سالم بماند به‌علت شدت آتش، درخواست گردید تا هلی‌کوپتر جنگنده هوانیروز به کمک ما بیایند، طولی نکشید که تعداد سه فروند هلی‌کوپتر کبری آمدند و با اجرای یک مانور

جالب و زیر آتش قرار دادن مواضع دشمن، آتش آنها را خاموش و این فرصت را به ما دادند که تا از فرودگاه سنندج برخیزیم و به شیراز برگردیم.

حمل تعدادی از مجروحان به شیراز

قبل از برخاستن هواپیما از یکی از همکاران پروازی پرسیدم: آیا مجروح هم داریم؟ گفت: ۶ نفر مجروح شدند که ۵ نفر از آنها به طور سرپایی پانسمان و مداوا گردیدند، ولی یک نفر از آنها حالش خیلی بد است و الان خونریزی دارد. گفتم سوارش کن، گفت او خونریزی دارد، گفتم اشکالی ندارد. لحظاتی بعد هواپیما به ابتدای باند رسید و از باند فرودگاه برخاست. بعد از اینکه از منطقه خطر گذشتیم، از فرمانده هواپیما اجازه گرفتم و به دیدن مجروح رفتم، حالش را پرسیدم، گفت: «من شهید می شوم» او را دلداری دادم و گفتم: حالا حالاها خیلی کار داری و کمی هم شوخی کردم. سرانجام در فرودگاه شیراز به زمین نشستیم. بلافاصله مجروح را به بیمارستان ارتش منتقل کردیم، بعد هم متوجه شدم که مجروح در بیمارستان منطقه‌ای نذاجا، مورد عمل جراحی قرار گرفته و از مرگ نجات یافته است.

بدین ترتیب یکی از مأموریت‌های دشوار ما در منطقه کردستان به

پایان رسید.



شرایط سنندج قبل از آزادسازی

خاطرات سرتیپ احمد ترکان^۱

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی و به دنبال وقایعی که در شهرستان‌های استان کردستان «پاوه- مهاباد- سنندج» و سایر نقاط روی داد، نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی، به فرماندهی شهید سرلشکر فلاحی، تعدادی از نظامیان سایر یگان‌های نیروی زمینی را برای تقویت یگان‌های لشکر ۲۸ سنندج به این لشکر منتقل نمود. از مرکز توپخانه و گروه‌های توپخانه اصفهان هم حدود چهل نفر افسر به این یگان اعزام شدند که من جزو آن نفرات بودم. پس از ورود به لشکر ۲۸، مسئولیت گردان پدافند هوایی به من محول شد.

خاطره‌ای از روز اول ورودم به سنندج دارم که برای روشن شدن وضعیت آن روزها بیان می‌کنم: عصر آن روز جهت اطلاع دادن به خانواده‌ام به شهر رفته بودم و پس از تماس تلفنی با اصفهان، خواستم کمی در خیابان‌های سنندج قدم بزنم. وقتی به چهارراه سیروس رسیدم، حدود پنجاه نفر از جوان‌ها را دیدم که در حال راهپیمایی و شعار دادن علیه نظام

۱. سرتیپ ستاد احمد ترکان در سال ۱۳۵۸ از مرکز توپخانه اصفهان که در آنجا سمت استادی داشت، به لشکر ۲۸ پیاده سنندج منتقل و در مسئولیت‌های فرمانده گردان پدافند هوایی، جانشین توپخانه لشکری، فرمانده توپخانه لشکری و فرمانده همان لشکر در دو مقطع زمانی در سال‌های دفاع مقدس، فرمانده قرارگاه عملیاتی غرب، رئیس اداره سوم سماجا و فرمانده مرکز توپخانه اصفهان و ارشد نظامی منطقه اصفهان خدمت نموده است. در سال ۱۳۷۸ نیز به افتخار بازنشستگی نائل آمد.

جمهوری اسلامی بودند و در پیشاپیش آنها دختر خانمی که یک عکس بزرگی را در دست داشت و این جمعیت را رهبری می کرد، شعار خروج سپاه پاسداران را از کردستان می دادند که توسط برادران سپاه پاسداران شهر متفرق شدند.

بدین ترتیب در همان روز اول به عمق مسئله و مشکلات محل خدمتی تا حدودی آشنا شدم. بلافاصله خود را به پادگان رساندم. آن شب (۵۸/۶/۲۵) برق پادگان نیز قطع گردید و تاریکی مطلقى تا صبح در سربازخانه حکم فرما بود. فردای آن روز طبق معمول سر خدمت حاضر شدم و با تعدادی از همکاران جدید آشنا شدم. بازدیدى از وضع یگان جدید و موقعیت کلی پادگان انجام دادم. به طور کلی با وضعیت خاصی که برای لشکر در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به وجود آمده بود، مشکلات عدیده - ای بر پادگان حکم فرما بود. از آن جمله: وضع آموزشی، تعمیر و نگهداری، انضباط و حتی نظافت، سربازخانه نه تنها در وضع قابل قبول نبود بلکه وضعیت اسفبار و نگران کننده ای را به وجود آورده بود.

با آمدن کادر جدید، کار سازماندهی و بازسازی یگان ها آغاز و به تدریج در حال پیشرفت بود که با مشکل جدیدی مواجه شدیم، آنهم مراجعت پرسنل نظامی از مرخصی بود؛ زیرا در مسیر جاده مخصوص سنندج به کامیاران و سنندج به قروه و دیگر مسیرهای ورودی و خروجی شهر و یا در طول مسیر عناصری از گروه های کومله - دموکرات و گاهی منافقین خلق، مزاحمت هایی را به وجود می آورند. بدین ترتیب که جلو اتوبوس ها را گرفته و مدارک افراد را کنترل نموده و افراد ارتشی و یا سپاهی را از اتوبوس پیاده می کردند. روی همین اصل به پرسنل نظامی گفتیم که موقع رفت و برگشت به مرخصی به صورت گمنام و بدون مدارک ارتش تردد نمایند.

در زمستان همین سال، زمانی که هیئت حسن نیت برای حل و فصل مشکلات سنندج آمد، تقریباً تمام اختیارات از سپاه پاسداران سلب شد. عناصر ژاندارمری و شهربانی نیز فعالیت موثری نداشتند. به خاطر دارم که در اواخر پاییز و اوایل زمستان سال ۱۳۵۸، پاسگاه‌های ژاندارمری در منطقه و حتی در طول جاده‌های اصلی یکی پس از دیگری، بدون هیچ‌گونه مقاومتی به‌علت کمبود تعداد نفرات سقوط نموده و سلاح، مهمات و تجهیزات آنها به دست ضدانقلاب می‌افتاد، عناصر شهربانی نیز فعالیت موثری از خود نشان نمی‌دادند. در این زمان رادیو و تلویزیون سنندج، عصرها یک ربع ساعت اخبار گروهک‌ها را پخش می‌کرد!

کم‌کم مشاهده می‌شد که در سطح شهر سنندج مخصوصاً در قسمت ورودی و خروجی خیابان‌ها و کوچه‌ها و حتی بر پشت‌بام منازل و بعضی از سازمان‌های دولتی، سنگ‌هایی از کیسه شن و سایر مصالح ساختمانی آماده می‌گردد. یک روز جمعه در اطراف میدان آزادی مشاهده کردم، یکی از گروهک‌های ضدانقلاب، تجمعی را برپا و پس از سخن‌رانی یکی از سران آنها، با شعار ضد انقلابی جمع حاضر را علیه نظام تحریک نمود.

در زمستان سال ۱۳۵۸ بارش برف سنگینی، سنندج و کوه‌های اطراف را سفیدپوش کرده بود. زمانی که ایجاد سنگر در ورودی کوچه‌ها و یا سازمان‌های شهر سنندج رایج شد، به فرمانده لشکر وقت مراجعه و پرسیدم: آیا مسئولان لشکر می‌دانند که منظور از ایجاد این سنگرها چیست؟ فرمانده لشکر اظهار بی‌اطلاعی نمود.

لازم به توضیح است که متأسفانه شهرداری سنندج هم دست از تلاش برداشته بود و بتدریج در سطح شهر، کارهای خدماتی تعطیل می‌شد، لیکن به علت بارش برف و باران و سردی هوا، مشکل بهداشتی جدی بروز نمی‌کرد.

تشکیل جلسه در ستاد لشکر با حضور مسئولان شهر

فرمانده وقت لشکر دستور داد جلسه‌ای با دعوت از مسئولان شهر در اتاق توجیه لشکر تشکیل گردد. در مورد اینکه چرا تلاش‌ها و فعالیت‌ها در سطح شهر تعطیل شده‌اند، بحث و بررسی لازم به عمل آید. در اوایل اسفند سال ۵۸ جلسه تشکیل شد و نمایندگان هر سازمان حضور پیدا کردند. پس از شروع جلسه، فرماندهی وقت لشکر سوال کرد که چرا سازمان‌ها در سطح شهر بی تفاوت عمل می‌کنند و تلاش روزمره ندارند؟ در این هنگام نماینده رادیو و تلویزیون پرسید: آیا لازم نبود که در این جلسه از نمایندگان احزاب دموکرات و کوموله نیز دعوت به عمل می‌آمد؟ با این پرسش، فرمانده لشکر عصبانی شد و اظهار داشت: این احزاب مگر غیر قانونی نیستند؟ چطور از من می‌خواهید که نماینده آنها را دعوت کنم؟ چرا شما وظایف و مسئولیت‌های خود را در سطح شهر و استان انجام نمی‌دهید؟ چرا وضع شهر اسفبار است؟ چرا زباله‌ها تخلیه نمی‌شوند؟ چرا خیابان‌هایی که برای آب و غیره کنده شده است، مرمت و آسفالت نمی‌شود؟ در این هنگام نماینده شهرداری اظهار داشت که گروهک‌های دموکرات و کوموله، مانع انجام کار می‌شوند. گرچه جلسه بدون نتیجه پایان یافت و حتی نماینده استانداری هم حضور نداشت، اما حداقل برای ما روشن شد که اوضاع شهر و استان چگونه است.

خلاصه وضعیت شهر در آن زمان

وقایعی که در نیمه دوم سال ۵۸ در کردستان و شهرهای مختلف اتفاق افتاد، مخصوصاً در سنندج به قدری زیاد است که درباره آنها کتاب‌های زیادی باید نوشت. وضعیت شهر را در آن زمان به شرح زیر می‌توان خلاصه نمود:

- بیکاری فراوان در سنندج

- اوضاع اجتماعی و اقتصادی نامساعد.
- فعالیت‌های گروهک‌های دموکرات و کوموله و گاهی نیز منافقین در مناطق مختلف.
- غیر فعال بودن نیروهای سپاه پاسداران منطقه، به‌دستور مرکز و در پی مذاکرات هیئت اعزامی از مرکز.
- سقوط پی در پی پاسگاه‌های ژاندارمری و ترور منجر به شهادت جناب سرهنگ شریفی فرمانده ناحیه ژاندارمری، در داخل هلی‌کوپتر.
- غیر فعال بودن سازمان‌های دولتی در اثر تبلیغ گروهک‌ها و عدم برخورد با آنان.
- غیر فعال شدن تدریجی شهربانی و کلانتری‌ها.
- ایجاد سنگر و موانع زیاد در شهر سنندج توسط احزاب غیر قانونی.
- غیر فعال بودن سازمان‌های دادگستری.
- نبود خدمات اجتماعی و مردمی در سطح شهر و مشکلات زیاد خانواده‌ها ناشی از این وضع.

در این شرایط لشکر ۲۸ و سربازخانه‌های آن، تنها سازمانی بود که حاکمیت جمهوری اسلامی را تضمین و عملاً در منطقه اعمال قدرت می‌کرد. ضدانقلاب درصدد بود که این مقاومت را نیز در هم بشکند و راه را برای جولان و قدرت‌نمایی خود باز نماید. در آن وضعیت، جوانان پسر و دختر را به مکان‌های مختلف می‌بردند و آموزش‌های حزبی می‌دادند.

انتقال سرهنگ پیاده ایرج نصرت‌زاد به لشکر ۲۸

خوشبختانه در پاییز سال ۵۸، جناب سرهنگ ایرج نصرت‌زاد، از شیراز به لشکر ۲۸ منتقل و به‌سمت فرماندهی تیپ ۱ در سنندج منصوب شد. با

این انتصاب، تحرک و تحول جدیدی در لشکر ۲۸ به وجود آمد. سال ۵۸ رو به اتمام بود. با مشاهده وقایع و حوادث جاری مسئولان و فرماندهان تصمیم گرفتند که ایام نوروز را در سربازخانه بمانند، زیرا عید نوروز گذشته وقایعی اسفبار رخ داده بود که لشکر را تا حد سقوط پیش برده بود. گروهک‌ها فرماندهی وقت لشکر را دستگیر کرده بودند و از طریق تلویزیون، تهدید به عدم مقاومت افراد لشکر می‌کردند. بنابراین اکثر فرماندهان در لشکر ماندند و خوشبختانه در طول عید نوروز حادثه‌ای قابل توجه رخ نداد.

گروهک‌ها علاوه بر اقداماتی که در سنندج می‌کردند، در تمام شهرهایی که در حوزه مسئولیت لشکر ۲۸ بود، به تلاش مذبوحانه خود، در شهرهایی همچون: سقز، مریوان، بانه، سردشت، کامیاران و تکاب ادامه می‌دادند.

کمبود نیروی انسانی

لشکر ۲۸ از جهت نیروی انسانی مخصوصاً سرباز، شدیداً در مضیقه بود، تیپ ۱ به فرماندهی جناب سرهنگ نصرت‌زاد، یگان‌های خود را در اطراف سنندج تأسیسات فرودگاه به کار گرفته بود. رادیو و تلویزیون و باشگاه افسران نیز توسط عناصری از لشکر حفاظت می‌شدند.

شهر سنندج در فروردین ۱۳۵۹ کلاً در اختیار ضدانقلاب بود، گروهک‌ها هر کدام در قسمتی از شهر حاکمیت داشتند و کلیه تأسیسات لشکر هم به محاصره کامل ضدانقلاب در آمده بود. لشکر ۲۸ هم توان کافی برای برقراری تأمین در تمام نقاط کردستان نداشت. ژاندارمری و شهربانی در سنندج غیر فعال و اکثر پاسگاه‌های ژاندارمری سقوط کرده و به دست ضدانقلاب افتاده بود. سپاه پاسداران نیز در سنندج برابر دستور مرکز هیچ‌گونه تلاشی نداشت و افراد سپاه پاسداران در سربازخانه بودند. قبلاً نزاجا یگان‌هایی در حد گردان از تیپ

هوابرد و لشکر ۱ و ۲ پیاده مرکز برای برقراری تأمین در سردشت، بانه و سقز مستقر کرده بود. در فروردین ۵۹ نوبت تعویض این یگان‌ها در سردشت و بانه بود، لذا دو گردان یکی از تیپ هوابرد شیراز (گد۱۳۵) و یک گردان از لشکر ۲ پیاده مرکز (گد۱۶۹) تعیین گردیدند، این دو گردان در روزهای پایانی فروردین ۱۳۵۹ از راه زمین وارد فرودگاه سنندج شدند و پس از هماهنگی با فرمانده و ستاد لشکر ۲۸، قصد عبور از سنندج و حرکت به سمت دیواندره و سقز را داشتند تا از آنجا عازم بانه و سردشت شوند.

بستن راه عبور ۲ گردان اعزامی توسط دانش‌آموزان سنندج

با توطئه سران گروهک‌های ضدانقلاب، در ورودی سنندج، دانش‌آموزان، مانع حرکت این دو گردان شدند. این دو گردان بنا به دستور برگشته و در فرودگاه سنندج مستقر شدند. در این وقت گروهک‌ها از لشکر خواستند برای حرکت یگان‌های نظامی باید با آنها هماهنگی شود. فرمانده لشکر به جناب سرهنگ نصرت‌زاد مأموریت داد که بدون توجه به خواست ضدانقلاب، راهی برای عبور ستون از کنار سنندج (بدون ورود به شهر) شناسایی کنند. نامبرده با عناصر خود به شناسایی ادامه داد و راه خاکی کنار رودخانه قشلاق را که به سه راهی سقز منتهی می‌شود و تأسیسات سد قشلاق نیز در حوالی آن محور بود، پیشنهاد کرد. قرار شد صبح ۵۹/۱/۳۱ ستون اعزامی، از آن محور به حرکت خود ادامه دهد.

آخرین دیدار با شهید نصرت‌زاد

سه راهی سقز و تأسیسات سد قشلاق توسط گردان ۱۱۶ تیپ ۱ حفاظت می‌شد. شب ۵۹/۱/۳۱ که سرهنگ نصرت‌زاد از آخرین شناسایی خود مراجعت

کرده بود، هوا سرد بود، در اتاق فرمانده لشکر مشغول گرم کردن خود توسط بخاری علاءالدین بود. گویا با پوتین به داخل نهر آب رفته و جوراب‌ها و مقداری از شلوارش خیس شده بود. مشغول خشک کردن آنها بود و مرتب تأکید می‌کرد که فردا تکلیف را یک‌سره خواهیم کرد و هر طور شده ستون را از همین راهی که شناسایی شده عبور خواهیم داد. از صحبت‌ها و حرکات نامبرده تصمیم و اراده قوی مشهود بود. به هر حال فردای آن شب؛ یعنی صبح روز ۵۹/۱/۳۱، ستون مورد بحث از همان راهی که توسط سرهنگ نصرت‌زاد شناسایی شده بود حرکت کرد، غافل از اینکه ضد انقلاب حوالی روستاهای نَنَلِه و باباریز بر روی تپه‌های مجاور این روستاها کمین کرده است.

شهادت سرهنگ نصرت‌زاد

قبل از ایجاد درگیری در کمینگاه مذکور، جناب سرهنگ نصرت‌زاد، شخصاً با تعدادی از نفرات تیپ، برای برقراری تأمین در آن ارتفاعات به صورت پیاده حرکت می‌کند. ضدانقلاب که متوجه این حرکت می‌شود، این گروه را محاصره می‌کند و با ایجاد درگیری، باعث کندی و توقف ستون می‌گردد. سرهنگ نصرت‌زاد که خود و گروه همراه را در محاصره می‌بیند، درخواست آتش توپخانه و خمپاره می‌کند و مرتب به درخواست وی پاسخ داده می‌شود، متأسفانه نامبرده و بی‌سیم‌چی و دیده‌بان همراهش زخمی می‌شوند. سرهنگ نصرت‌زاد، دهنی بی‌سیم را به دست می‌گیرد و آخرین پیام و در حقیقت وصیت خود را از طریق بی‌سیم ارسال می‌دارد که نشان از هدف مقدس و عظمت روح او دارد که متن آن در مدارک ایثارگران لشکر ۲۸ و یا نزاجا و همین طور جراید وقت موجود است.

آخرین درخواست نامبرده، اجرای آتش در محل شهادت خود و همراهانش بود. چرا که می‌دانست با اجرای آتش در آن محل، تعدادی از عناصر ضدانقلاب نیز کشته خواهند شد. بعدها متوجه شدیم که «سرهنگ سامی-مقام» و تعدادی دیگر که برای کمک به آن گروه و تخلیه مجروحان اعزام شده بودند، ضد انقلاب آنها را اسیر کرده و بعداً به شهادت رساندند. با دریافت آخرین پیام سرهنگ نصرت‌زاد متوجه شدیم که او به شهادت رسیده است.

اعزام دو کامیون مهمات

حدود ساعت ۱۱ صبح بود که تلفنگرامی از ستاد توپخانه دریافت کردم. «دو کامیون مهمات- یکی ۱۰۵م و دیگری ۲۳م- برای پشتیبانی از ستون، برده شود.» این مأموریت به گردانی که من مسئولیت آن را داشتم، محول شد. بلافاصله دو کامیون مهمات و حدود ۱۰ نفر تأمین پیش‌بینی و توسط یکی از افسران گردان اعزام شدند. با بی‌سیم با آنها در تماس بودم. پس از ده دقیقه متوجه شدم که مسیر مورد نظر را مسئول کامیون‌ها پیدا نکرده است، شخصاً از بین منازل سازمانی با خودرو حرکت و مسیر را که همان راه سرخه دزج بود به وی نشان دادم. نامبرده به حرکت ادامه داد. در اینجا با خود فکر کردم که شاید مشکلی در مسیر وجود آید، لذا به دنبال دو کامیون مهمات کشیده شدم تا پس از عبور از روستا به سه راهی سقز رسیدم و محل درگیری را مشاهده کردم. در آن زمان، گردان ۱۳۵ پیاده هوابرد، از کمینگاه خارج و روی جاده به سمت دیواندره و سقز ستون شده بود. گردان ۱۶۹ لشکر ۲ پیاده مرکز در کمینگاه درگیر بودند و توپخانه لشکر ۲۸ و خمپاره اندازهای تیپ ۱ در حال پشتیبانی بودند.

با جناب سرهنگ نوروزی که فرمانده توپخانه لشکر بود و مسئولیت پشتیبانی ستون را داشت، صحبت کرده و گفتیم: اطلاعاتی در دست می‌باشد که ضدانقلاب مسیر ۱۸۰ کیلومتری سنندج- سقز را در ۱۰ نقطه کمین دایر کرده و بعید است که این ستون به سقز برسد، چرا که در همین کمین اول، تعداد ۱۱ دستگاه کانتینرهای حامل پوشاک و آمادهای گوناگون و مهمات را ضدانقلاب برده بود. فرمانده تیپ ۱ لشکر ۲۸ و تعدادی از همراهان، از جمله «ستوان جلیلی» دیده‌بان توپخانه به شهادت رسیده بودند. کاملاً مشهود بود که کلیه نفرات اعم از افسر، درجه‌دار و سرباز فاقد روحیه هستند، ضمن اینکه تعداد کمین‌ها در طول مسیر زیاد و پشتیبانی از ستون در کمینگاه‌های بعدی عملاً غیرممکن بود.

گزارش وضعیت مشاهده شده به فرمانده لشکر

وقتی این موارد برای سرهنگ نوروزی روشن شد، نامبرده از من نظرخواهی کرد، به او پیشنهاد کردم اگر موافق باشد، مسئولیت را به دیگری تفویض کند تا بتواند تصمیم صحیح و منطقی بگیرند. نامبرده پذیرفت و دو نفری ابتدا به نزد ریاست ستاد لشکر و سپس به دفتر فرمانده لشکر وقت- جناب سرهنگ صدری- رفتیم. در آنجا مشاهده کردیم که سرتیپ خزائی- جانشین فرمانده نزاچا- نیز در دفتر حضور دارد. وقتی وضعیت ستون را برای آنها تشریح کردیم، فرمانده لشکر از من نظر خواست. من پیشنهاد کردم از آنجا که پشتیبانی ستون در کمین‌گاه‌های بعدی عملاً غیرقابل ممکن است و عناصر لشکر نیز خود در سنندج فرودگاه، باشگاه افسران، رادیو تلویزیون و خود سربازخانه، در محاصره هستند، بنابراین بهتر است ستون پس از رهایی از کمینگاه فعلی، از راه روستای سرخه دزج به سربازخانه بیاید. در سربازخانه گردان‌ها تجدید سازمان شوند و در

ضمن در تحکیم و تأمین بیشتر سربازخانه که ضدانقلاب بیشتر فشار می‌آورد، موثر خواهند بود. تیمسار خزائی، مخالفت بازگشت بود و فرمانده لشکر برای بازگشت ستون تردید داشت، تلفنی از تیمسار فلاحی کسب تکلیف نمودند. وقتی وضعیت نامساعد ستون و روحیه ضعیف نفرات برای تیمسار فلاحی تشریح شد. اجازه برگشت ستون به سربازخانه صادر شد.

برگشت ستون به سربازخانه

با ورود ستون به سربازخانه، نیرویی که شامل دو گردان پیاده بود و عناصری که از لشکر به‌عنوان پشتیبانی کننده اعزام شده بودند، به نیروی موجود داخل سربازخانه سنج اضافه شد. به این دو گردان مأموریت تأمین ارتفاعات اطراف سربازخانه، از طرف لشکر واگذار و حفاظت و تأمین ارتفاعات اطراف سربازخانه به مراتب بهتر از قبل برقرار شد. ضدانقلاب که به هیچ‌یک از اهداف خود نرسیده بود، اجرای آتش خمپاره انداز ۱۲۰ به داخل سربازخانه سنج را شروع و در مواقع و مواضع مختلف تیراندازی می‌نمود. با این کار تلفات و خساراتی را به نفرات و تأسیسات لشکر وارد می‌کرد. گرچه شهادت سرهنگ نصرت‌زاد بر روحیه کلیه فرماندهان و کارکنان تأثیر سوء گذاشته بود، اما بازگشت ستون به سربازخانه باعث شد نفرات از نظر روحی تقویت شوند و مبارزه با ضدانقلاب و عوامل آنان در داخل سربازخانه جدی شود.

رویه‌های دشمن نقشه بر آب شد

ضدانقلاب تصور می‌کرد که با ادامه حرکت ستون در محور سنج به دیواندره و سقز، با اجرای کمین در فواصل مختلف، بتوانند عناصر ستون را تجزیه و منهدم و تجهیزات و مهمات را به سود خود غارت و چپاول نماید. در

این صورت با تضعیف تدریجی لشکر ۲۸ سنندج، سقوط سربازخانه، باشگاه افسران، رادیو و تلویزیون و فرودگاه آسان گردد. خوشبختانه هیچ کدام جامه عمل نپوشید و با تصمیم به موقع و دستور برگشت ستون به سربازخانه، رویاها نقش بر آب شد.

تیراندازی دشمن به داخل سربازخانه

اکنون نوبت آن بود که ضدانقلاب فشار بر باشگاه افسران، تأسیسات رادیو تلویزیون و فرودگاه را ادامه داده و با اجرای آتش روی تأسیسات سربازخانه و برقراری ارتباط با عناصر وابسته به گروهک‌ها در داخل سربازخانه و اعمال تصحیحات لازم در اجرای آتش و حتی تیراندازی از راه دور یا زوایای کور به مسئولان و فرماندهان، مقدمات سقوط لشکر را فراهم کند. (شهید سرگرد عباس سرپرست در غروب یکی از همان روزها در داخل سربازخانه مورد اصابت تیر نامعلوم قرار گرفت و به شهادت رسید).

بتدریج که فشار ضدانقلاب روی سربازخانه بیشتر و اجرای آتش شدیدتر می‌شد، به دستور فرمانده لشکر، کلیه تأسیسات به صورت سنگر در آمدند. درب‌ها و پنجره‌ها با کیسه شن حفاظت شدند. در جلو درب ورودی هر ساختمان سنگربندی شد تا نفرات از اصابت خمپاره و تیراندازی مستقیم محفوظ گردند. کلیه عواملی که امکان همکاری با ضدانقلاب داشتند، شناسایی و با دستور نذاجا، به مرخصی یک‌ماهه اعزام شدند.

سقوط متوالی دو فروند هلی کوپتر

وضعیت نفرات داخل باشگاه افسران و رادیو و تلویزیون، به مراتب وخیم‌تر بود. دو روز متوالی دو فروند هلی کوپتر که برای پشتیبانی عناصر

لشکر در فضای باشگاه افسران فعالیت داشتند، در مراجعت توسط تیربارهای ضدانقلاب، قبل از رسیدن به سربازخانه ساقط شدند و آتش گرفتند. خلبانان یا به گروگان گرفته شدند و یا به شهادت رسیدند.^۱

به این ترتیب نشست و برخاست هلی کوپترها در داخل سربازخانه غیرممکن شد، زیرا مورد تهدید آتش خمپاره و یا تیربار ضدانقلاب بودند. بتدریج لشکر از نظر آمادی دچار کمبود شد، به نحوی که از نظر آرد و سایر مواد غذایی در مضیقه قرار گرفت. هیچ گونه آمادی به لشکر وارد نمی شد.

خلاصه وضعیت داخلی سربازخانه

نفرات لشکر هیچ گونه ارتباطی با خارج از سربازخانه نداشتند و گاهی نامه ها به خلبانان سپرده می شد که در کرمانشاه پست شود. تنها وسیله ارتباطی رادیو بود که آن هم در اخبار هیچ گونه خبر از اوضاع سنندج گفته نمی شد. لحظات آبستن حوادث بودند. بتدریج نظم و انضباط در داخل سربازخانه برقرار شد، ولی فشار ضدانقلاب روز به روز بیشتر می گشت: در این وضعیت شهر سنندج کلاً در اختیار گروهک های ضدانقلاب بود. فقط باشگاه افسران، تأسیسات رادیو تلویزیون، فرودگاه و سربازخانه سنندج، در دست عناصر و یگان های لشکر ۲۸ و دو گردان از هواپرد و لشکر ۲ پیاده مرکز بود که در ارتفاعات اطراف سربازخانه مستقر بودند.

به طور خلاصه، وضعیت داخل سربازخانه را می توان به شرح زیر تعریف نمود:

- رفت و آمد نفرات به خارج از سربازخانه غیر ممکن و سربازخانه

در محاصره کامل عناصر ضدانقلاب قرار داشت.

۱. نام یکی از خلبانان، «شهید اسماعیلی پور» بود.

- از نظر آمادی یگان‌ها در تنگنا قرار گرفته و به‌ویژه از نظر موادغذایی محدودیت مواد فاسد شدنی و آرد کاملاً محسوس بود.

- عناصر ضدانقلاب در فواصل مختلف با خمپاره‌انداز، تیربار و تفنگ، نفرات و تأسیسات داخل سربازخانه را زیر آتش می‌گرفتند.

- در طول شبانه روز تردد در سربازخانه با رعایت اقدامات احتیاطی و تأمینی انجام می‌گرفت.

- مسئولان لشکر برای تردد به فرودگاه از هلی‌کوپتر استفاده می‌کردند.

- مهندسی لشکر مأموریت یافته بود جاده‌ای از سربازخانه در حاشیه کوه بیدرود و روستای حاجی آباد، پس از برقراری تأمین احداث نماید.

احداث و تردد در همین جاده هم خالی از خطر نبود.

- یگان‌های تیپ ۱ لشکر در سه منطقه فرودگاه سنندج، سه راهی سقز و سد قشلاق و ابتدای محور مریوان حوالی روستای نوره مستقر بودند.

- عناصری از یگان دژبان و قرارگاه لشکر ۲۸ در باشگاه افسران داخل شهر و تپه مشرف به تأسیسات رادیو و تلویزیون مستقر بودند و در محاصره قرار داشتند و هیچ‌گونه ترددی ممکن نبود. از نظر تغذیه و آب آشامیدنی، مخصوصاً در باشگاه افسران شدیداً در مضیقه بودند.

- هیچ‌گونه رفت و آمد زمینی ممکن نبود، مگر به صورت محدود و به صورت ناشناس، حتی تمام درب‌ها و پنجره‌ها با کیسه شن حفاظت می‌شدند.

- روحیه نفرات، به‌ویژه در باشگاه افسران بسیار در حد پایین قرار داشت و هر لحظه بیم سقوط باشگاه افسران بود. ضدانقلاب فشار زیادی

روی باشگاه وارد می‌کرد، چند نفر از سربازان که شهید شده بودند پیکر آنها تخلیه نشده و همین امر روحیه همگی را خراب کرده بود.

- در داخل لشکر دو سه مورد بمب‌گذاری انجام گرفت که خوشبختانه دو مورد را گروه کاوش، یافته و خنثی کردند.

- یک شب هنگامی که فرمانده لشکر وقت در اتاق توجیه، جلسه هماهنگی تشکیل داده بود، یک خمپاره ۱۲۰ روی سقف شیروانی ستاد لشکر منفجر و ضایعاتی به بار آورد که خوشبختانه تلفات جانی نداشت. بلافاصله تاریکی مطلق برقرار و مسئولان متفرق شدند. معلوم بود که اطلاعات تشکیل جلسه توسط عوامل داخل سربازخانه، به خارج داده شده بود.

- در اثر تیراندازی خمپاره و یا تیر مستقیم ضدانقلاب چندین نفر یا به شهادت رسیدند و یا مجروح شدند که اکثراً سرباز بودند.

- لشکر امکانات کافی برای کمک به سربازخانه‌های خود در مریوان، سقز، بانه و سردشت نداشت. حتی برای کمک به باشگاه افسران ناتوان بود، زیرا عناصر لشکر به صورت تجزیه، در نقاط مختلف و دور از هم درگیر بودند.

- لشکر از نظر تعداد سرباز به شدت دچار کمبود بود.

لشکر به تنهایی قادر به مقابله دشمن نبود

ستاد لشکر و فرماندهان برای مقابله با حوادث، با ایجاد مداومتکار آماده کردن یگان‌ها، تلاش زیادی می‌کردند، اما به نظر می‌رسید که لشکر به تنهایی قادر به مقابله با عناصر ضدانقلاب نمی‌باشد، زیرا در سنج سپاه پاسداران و ژاندارمری و عناصر شهربانی به کلی تعطیل و تأسیسات آنها در

اختیار ضدانقلاب بود. در چنین شرایطی انتظار می‌رفت که نیرویی توسط نذاجا برای تقویت لشکر اعزام گردد.

لازم به ذکر است که لشکر حتی برای حفاظت از زاغه‌های مهمات که از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بودند، از عناصر باقیمانده گردانهای ۳۲۹ پدافند، گردان مهندسی و گردان مخابرات استفاده می‌کرد. از جمله تلاش‌های توپخانه لشکری در آن روزهای بحرانی، سازماندهی تیم‌های بررسی «قیف انفجار»^۱ و اجرای ضد آتش بود که بالاخره موفق شدیم خمپاره اندازهای متحرک ضدانقلاب را که سوار بر وانت جاسازی شده بودند و از پشت ارتفاعات، اجرای آتش می‌کردند منهدم نماییم. لازم به ذکر است که هم فرمانده و هم ستاد لشکر از مراجعت دو گردان پیاده به سربازخانه، برای آنکه نیروی حفاظت از سربازخانه تقویت شده بود، خوشحال بودند.

از آنجایی که تردد زمینی قطع شده بود و تیراندازی روی سربازخانه هم اجازه فرود هلی‌کوپتر را نمی‌داد، در فرودگاه سنندج نیز تأمین فرود و پرواز هواپیمای باری ارتش نبود، به‌دستور فرمانده لشکر، فرودگاه قدیمی در حوالی زاغه‌های مهمات، ظرف نصف روز، با همکاری همه یگان‌های باقیمانده آماده شد.

ورود صیاد شیرازی و همراهان به سربازخانه

به هر حال در این شرایط بود که جناب سرگرد صیاد شیرازی با همراهی سروان هاشمی، برادر بروجردی و برادر رحیم صفوی و تعدادی سپاهی با

۱. هر نوع گلوله توپخانه و خمپاره و یا موشک دشمن که به زمین اصابت نماید، آثاری از خود روی زمین به‌جای می‌گذارد که شبیه قیف می‌باشد و به آن قیف انفجار گفته می‌شود. قطعات سبک ناشی از انفجار و انهدام گلوله در محل قیف و حوالی آن مشاهده می‌شود که با استفاده از شکل قیف و قطعات سبک می‌توان جهت و نوع جنگ‌افزار دشمن را مشخص نمود.

هلی کوپتر در یکی از روزها در سربازخانه نشستند و بلافاصله هلی کوپتر به محل امنی در حوالی بیمارستان لشکر جابه‌جا شد. جناب صیاد شیرازی، برادر بروجرودی، برادر رحیم و سروان هاشمی به ستاد لشکر هدایت و توسط رکن ۳ لشکر توجیه شدند. پس از توجیه، اتفاقی را برای هماهنگی عملیات، در کنار رکن ۳ و اتاق توجیه انتخاب و کار سازماندهی هدایت عملیات، بازگشایی خیابان‌ها و پاک‌سازی شهر سنندج به صورت مشترک آغاز گردید.

امید و تلاش جدید حاصل شد

با وجود آنکه لشکر با تلاش و زحمت زیاد و با استفاده از وجود نیروهای داوطلب ارتش و تعدادی سپاهی و بسیجی توانسته بود مسیر سربازخانه تا استانداری را پاک‌سازی و عناصری را در استانداری مستقر نماید، اما امیدواری برای پاک‌سازی همه شهر سنندج وجود نداشت. با ورود گروه مزبور، نور امید در دل‌ها دمید و تلاش جدیدی در همه ابعاد حاصل شد.

با ایجاد و تقویت روحیه پرسنل، همکاری و هماهنگی در همه زمینه‌ها فراهم و کارها به سرعت پیشرفت کرد. جناب سرگرد علی صیاد شیرازی در آن زمان، شخصاً در طرح‌ریزی و هدایت و حتی اجرای عملیات حضور داشت. با نظارت کامل و دائمی عملیات، بازگشایی و پاک‌سازی شهر سنندج را به پیش می‌برد. با هماهنگی نیروها مسیر سربازخانه تا باشگاه افسران پاک‌سازی شد. نیروهای قبلی لشکر توسط نیروهای تازه‌نفس از لشکر و سپاه تعویض و سپس نسبت به بازگشایی مسیر فرودگاه، دیدگاه، میدان آزادی - تا باشگاه افسران توسط جناب سرگرد صیاد شیرازی از طریق فرودگاه سنندج با اعزام نیروی مشترک و هماهنگی کامل اقدام شد. از این اقدامات احساس شد که فشار

ضدانقلاب بتدریج کمتر می‌شود. محور سنندج، صلوات آباد و قروه در اختیار لشکر نبود و اصولاً لشکر، برای تأمین آن محور نیرویی نداشت.

استفاده از تیپ ۳ همدان و آزادسازی محور صلوات آباد

با پیشنهاد جناب سرگرد صیاد شیرازی و با دستور فرماندهی نذاجا، تیپ ۳ لشکر ۱۶ قزوین به فرماندهی جناب سرهنگ بدری، که در منطقه دهکلان مستقر بود، برای تأمین آن محور به کار گرفته شد. جناب صیاد شیرازی برای هماهنگی و هدایت عملیات تیپ در آن محور، شخصاً با مسئولان و دیده‌بان توپخانه، روی ارتفاعات صلوات آباد که مشرف به شهر سنندج بود، توسط یک فروند هلی‌کوپتر فرود آمد. با استقرار تیپ ۳ همدان در آن محور، حلقه محاصره شهر کامل و ضدانقلاب جز گریز از کوره راه‌ها چاره‌ای نداشت.

با آمدن تیپ ۳ همدان در آن محور و استقرار عناصر سپاه در استانداری، باشگاه افسران و تأسیسات رادیو تلویزیون و نیز بازگشایی برخی از معابر سنندج، لشکر ۲۸ تا حدودی از زیر فشار طاقت‌فرسا رهایی یافت. با حضور نیروهای تازه‌نفس و دریافت آمادگی لازم از طریق ترابری با هواپیما سی-۱۳۰ از کرمانشاه به سنندج، برقراری روش جاری آماد از طریق هوا و حضور یک گردان از لشکر ۷۷ خراسان، جناب سرگرد صیاد شیرازی به‌عنوان هماهنگ کننده عملیات، توانستند کمر بند تأمین را گسترش دهند.

اقدامات مردم یاری

در این مرحله، ابتدا با منطقه بندی شهر سنندج، نسبت به پاکسازی هر منطقه اقدام گردید. به محض آنکه کار پاکسازی شهر سنندج تا حدی پیشرفت و احساس شد فشار ضدانقلاب در سطح شهر کاهش چشم‌گیری

پیدا کرده است، بلافاصله اقدامات مردم‌یاری از طریق لشکر و با هماهنگی کامل با جناب صیاد شیرازی آغاز شد.

نسبت به پاک‌سازی خیابان‌ها و جمع‌آوری موانع اقدام شد. با هماهنگی قبلی، یکی از افسران لشکر به نام «سرگرد دانشمند» برای اداره امور، به شهرداری سنندج اعزام شد. تعدادی از افسران برای اداره امور در بیمارستان و سایر سازمان‌ها اعزام شدند و همگی موفق بودند. بتدریج مردم با احساس امنیت و آرامش، به شهر مراجعت و زندگی دوباره در سنندج آغاز شد. - قبلاً شهر سنندج به‌صورت یک منطقه جنگی توسط ضدانقلاب در آمده و انواع و اقسام سنگرها و جنگ‌افزارهای موجود را به کار می‌برد و مدام با تیراندازی آنها، آرامش از مردم سلب شده بود- بتدریج نیروهای نظامی با کمک مردم نسبت به پاک‌سازی آثار و بقایای این سنگرها و موانع اقدام کردند.

فعال شدن مجدد ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران

هم‌زمان با این اقدامات، ژاندارمری نیز ابتدا با حضور جناب سرگرد صفدار و سپس با فرماندهی جناب سرهنگ بهزادپور، سازماندهی و فعالیت خود را آغاز کرد. شهربانی نیز مجدداً سازماندهی و شروع به فعالیت نمود. و سپاه پاسداران هم ضمن تلاش برای پاک‌سازی و برقراری تأمین و امنیت، نسبت به سازماندهی مجدد اقدام و تشکیلات جدیدی را به نام «پیش‌مرگان کرد مسلمان» به وجود آورد که توانستند خدمات موثری در امر پاک‌سازی و برقراری امنیت ارائه دهند.

کلیه مراحل پاک‌سازی، استقرار نیروی جدید، سازماندهی مجدد نیروهای ژاندارمری و شهربانی، همکاری با سپاه پاسداران که خود در حال شکل گرفتن بود و همچنین کلیه فعالیت‌های لشکر ۲۸ را جناب سرگرد صیاد شیرازی از

لحظه ورود، طرح‌ریزی، هماهنگی و نظارت می‌کرد. اصولاً قدرت تفکر، حوصله و ایجاد هماهنگی در عملیات و صبر و استقامت این افسر، فوق‌العاده بود. در همه امور توکل بر خدا و اطاعت از رهبری را مد نظر قرار می‌داد.

پس از پاک‌سازی نسبی شهر سنندج که تا روز ۵۹/۲/۲۳ طول کشید. در یکی از روزها که آخرین فرصت برای تعویض اسکناس‌ها در بانک ملی تعیین شده بود، تأمین بانک، توسط عناصر لشکر ۲۸ در داخل شهر برقرار شد. مردم و کارکنان نظامی، اسکناس‌های مورد بحث را تعویض کردند. از آن روز رفت و آمد مجدداً در شهر برقرار شد. تقریباً ۲۷ روز بود که تردد نفرات نظامی در شهر، غیر ممکن بود، زیرا شهر تحت سلطه و تاخت و تاز گروهک‌ها بود.

اعزام دو گردان به بانه و سردشت

بتدریج لشکر از زیر فشار رها می‌شد، ژاندامری نیز بر اوضاع تا حدودی مسلط می‌شد. شهربانی مجدداً فعالیت را از سرگرفت، سپاه پاسداران با نیروهای خود و سازمان جدید پیشمرگان کرد مسلمان، کنترل داخل و حومه شهر را به عهده گرفتند. تیپ ۳ همدان هم در محور صلوات آباد و قروه، کنترل می‌کرد. لشکر توانست ۲ گردان که از تیپ هواپرد و لشکر ۲ در اختیار داشت، به سمت مأموریت اصلی یعنی بانه و سردشت اعزام نمایند.

نقش حساس و موثر شهید صیاد شیرازی در بازگشت امنیت کردستان

در حقیقت بر کسی پوشیده نیست که نقش جناب سرگرد صیاد شیرازی در آن روزهای حساس به قدری موثر قرار گرفت که مسئولان احساس کردند به نامبرده بایستی مسئولیت اداره هماهنگی و اجرای عملیات پاک‌سازی منطقه کردستان را محول نمایند. درست است که ضدانقلاب از

منطقه سندنجان گریخته بود، اما در عمق مناطق و در طول محورها و در شهرهایی چون: بوکان، مهاباد، بانه و سردشت و نواحی مرزی حضور فعال داشت. این محورها نیز نیاز به بازگشایی و پاکسازی و استقرار نیروی مشترک از ارتش و سپاه و ژاندارمری داشتند. بنابراین برای کسب تأمین نسبی در طول محورها از طریق ارتش و سپاه به دستور حضرت امام راحل (ره)، مسئولیت قرارگاه عملیات مشترک ارتش و سپاه پاسداران، به جناب سرگرد صیاد شیرازی محول و ایشان به دو درجه ارشدیت نائل و با درجه سرهنگی اداره امور بازگشایی و پاکسازی معابر و مناطق آلوده را به دست گرفت.

قدرت طرح‌ریزی، هماهنگی و اداره خارق‌العاده و هم‌چنین استقامت جسمی و روحی فوق‌العاده و استعداد زیاد ایشان، باعث گردید در آن مسئولیت، تأمین مناطق وسیعی از کردستان با تمام نیروهای خودی و امکانات موجود در این مناطق برقرار گردد. ادامه آزادسازی کل منطقه نیز در همان هفته‌های اول فرماندهی ایشان در نیروی زمینی ارتش در مهر ۱۳۶۰ تکمیل گردید. در حقیقت اگر امروز امنیتی در کردستان وجود دارد، باید آن را بیشتر مدیون « شهید علی صیاد شیرازی » بدانیم.



چگونگی انجام عملیات پاک‌سازی شهر سنندج

خاطرات سرهنگ ستاد حسین خرسندی^۱

وضعیت کلی منطقه

بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، گروه‌هایی که با ارتش دشمنی داشتند، از جمله منافقین، صدمات زیادی به ارتش وارد کردند، یکی از آن لطمات این بود که گفتند «هر کسی در ارتش باید در شهر خودش خدمت کند»، این مسئله باعث شد که بهترین متخصص تانک، مثلاً در شمال کشور که شهر خودش بود برود و خدمت کند، در حالی که ارتش در آنجا اصلاً یگان زرهی نداشت! در نتیجه این‌گونه افراد در آنجا در امور غیر تخصصی خود، مثلاً در فروشگاه ارتش خدمت می‌کردند، لذا ارتش در بسیاری از قسمت‌ها واقعاً فاقد متخصص گردید، به همین دلیل لشکر پیاده ۲۸ سنندج نیز تضعیف شده بود.

به لحاظ اینکه کردستان متشنج شده بود، نیروی زمینی ارتش تصمیم گرفت تعدادی از افسران شایسته خود را به آن لشکر اعزام دارد. بدین ترتیب، ما از مرکز توپخانه اصفهان، در شهریور ۱۳۵۸ به همراه حدود ۷- نفر افسر دیگر از سایر یگان‌ها، به سنندج اعزام شدیم.

۱. «سرهنگ جانباز حسین خرسندی» در سال ۵۸ از مرکز توپخانه اصفهان به لشکر ۲۸ سنندج منتقل شد و در سمت رئیس ستاد لشکر انجام وظیفه نمود. بعد از مدتی به سمت فرمانده توپخانه لشکری منصوب شد و در سال ۶۰ با انتصاب سرهنگ صیاد شیرازی به فرماندهی نزاجا، وی به سمت معاون هماهنگ کننده نزاجا، منصوب گردید. در سال ۶۱ هم‌زمان با پیروزی عملیات فتح‌المبین، در اثر حمله مسلحانه منافقین به ستاد نزاجا و دفتر کار ایشان، مورد اصابت چند تیر منافق ضارب قرار می‌گیرد. در این حادثه به‌طور معجزه‌آسایی با از دست دادن یک چشم و مجروح شدن از چند ناحیه سر و سینه و پا، از مرگ نجات می‌یابد. در زمان نگارش این کتاب، نامبرده بازنشسته می‌باشد.

در آن روزها، هیئتی به سرپرستی «داریوش فروهر» از طرف دولت موقت در کردستان مشغول مذاکره با گروهک‌های ضدانقلاب بود. همین مذاکرات باعث شده بود کل منطقه توسط ضد انقلاب اشغال شود. لشکر ۲۸ وضعیت نابسامانی داشت، زیرا تبلیغات وسیعی درباره خودمختاری کردستان شده بود. اکثر پرسنل لشکر نیز محلی و بومی بودند و حداقل دلشان نمی‌خواست به شهری که خانواده‌هایشان در آن بودند، تیراندازی کنند. پادگان‌های لشکر ۲۸ سنندج در شهرهای سنندج، سقز، مریوان، سردشت و بانه در محاصره ضدانقلاب قرار داشتند. اکثر پرسنل لشکر هم نه انضباط ظاهری داشتند و نه انضباط معنوی، میدان صبحگاه و شامگاه پادگان را سیم خاردار کشیده بودند تا هلی‌کوپترها برای آمدرسانی، در آنجا فرود بیابند، از این رو صبحگاه و شامگاه هم تشکیل نمی‌شد و آمارگیری هم انجام نمی‌گرفت.

سخنرانی شهید سرلشکر فلاحی در پادگان سنندج

بعد از شهریور و یا مهر ۱۳۵۸، شهید سرلشکر فلاحی برای جمع کردن لشکر و سازماندهی آن به سنندج تشریف آوردند، ایشان برای پرسنل لشکر سخنرانی کردند. در آن زمان به خاطر جو انقلاب، رسم شده بود که نگذارند کسی سخنرانی کند، به همین خاطر موقعی که شهید فلاحی سخنرانی می‌کردند، ایشان را «هو» کرده و هم‌چنین با تکبیر و کلمات دیگر نگذاشتند سخنرانی کند ایشان هم بسیار ناراحت و عصبانی شده بودند و تصمیم گرفتند که فرماندهان قوی‌تری در آنجا مستقر کند تا لشکر را جمع و جور کنند. در همان وقت بود که جناب سرهنگ صدری به فرماندهی لشکر منصوب شدند و بنده هم که تازه سرهنگ ۲ شده بودم، به ریاست ستاد لشکر منصوب شدم.

وضیعت پادگان سنندج در آغاز درگیری‌ها

خوشبختانه در آن وضعیت، انبار مهمات که در کنار پادگان بود، در اختیار ما قرار داشت. وضعیت اسلحه و مهمات ما خوب بود و از این بابت نگرانی نداشتیم، فقط خواروبار کم داشتیم، البته این کمبود نامحسوس بود و بدون اینکه نفرات بفهمند، جیره‌بندی را شروع کردیم. در زمانی که جیره‌بندی را اعمال کردیم، سهمیه نان سربازان یک سوم مقدار معمول بود. ارتفاعات مشرف به پادگان در دست ضدانقلاب بود. ما سعی کردیم نخست این ارتفاعات را بگیریم، چون ضدانقلاب بر روی آن ارتفاعات سنگرهایی را ساخته بود و پادگان در دست ضدانقلاب بود. ما سعی کردیم نخست این ارتفاعات را بگیریم، چون ضدانقلاب بر روی آن ارتفاعات سنگرهایی را ساخته بود و پادگان را به شدت تهدید می‌کرد. با این حال دست ما بسته بود و کاری نمی‌توانستیم انجام دهیم، زیرا هیئت اعزامی مشغول مذاکره بود و ما نمی‌توانستیم حمله را آغاز کنیم، شرایط موجود هم این اجازه را به ما نمی‌داد که آغازکننده درگیری باشیم، افراد لشکر هم تمایلی به شروع حمله از طرف ما نداشتند، چون فکر می‌کردند که این جنگ داخلی است و آنها نباید آغازگر جنگ باشند.

یکی از مسائلی که مذاکره «داریوش فروهر» در شهر ایجاد کرده بود، این بود که سپاه پاسداران سنندج را منحل کردند. در خیابان‌ها شعار می‌دادند که «این سپاه باید برگردد». در آن شرایط آموزش و پرورش کاملاً تعطیل شده بود و اکثر سازمان‌های دولتی نیز منحل شده بودند. ابتدا شروع کردیم به سازماندهی افراد و آموزش آنها، هم‌زمان با پاک‌سازی شهر از عناصر ضدانقلاب، توپ‌ها ۲۳م را که داری تیر مستقیم بود، حاضر به جنگ کردیم تا برای تیراندازی به طرف ارتفاعات اطراف از آنها استفاده کنیم. دوربین‌هایی را در ساختمان‌های نیمه کاره و جاهای دیگر مستقر کرده بودیم تا سنگرهایی را که

در ارتفاعات اطراف ساخته شده بود، زیر نظر بگیرند. کار ضدانقلاب در آن سنگرها به این صورت بود که یک نفر می‌آمد و از داخل سنگر تیراندازی می‌کرد و به سرعت آنجا را ترک می‌کرد و بعد از مدتی یک نفر دیگر می‌آمد. ما با دیده‌بانی و زیر نظر گرفتن سنگرها، توانستیم آن سنگرها را منهدم کنیم.

ضدانقلاب از آن نقاط پادگان را بسیار تهدید می‌کرد، حتی صبح‌ها وقتی می‌خواستیم از خوابگاه به طرف ستاد حرکت کنیم، به سوی ما تیراندازی می‌کردند. «سرگرد سرپرست» را به همین شکل در محوطه پادگان به شهادت رساندند. با این وضعیت ما نمی‌توانستیم صبحگاه و شامگاه داشته باشیم تا از نفرات آمارگیری کنیم، شب‌ها نفرات موجود را با فهرست کسانی که حقوق می‌گرفتند، مطابقت می‌دادیم تا ببینیم که در لشکر چه نیروهایی در اختیار داریم. در این حالت بود که متوجه شدیم برخی از افراد عملاً غایب هستند و به گروهک‌ها پیوسته‌اند، ولی طبق فهرست، به طور خودکار حقوق به حساب آنها واریز می‌شود!

شهادت سرهنگ نصرت‌زاد، فرمانده تیپ ۱ لشکر ۲۸

در فروردین ۱۳۵۹ قرار بر این شد که یک ستون^۱ برای تأمین و انجام تدارکات پادگان‌های مریوان، سقز و سردشت، از کرمانشاه به طرف سنندج حرکت کند. این ستون وقتی که به منطقه سنندج رسیده گروهک‌های ضدانقلاب جلوی آنها را گرفتند و مانع از حرکت شدند و به لشکر پیغام فرستادند که: «اگر می‌خواهید ستون سالم بماند، ما باید آن را اسکور^۲ کنیم»، اما این مسئله برای ما قابل قبول نبود، چون اصلاً آنها را به رسمیت

۱. ستون شامل ۲ گردان به نام‌های گردان ۱۶۹ پیاده از لشکر ۲ پیاده مرکز و گردان ۱۳۵ پیاده از تیپ ۵۵ هواپرد بودند که از کرمانشاه به سنندج آمده و در فرودگاه مستقر شده بودند.

نمی‌شناختیم. ما زیر بار این حرف نرفتیم و ستون، تحت نظر لشکر حرکت خود را به طرف پادگان سقز شروع کرد. در بین راه گروهک‌های ضدانقلاب کمین کردند و از طریق عواملی که در بین عناصر لشکر داشتند، توانستند جلو حرکت ستون را بگیرند. در این درگیری که بین تیپ یک و ضدانقلاب ایجاد شد، «سرهنگ نصرت‌زاد» فرمانده تیپ به شهادت رسید، لیکن با تدبیر و درایت افسرانی که در آنجا حضور داشتند، از جمله تیمسار ترکان - سرگرد وقت - توانستیم تدبیری اتخاذ کنیم که بقیه ستون را که دو سه گردان عمده بود، از کمین درآوریم. با اقدام ضدانقلاب در کمین کردن در سر راه ستون اعزامی از کرمانشاه، حالت تهجمی از طرف نیروهای خودی آغاز شد. در حقیقت اوایل اردیبهشت ۱۳۵۹ عملیات پاک‌سازی سنندج شروع گردید.

ورود نیروهای داوطلب از اصفهان

من با جناب «سرگرد صیاد شیرازی» در اصفهان، ارتباط داشتم. از طریق ایشان یک واحد از نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اصفهان به فرماندهی برادر رحیم صفوی همراه با جناب سرگرد صیاد شیرازی و سروان سید حسام هاشمی برای کمک به ما به سنندج وارد شدند و به نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی متشکل از پاسداران اعزامی از اصفهان، قم و تهران که در فرودگاه سنندج مستقر بودند، ملحق گردیدند. نیروهای سپاه با واحدهای لشکر ترکیب شدند و این خود مقدمه‌ای شد برای عملیات‌های مشترک بین سپاه و ارتش که بعدها به طور گسترده در عملیات «طریق‌القدس» و «فتح‌المبین» به اجرا درآمد. نیروهای سپاه از جهت اسلحه و مهمات در مضیقه بودند و از بعضی اسلحه‌های قدیمی مثل «ام یک» و «برنو» استفاده می‌کردند. از این رو، ما چون مهمات و اسلحه زیادی در اختیار داشتیم، آنها را تجهیز

کرده و سلاح و مهمات در اختیارشان گذاشتیم. از همین جا اختلاف نظرهای ما با تهران شروع شد، مثلاً نیروی زمینی می گفت که این همه اسلحه را به دستور چه کسی و به چه حسابی به این افراد می دهید؟- بعد از چند ماه که من، معاون هماهنگ کننده نیروی زمینی شدم، پرونده این اسلحه ها را خواستم و آنها را تصحیح کردم، چون روی آن پرونده خیلی کار شده بود. مشخص بود که تفنگ های قدیمی مثل «برنو» و «ام یک» نمی توانستند در مقابل ضدانقلاب مقاومت کنند. مثلاً داوطلبی می آمد که بهترین تک تیرانداز هم بود، ولی اسلحه نداشت و ما مجبور بودیم آنها را تجهیز کنیم.

با این ترکیب - یعنی ترکیب دو نیروی سپاه و ارتش - یک مشکل عمده برای ما پیش آمد و آن وجود دو فکر جداگانه و حاکم بر نیروهای ارتش و سپاه بود. برای رفع این مشکل، اقدام به ایجاد یک ستاد مشترک جدید بین سپاه و ارتش کردیم که اعضای آن، هم سپاهی بودند و هم ارتشی، و این اولین ستاد مشترک بین ارتش و سپاه بود.

اوضاع و احوال شهر سنندج در هنگام محاصره

پادگان سنندج در محاصره ضدانقلاب قرار داشت، پادگان های سقز و مریوان هم که زیر نظر لشکر ۲۸ پیاده بودند، وضع چندان خوبی نداشتند و همه مانند جزایری بودند که اطراف آنها را ضدانقلاب فراگرفته بود. تقریباً همه نقاط شهر در اختیار گروهک ها بود. ژاندارمری، استانداری و شهرداری تقریباً تعطیل شده بودند و هیچ کدام کاری انجام نمی دادند و عملاً منحل شده بودند. از نقاط حساس شهر فقط چند نقطه محدود در دست ما بود که آن هم به طور کامل در محاصره ضدانقلاب قرار داشت. از جمله آن نقاط، رادیو و تلویزیون و فرودگاه بود.

باشگاه افسران که در وسط شهر قرار داشت و چند نفری از سربازان لشکر در آنجا مستقر بودند، به طور کامل در محاصره ضدانقلاب قرار داشت و آنجا را شدیداً زیر آتش گرفته بودند. این باشگاه قبلاً ستاد لشکر بود که تقریباً در یک ارتفاع واقع شده بود، این محل در همان آغاز درگیری‌ها در شهر، به علت آنکه در وسط شهر قرار داشت، به محاصره ضدانقلاب درآمده بود. چون باشگاه جایی نبود که مهمات یا غذای زیادی در آنجا وجود داشته باشد، سربازانی که در آنجا بودند، در درگیری‌های شدیدی که با ضدانقلاب داشتند، مقاومت زیادی کردند، از روز دوم محاصره، گرسنگی بر آنها چیره شده بود، حتی آب آنجا را هم قطع کرده بودند، به دلیل تیراندازی مداوم و شدید ضدانقلاب، حتی قادر نبودند که به دستشویی بروند و مجبور بودند در همان سنگر، مثلاً در یک قدمی آنجا قضای حاجت کنند. به طور کلی در وضع اسفناکی به سر می‌بردند، تکه‌های نان خشک را می‌خوردند و در همانجا در برابر ضدانقلاب دفاع می‌کردند...

تمام تدارکات از طریق هوا انجام می‌شد، تدارکات ما را چند فروند هلی کوپتر «۲۱۴»^۱ و «شنوک»^۲ انجام می‌دادند که چند تن از خلبانان آنها نیز به شهادت رسیدند.

۱. هلی کوپتر ۲۱۴، معروف به هلی کوپتر اصفهان، ساخت کارخانه بل امریکا بر مبنای سفارش و صرفاً برای ایران ساخته شده است. مجهز به یک مונور «جت» و دارای قابلیت‌های کامل یک هلی کوپتر هجومی که می‌تواند در خط مقدم تا ۱۲ نفر را حمل نماید و مهمات و تجهیزات را به صورت بار داخلی یا خارجی به مقصد برساند. این هلی کوپتر قابلیت مسلح شدن دارد و دارای کیفیت پروازی بسیار بالایی است.

۲. شنوک، یک نوع هلی کوپتر ترابری است که حداکثر ۳۵ نفر را با بار مربوطه می‌تواند جابه‌جا نماید، جهت حمل بار و هلی‌برن توپ‌ها و خودروهای سبک هم به کار می‌رود.

از کارهایی که ضدانقلاب در زمان محاصره کامل پادگان انجام داده بود، قطع همه وسایل ارتباطی ما بود، هیچ تماس تلفنی بین ما و مرکز برقرار نبود و همه ارتباط ما با مرکز، منحصر به استفاده از دستگاه بی‌سیم قدیمی بود. عناصر ضدانقلاب حتی در بین افراد لشکر هم نفوذ کرده بودند، حتی در بیمارستان هم نسبت به بیماران و مجروحان ما بی‌توجهی می‌کردند و برای مداوای آنها سعی لازم را نمی‌کردند، در صورتی که در همه دنیا معمول و مرسوم است که بیماران بدون توجه به مسایل دیگر معالجه کنند، زیرا رسیدگی به بیمار حد و مرز ندارد.

پاک‌سازی خانه به خانه در شهر سنندج

چون ضدانقلاب، مردم را تحریک کرده بودند، مردم با نیروهای ارتش و سپاه همکاری نمی‌کردند، حتی سر هر کوچه سنگ‌سازی کرده بودند، به همین جهت کار پاک‌سازی شهر از عناصر ضدانقلاب بسیار مشکل شده بود و ما مجبور بودیم خیابان به خیابان و حتی خانه به خانه، درست مثل یک جنگ شهری تمام عیار، عمل پاک‌سازی را انجام دهیم و در سر هر خیابان نیرو بگماریم.

در درگیری‌های داخل شهر، ما یک محدودیت بزرگ داشتیم و آن این بود که ضدانقلاب در استفاده از سلاح‌های سنگین هیچ محدودیتی نداشت، ولی ما نمی‌خواستیم به ساکنان شهر و ساختمان‌ها آسیبی برسد، به همین دلیل از توپ‌خانه یا خمپاره چندان استفاده نمی‌کردیم. ضدانقلاب حتی بالای منار مسجد هم تیربار گذاشته بود و ما چون نمی‌خواستیم به منار مسجد شلیک کنیم، کارمان مشکل می‌شد، به همین سبب تلفات و خساراتی که از این رهگذر به ما وارد شد، کم نبود. شهر سنندج که تا روز ۵۹/۲/۲۳ در محاصره بود، با اجرای عملیات در

روزهای قبل، بالاخره در این روز از محاصره خارج شد. پس از تخلیه شهر از عناصر ضدانقلاب، حدود ۲ تا ۳ ماه طول کشید تا ارتفاعات و جاده‌های اطراف شهر کاملاً پاکسازی شود. پاکسازی معابر و جاده‌های اطراف شهر، مهم‌ترین عملیات بود. ضدانقلاب جاده‌های خاکی اطراف را، مین‌گذاری کرده بود و ما می‌بایست آنجاها را از مین پاکسازی می‌کردیم. جاده‌های اطراف، به‌علت پیچ در پیچ بودن، قابلیت زیادی برای کمین زدن داشت و ما مجبور بودیم از تک تک این کمین‌ها رد شویم. در همان کمین‌گاه‌ها و جاهای مناسب، سنگر احداث می‌کردیم و مانند یک پاسگاه کوچک از آنها مراقبت می‌کردیم. ستون‌هایی که به سنجندج وارد می‌شدند، از آن طریق محافظت می‌شدند تا مورد کمین ضدانقلاب واقع نشوند.

اقدامات عمرانی - رفاهی بعد از پاکسازی شهر

هم‌زمان با این کارها و پاک‌سازی شهر، محورها و ارتفاعات، انجام کارهای عمومی شهر را شروع کردیم. چون همه سازمان‌ها در شهر تعطیل شده بود و عملاً هیچ خدماتی در شهر ارائه نمی‌شد و مردم از لحاظ اجناس و مایحتاج روزانه در تنگنا بودند. ما با استانداری و وزارت کشور صحبت و پی‌گیری کردیم تا هرچه زودتر مشکل مردم را از این لحاظ حل کنند، ضمناً گروه‌های پزشکی را به بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها اعزام کردیم. با اینکه بیمارستان‌ها زیاد هم مجهز نبودند، ولی حساس‌ترین عمل‌های جراحی را در آنجا انجام می‌دادند. با انجام کارهایی از این قبیل توانستیم برخی کارهای عمومی و فرهنگی را به شهر برسانیم و در منطقه به نوعی حالت تعادل ایجاد کنیم تا از گرایش مردم عادی به ضدانقلاب که فقط ریشه اقتصادی داشت، جلوگیری کنیم.



چگونگی آزادسازی گردنه صلوات آباد و تأمین شهر سنندج^۱

خاطرات شهید سپهبد صیاد شیرازی

توضیح:

آنچه که در ذیل می‌خوانید، مربوط می‌شود به مطالبی که در برداشت‌های میدانی معارف جنگ و در محل حادثه در سال ۷۳ و ۷۴ از مصاحبه‌های انجام شده با شهید صورت گرفته است:

آزادسازی شهر سنندج از ۳ تا ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۹ را می‌توان یک دوره بسیار حساس، مهم و تاریخ‌ساز عملیات‌های انجام شده در کردستان یادکرد که در واقع نقطه عطف پایه‌گذاری و شروع عملیات‌های مشترک ارتش و سپاه پاسداران بود.

۱. سرگرد علی صیاد شیرازی، با شروع فعالیت گروهک‌ها و ضدانقلاب در منطقه غرب و شمال غربی کشور و ایجاد ناامنی، جهت برقراری آرامش در منطقه، فعالیت رزمی خود را شروع کرد. پس از مدتی، فرماندهی عملیات نامنظم غرب و شمال غربی کشور را عهده دار شد. در مهر ۱۳۶۰ پس از شهادت «تیمسار سرلشکر ولی‌الله فلاحتی» و انتصاب مرحوم «تیمسار قاسمعلی ظهیرنژاد» در سمت ریاست ستاد مشترک، ایشان هم به فرمان امام خمینی(ره) به فرماندهی «تزاجا» منصوب شد و تا ۶۵/۵/۱۱ در این سمت انجام وظیفه نمود. در مدت فرماندهی وی، عملیات‌های پیروز و بزرگی مانند طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس و دهها عملیات دیگر انجام گرفت که از افتخارات سال‌های دفاع مقدس می‌باشد. در زمان نگارش این کتاب (۱۳۷۷) با درجه سرتیپی در سمت جانشین ستاد کل نیروهای مسلح و معاونت بازرسی آن ستاد انجام وظیفه می‌نمود. در تاریخ ۷۸/۱/۲۱ در حالی که چند روزی به درجه سرلشکری ارتقا یافته بود، توسط دشمنان قسم خورده اسلام و انقلاب اسلامی ایران، ترور و به فیض شهادت نایل آمد.

مقدمات حرکت به سوی کردستان

در پی جلسات متعددی که به اتفاق جمعی از دوستان ارتش و سپاه با فرماندهی نیروی زمینی ارتش، «شهید سرلشکر فلاحی» در خصوص کنترل مرز داشتیم، پس از گفتگو و بحث مفصل، به خاطر پیامدهای سیاسی طرح، ایشان موضوع را به رئیس جمهوری وقت، بنی صدر ارجاع و سپس مقدمات این ملاقات را فراهم نمود.

در ملاقات با بنی صدر با جمع دوستان طرح را ارائه کردیم. پس از بحث و گفتگو، ایشان ابتدا اوضاع نامناسب کردستان، به ویژه وضعیت شهر سنندج را یادآوری نمود. سپس اظهار داشت: «شما که ادعا دارید، چرا به سنندج نمی‌روید تا اوضاع آنجا را سامان بدهید؟ همین الان شهر سنندج در دست ضدانقلاب و لشکر ۲۸ در محاصره کامل بسر می‌برد» من هم بلافاصله گفتم: «ما حرفی نداریم و همین حالا هم آماده هستیم، به شرطی که شما ما را پشتیبانی نمائید.» بنی صدر گفت: «بسیار خوب شما می‌توانید به عنوان نماینده من به منطقه کردستان بروید و به فرمانده نیروی زمینی می‌گویم شما را پشتیبانی نماید.» بدین ترتیب مأموریت ما به عنوان نماینده رئیس جمهوری، جهت هماهنگ نمودن ارتش و سپاه پاسداران، در عملیات مقابله با ضدانقلاب در کردستان روشن شد.

پس از ملاقات با رئیس جمهوری در همان محل جلسه‌ای با برادران همراه از جمله برادر «رحیم صفوی» فرمانده عملیات سپاه پاسداران اصفهان تشکیل دادیم و قرار شد ایشان فوری به اصفهان برود و تعدادی از برادران پاسدار را برای رفتن به سنندج آماده نماید. من هم به اتفاق «سروان سید حسام هاشمی» همان شب به اصفهان رفتم و فردای آن روز با یکصد تن از برادران سپاه به فرماندهی برادر سید رحیم صفوی عازم سنندج شدیم.

پس از یک پرواز طولانی، از مسیر جاده کرمانشاه به سنندج، سرانجام در بعدازظهر مورخه ۵۹/۲/۳ هواپیمای حامل رزمندگان اسلام در فرودگاه سنندج به زمین نشست. فرودگاه- که ما قبلاً از آن هیچ اطلاعاتی نداشتیم- به وسیله یک گروهان از لشکر ۲۸ به فرماندهی «شهید سروان متولی» حفاظت می‌شد. البته تعدادی از برادران پاسدار هم چند روزی به آنها پیوسته بودند که جمعاً فرودگاه و ایستگاه رادیو و تلویزیون و دیدگاه و قسمتی از محور شرق جاده سنندج به کرمانشاه به وسیله آنها حفظ شده بود.

اوضاع شهر سنندج

با توجه به موقعیت جغرافیایی شهر سنندج، به طور کلی تمام قسمت‌های شهر و جاده‌های ورودی به شهر، در دست گروهک‌های ضدانقلاب بود. پادگان لشکر ۲۸ سنندج در قسمت غربی شهر در محاصره کامل بود و نیروهای خودی به‌طور معجزه آسایی پادگان را در اختیار داشتند. رفت و آمد بین فرودگاه و پادگان به وسیله هلی‌کوپتر انجام می‌گرفت. در قسمت شرق، تنها همین فرودگاه و ساختمان رادیو و تلویزیون و دیدگاه به‌وسیله یگان‌های ارتش حفظ می‌شد.

مقاومت حماسه‌ای سربازان در باشگاه افسران

باشگاه افسران هم پایگاه حماسه‌ساز دیگری بود که بین ۳۰ تا ۴۰ نفر از پرسنل لشکر ۲۸- عمدتاً سرباز و تعدادی درجه‌دار و دو سه نفر از پیشمرگان کرد مسلمان- حدود ۴۰ روز با مقاومت شدید و با دادن تعدادی شهید و مجروح و تحمل گرسنگی و تشنگی آن را حفظ کردند. این مقاومت و فداکاری نقطه عطف حماسه‌ای و تاریخی پر افتخار و درخشانی برای پرسنل ارتش است که آن را باید خوب برای پرسنل کنونی و آینده بیان نمود.

اقدامات انجام شده برای عملیات

الف- بررسی از وضعیت موجود، شامل شناسایی و هماهنگی بین ارتش و سپاه.

ب- ارتباط با لشکر ۲۸ سنندج و انجام هماهنگی‌های لازم برای اجرای عملیات.

پ- به کارگیری امکانات لشکر جهت گسترش تأمین.

ت- شناسایی امکانات موجود در منطقه.

چگونگی پاک‌سازی گردنه صلوات آباد

پس از انجام چند عملیات کوچک و متفرق، کمربند ایمنی در قسمت جنوب و غرب و شمال که منتهی به جاده دیواندره می‌گردید برقرار شد، اما جناح شرقی شهری یعنی قسمت رودخانه قشلاق، سیلو، شیلر و محور صلوات آباد کاملاً در دست ضدانقلاب باقی مانده بود. در این زمان ما به این نتیجه رسیدیم که باید شهر را به محاصره کامل درآوریم، تا قسمت شرقی شهر سنندج تأمین نگردد، سرکوب کردن ضدانقلاب و پاک‌سازی شهر سنندج امکان‌پذیر نمی‌باشد. در نتیجه طرح عملیات گردنه صلوات آباد را به‌عنوان یک ضرورت مطرح نمودیم که مورد موافقت مسئولان نظامی وقت قرار گرفت. برای اجرای عملیات، یگان‌های مستقر در منطقه را هماهنگ نمودیم.

با یک بررسی کلی و کسب اطلاعات لازم از وضع نیروهای دشمن و خودی دریافتیم که تیپ ۳ لشکر ۱۶ زرهی نیروی زمینی ارتش از تاریخ ۱۳۵۹/۲/۸، جهت آزادسازی روستاهای «مارنج» و «موچش» وارد منطقه کردستان شده و در محور «دهکلان» مستقر گردیده است. بنابراین ضمن تماس و هماهنگی با مسئولان رده بالا، مجوز اجرای عملیات «گردنه صلوات آباد»

برای تیپ مذکور به منظور برقراری تأمین ضلعی شرقی شهر سنج و تکمیل کمر بند حفاظتی آن اخذ گردید.

برای هماهنگی با فرمانده تیپ مذکور، با یک فروند هلی کوپتر به منطقه تیپ عزیمت نمودم. پس از فرود متوجه شدم که در آنجا علاوه بر «تیپ ۳ زرهی» برادران سپاه اعزامی همدان نیز حضور دارند. فرمانده تیپ که در آن موقع «جناب سرهنگ بدری» بود، با صمیمیت ما را پذیرفت و جهت اجرای عملیات آزادسازی گردنه صلوات آباد اعلام آمادگی کرد. هماهنگی نزدیک در جهت اجرای عملیات با مسئولان تیپ و سپاه «برادر نوروزی» فرمانده سپاه پاسداران همدان به عمل آمد و شبانه طرح عملیات را نوشتیم.

سازماندهی ۱۴ گروه برای اجرای عملیات

در طراحی سازمان برای رزم، به یک سازماندهی ۱۴ گروهی رسیدیم که ۳ گروه از سپاه و ۱۱ گروه از تیپ ۳ لشکر ۱۶ زرهی و به هوانیروز نیز مأموریت هلی برن^۱ نیروها و پشتیبانی از عملیات داده شد. به این منظور ۶ یا ۸ فروند هلی کوپتر ۲۱۴ در منطقه به کار گرفته شدند. هم چنین پیش بینی کردیم که از هواپیماهای جنگنده نیروی هوایی ارتش برای بمباران جنوب گردنه که ارتفاع بلندی است، استفاده کنیم.

اقدامات مقدماتی جهت اجرای عملیات

به منظور کسب آمادگی لازم برای اجرای موفقیت آمیز عملیات، آموزش مقدماتی لازم به گروه های «هلی برن» شونده داده شد. خلبان های هوانیروز توجیه گردیدند. منطقه شناسایی گردید و مسئولان نسبت به منطقه شناخت

۱. هلی برن: جابه جا نمودن نفرات و تجهیزات از نقطه ای به نقطه دیگر با بالگرد.

پیدا نمودند. توپخانه تیپ با کمک من که علاوه بر فرماندهی عملیات، دیده‌بانی توپخانه را نیز به عهده داشتم، هدف‌ها را مشخص ساخته و روی آنها ثبت تیر نمودیم. مأموریت و ضرورت اجرای آن به پرسنل تفهیم گردید و همگی برای اجرای عملیات، آمادگی لازم را پیدا کردند.

اجرای عملیات در ۱۳۵۹/۲/۱۷ آغاز شد

حدود ساعت ۹ صبح ۱۳۵۹/۲/۱۷، عملیات هلی‌برن ۱۴ گروه رزمی روی گردنه صلوات آباد آغاز گردید. در مدتی کمتر از ۲ ساعت «هلی‌برن» به اتمام رسید. در قسمت شمالی و جنوب جاده قدیم سنندج به محور صلوات آباد دو ارتفاع وجود دارد که ارتفاع جنوبی حالت کله قندی دارد و ارتفاع شمالی به صورت یک تیغه افقی کشیده شده است. از آنجا که شناسایی نزدیک از محل نداشتیم، نمی‌دانستیم عبور از آن تیغه به چه ترتیب باید صورت گیرد، ولی به هر حال ما در این قسمت می‌بایستی هلی‌برن می‌کردیم و عملیات را به طرف مدخل گردنه آغاز می‌نمودیم. ۱۴ گروه با هلی‌برن در قسمت شمالی مدخل گردنه پیاده شدند. بدین ترتیب عملیات را آغاز کردیم، برادران سپاه برای پیشروی عجله می‌کردند، پرسنل ارتشی سعی داشتند با صبر و حوصله و با رعایت اصول تأمین نظامی پیش بروند، بعضی از سربازان نیز دارای انگیزه لازم نبودند. از طرفی برقراری انضباط ۱۳ یا ۱۴ دستگاه بی‌سیم، میسر نبود. مسلماً در این گونه مواقع، فرماندهی و هدایت عملیات مشکل و زمان عملیات، طولانی می‌گردد.

دقایقی بعد به حساس‌ترین نقطه مشرف به گردنه صلوات آباد رسیدیم. گروه‌ها از روی تیغه «کوه کوژه» به طرف مدخل گردنه پیشروی کردند. در

همین موقع دو نفر از برادران مخلص و متعهد به نام‌های «شاه حسینی»^۱ و «جعفری»^۲ در اثر اصابت گلوله ضدانقلاب شهید شدند. پس از شهادت آن برادران بزرگوار، نیروهای خودی زمین‌گیر گردیدند. علت را سوال کردم، پاسخ دادند: «هر کس جلو برود، تیر می‌خورد»، به‌ناچار خودم جلو افتادم و پیش رفتم، بقیه نیز با این ترتیب به پیشروی ادامه دادند.

برای بازگشایی مسیر، جلو رفتم، اما با شلیک گلوله مواجه شدم

برای ادامه عملیات تصمیم گرفتم جلو بروم و راه را باز کنم که ناگهان گلوله‌هایی به طرفم شلیک شد. از سنگریزه‌هایی که در اثر اصابت گلوله به کوه به صورت من پاشید، فهمیدم گلوله در نزدیکی من به کوه خورده است. تصمیم گرفتم از سمت دیگر تیغه بروم، اما متوجه شدم که آن تیغه درست در دید و تیر مستقیم دشمن قرار دارد و با تفنگ دوربین‌دار و تراکم آتش و دقت زیاد از دو ردیف سنگر که در قله احداث کرده‌اند، ما را زیر آتش گرفته و راه را بسته‌اند. مشغول بازکردن راه بودم که یکی از برادران درجه‌دار ارتش با گفتن «یا علی» از جا برخاست و به طرف دشمن حرکت کرد، اما گلوله‌ای به پایش خورد و مجروح گردید. با مشاهده آن صحنه، پرسنل نیز تحریک شدند و دیگر کسی نترسید و همه از آنجا عبور کردند و به طرف دشمن رفتند. من نیز آتش توپخانه ۱۵۵ مم تیپ را که قبلاً تنظیم کرده بودیم، به سوی مدخل گردنه هدایت کردم. در این هنگام از بی‌سیم شنیدیم که یک گروه از برادران سپاهی زیر آتش توپخانه ما قرار گرفته‌اند. پس از بررسی

۱. شهید حسین شاه حسینی یکی از همافران نیروی هوایی بود که داوطلبانه به سپاه مأمور شده

بود و در سمت معاون عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همدان انجام وظیفه می‌کرد.

۲. شهید جعفری، پاسدار بود و در گروه شهید شاه حسینی سازمان داشت.

مشخص گردید گروه مذکور ضدانقلابیون را دور زده و با این کار، آنان را در محاصره نیروهای خودی در آورده‌اند. ضدانقلاب وقتی متوجه محاصره شد، به سرعت اقدام به عقب‌نشینی کرد و ما توانستیم به ارتفاع مشرف به گردنه صلوات آباد برسیم و با موفقیت گردنه را از دست ضدانقلاب گرفته و تأمین مدخل گردنه را برقرار نمائیم. عملیات تا عصر آن روز ادامه پیدا کرد. علاوه بر ۲ نفر شهید، ۷ نفر هم مجروح نیز از سپاه و ارتش داشتیم.

پس از تصرف ارتفاع، شب را همانجا ماندیم

آن شب نیروها را برای برقراری تأمین سازمان دادیم. چون برف بود و ما وسایل زیست مناسب نداشتیم، تا صبح می‌لرزیدیم! با این حال به یاری خداوند موفق شدیم امنیت را برقرار ساخته و آن را حفظ نمائیم و توانستیم خود را به تیپ ۳ زرهی که از جاده قدیم «دهکلان- صلوات آباد» حرکت و به بالای گردنه صلوات آباد رسیده بود، ملحق نمائیم. روز بعد مسئولیت منطقه آزاد شده را به تعدادی از نیروهای خودی سپردیم و با بقیه نیروها آماده حرکت به سمت سنندج شدیم.

روز بعد به طرف سنندج حرکت کردیم

روز بعد از عملیات آزادسازی گردنه صلوات آباد، پس از هماهنگی با تیپ ۳ زرهی همدان و برقراری تأمین در جلو، عقب، سمت راست و سمت چپ، با یک ستون زرهی سنگین به طرف سنندج حرکت کردیم. این ستون پس از پیشروی حدود ۹ کیلومتر، هنگامی که به منطقه سیلو و رودخانه قشلاق رسید، جهت تکمیل کمر بند ایمنی سنندج و اجرای عملیات بعدی گسترش یافت.

پاکسازی گردنه صلوات آباد و استقرار تیپ در شرق شهر سنندج و الحاق از شرق به طرف جنوب و برقراری کمربند تأمینی شهر، یک کار اصولی و عظیمی بود که به یاری خداوند متعال و ایثار نیروهای خودی با موفقیت کامل و با حداقل تلفات و ضایعات انجام گرفت.

چند روز بعد عملیات پاکسازی شهر سنندج را انجام دادیم

طی سه یا چهار روز پس از عملیات گردنه صلوات آباد، طرح‌های لازم را جهت پاکسازی داخل شهر سنندج تهیه کردیم، عملیات را از جناح جنوب غربی شهر، یعنی از ارتفاعات آبیدر آغاز کردیم، با استفاده از چند فروند هلی کوپتر هوانیروز، روی «ارتفاعات آبیدر» هلی برن صورت گرفت. برای اینکه بتوانیم شهر را در کنترل خود بگیریم، شبانه پرسشنامه‌هایی را تهیه و تایپ و تکثیر نمودیم و آنها را با گروه‌هایی به داخل شهر فرستادیم تا هم ضدانقلابیون را شناسایی و دستگیر نمایند و هم مشخصات ساکنان شهر را در فرم‌های مذکور ثبت و از آنان در رابطه با عدم همکاری با ضدانقلاب و معرفی آنان تعهد بگیرند. تصور بر این بود که این کار حدود ۱۰ تا ۱۵ روز به طول می‌انجامد، همان شب هم کار را آغاز کردیم، بعد دیگر این کار ادامه نیافت و با همکاری مردم شهر، ضدانقلاب شناسایی و خانه‌های مشکوک مورد بازرسی قرار گرفت.

طنین فریاد «دروود بر خمینی» در فضای شهر

حدود سه یا چهار ساعت پس از شروع کار بود که متوجه شدیم صدای «دروود بر خمینی» از داخل شهر سنندج به گوش می‌رسد. به سمت شهر حرکت کردیم، اغلب پرسنل سپاه بودند که سوار خودروهای وانت و سیمرغ در

خیابان‌های شهر بدون هماهنگی به حرکت درآمده بودند، احتمالاً از سمت دیدگاه سنندج به شهر رفته و ضمن مانور در شهر شعار می‌دادند. ما هم به آنها ملحق شدیم. در همین شرایط که همه خوشحال بودند، یک دفعه صدای شلیک گلوله‌های کلاشینکف به صورت پراکنده شنیده شد، همه سنگر گرفتند، اما بعد معلوم شد که ضدانقلابیون چند تیر بی‌هدف و هوایی شلیک کرده بودند.

برقراری تأمین شهر و انتخاب مسئولان

به هر صورت، به لطف خداوند متعال شهر سنندج آزاد گردید. پایگاه‌های تأمینی، کمیته‌های محلی در نقاط مختلف شهر تشکیل شد، اطلاعات را به روز در اختیار داشتند و ضدانقلاب را شناسایی و دستگیر می‌کردند. اطلاعات و عملیات، خیلی خوب دست به دست هم داده بودند و یک تسلط خوبی توسط «حزب‌الله» بر شهر حاکم گردید. بعد سازماندهی شهر را شروع کردیم. جناب سرهنگ سید محمدرضا نیک‌نژاد^۱ رئیس شهربانی و آقای دکتر مهرآسا^۲ و آقای مظفری استاندار و فرماندار شدند، ولی بیشتر از آنکه در استانداری باشند، در قرارگاه عملیاتی ما بودند.

به این ترتیب در مدت عملیات پاک‌سازی و آزادسازی گردنه صلوات آباد و سنندج که از ۳ تا ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۹ صورت گرفت، به یاری خداوند تبارک و تعالی و جانفشانی شهدای عزیز و همت رزمندگان اسلام از ارتشی، سپاهی انتظامی و پیشمرگان کرد مسلمان با موفقیت و پیروزی درخشان پایان یافت.

۱. در زمان نگارش با درجه سرتیپی در بازرسی ستاد کل نیروهای مسلح انجام وظیفه می‌کند و آخرین رئیس شهربانی قبل از تشکیل نیروی انتظامی و ادغام کمیته، ژاندارمری و شهربانی بوده است.

۲. دکتر داروساز و اهل سنندج بود.

اجرای عملیات گردنه صلوات آباد

خاطرات سرتیپ ۲ محمود بدری^۱

روز ۸ اردیبهشت ۱۳۵۹ به تیپ ما مأموریت داده شد که منطقه تجمعی را در حوالی دهکلان اشغال کنیم. برای اجرای مأموریت، ابتدا در حوالی گنجی (کیلومتر ۱۰ دهکلان) یک منطقه پراکندگی انتخاب کردیم، اما چون دهکلان آلوده ضدانقلاب به نظر می‌رسید، ابتدا تیپ را یک سازمان رزمی مقدماتی دادیم و بعد به منطقه تجمع دیگری در نزدیکی گردنه صلوات آباد که امن تر به نظر می‌رسید، حرکت کرده و در آنجا مستقر شدیم. مأموریت ما از طریق سماجا، تأمین محور همدان- صلوات آباد- سنندج، به منظور تدارک واحدهای مستقر در سنندج و اطراف آن ابلاغ گردیده بود.

بعد از استقرار در این منطقه در روز ۱۳۵۹/۲/۱۶ قرار شد به طرف گردنه صلوات آباد و سپس سیلوی سنندج حرکت کرده و کنار رودخانه قشلاق مستقر شویم.

ترکیب و سازماندهی گروه رزمی برای اجرای عملیات

واحدهای ما مجموعاً شامل ۲ گردان تانک، یک گردان سوار زرهی، یک گردان توپخانه و قرارگاه تیپ بود. با استفاده از این یگان‌ها و هم‌چنین برادران سپاه پاسداران همدان، ۱ گروه ضربت از پرسنل تیپ و ۳ گروه ضربت از برادران سپاه تشکیل گردید. چند گروه نیز جهت حرکت از زمین و الحاق به گروه‌های ضربت که می‌بایستی به بالای گردنه «هلی‌برن» می‌شدند،

۱. نامبرده در زمان نگارش، بازنشسته می‌باشد. آخرین شغل وی فرمانده مرکز تعمیراتی نزاها در مسجد سلیمان بود.

تعیین گردیدند. دستور عملیاتی به وسیله جناب سرگرد صیاد شیرازی و جناب سرهنگ زرهی «ادراکی» معاون تیپ تهیه گردید و جهت اجرای عملیات آماده شدیم.

شروع عملیات

حدود ساعت ۹ صبح روز بعد (۱۳۵۹/۲/۱۷) دستور عملیاتی مذکور با انجام عملیات هلی‌برن ۱۴ گروه ضربت به فرماندهی جناب سرگرد صیاد شیرازی به مرحله اجرا درآمد. ما نیز با بقیه عناصر تیپ از جاده قدیم «دهکلان- صلوات آباد» حرکت کردیم تا در بالای گردنه به گروه‌هایی که هلی‌برن شدند، ملحق شویم. عملیات برابر طرح انجام شد و در حدود ساعت ۳ بعدازظهر در بالای گردنه صلوات آباد، الحاق گروه‌های مختلف صورت گرفت.

تشکیل جلسه در بالای گردنه صلوات آباد

حدود ساعت ۵ بعدازظهر در بالای گردنه صلوات آباد پس از الحاق تیپ با گروه‌های عمل کننده، به منظور تجدید سازمان و انجام هماهنگی‌های لازم و تعیین زمان حرکت به سمت سنندج، جلسه‌ای با حضور برادر «ابوشریف» مسئول وقت عملیات سپاه پاسداران، جناب سرگرد صیاد شیرازی و سایر مسئولان تشکیل گردید. نظر کلی اعضای جلسه بر این بود که نیروهای خودی در ساعت ۶ بعدازظهر همان روز به طرف سنندج حرکت نمایند، اما من به علت احساس نیاز شدید به شناسایی منطقه که در شب امکان‌پذیر نبود و امکان برخورد شدید با ضدانقلاب نیز وجود داشت، با حرکت شبانه به طرف سنندج مخالفت نمودم. پس از بحث و بررسی و تبادل نظر، دلایلی که آوردم مورد قبول اعضای جلسه قرار گرفت و ادامه عملیات در شب متوقف

شد. در همان جلسه قرار شد گردان‌های تانک و توپخانه و قرارگاه تیپ و عناصر پشتیبانی که نمی‌توانستند به راحتی از جاده باریک و پر پیچ و خم آنجا پایین بروند، در منطقه آزاد شده مستقر شوند و حرکت سایر یگان‌ها را برابر دستور، پشتیبانی کنند. فقط گردان‌های پیاده و مکانیزه سپاه پاسداران همدان به فرماندهی برادر نوروزی به سمت سنندج حرکت کنند. در نتیجه شب را در آنجا ماندیم تا صبح روز بعد ۱۳۵۹/۲/۱۸، پس از شناسایی منطقه، به سمت سنندج حرکت کنیم.

سازمان رزمی برای حرکت به سمت سنندج

جهت حرکت از بالای گردنه صلوات آباد به سمت سنندج با توجه به درخت‌زار بودن منطقه، باریکی و پیچ و خم زیاد جاده به شرح زیر سازمان برای رزم داده شد:

الف- گردان‌های تانک در بالای گردنه و در مواضع مناسب مستقر شوند و در حد دید و تیر خود یگان‌های عمل کننده را پشتیبانی نمایند.

ب- گردان توپخانه در بالای گردنه مستقر شده و آتش مورد نیاز یگان‌ها را برابر درخواست تأمین نماید.

ج- عناصر و وسائل نقلیه سنگین تدارکاتی در بالای گردنه استقرار یابند.

د- بقیه تیپ شامل گردان پیاد مکانیزه، گردان سوار زرهی و پست فرماندهی تیپ و برادران سپاه پاسداران به سمت سنندج حرکت کنند.

استقبال مردم در آبادی صلوات آباد

ساعت ۸ صبح روز ۱۳۵۹/۲/۱۸ با سازمان رزمی به سمت سنندج حرکت کردیم، هنگامی که جلودار تیپ، بدون درگیری به آبادی صلوات آباد

رسید، جمعیت قابل توجهی از زن و مرد و بچه‌های روستای مذکور و اهالی سنندج که برای رهایی از ظلم و ستم ضدانقلاب در آنجا اسکان یافته بودند، به استقبال ما شتافتند. یک نفر از آنها به نمایندگی از طرف بقیه پیش آمد و ضمن خوش آمدگویی، نیاز مبرم اهالی را به سوخت و آذوقه و نان اعلام داشت. قول مساعدت همه جانبه به آنها داده شد و سپس ستون به حرکت خود ادامه داد و به یاری خداوند متعال، ساعت ۱۱ صبح همان روز برابر پیش‌بینی‌های روز قبلی در حوالی «سیلوی سنندج» در کنار رودخانه «قشلاق» استقرار یافت.

ارسال آذوقه و سوخت برای مردم دهکده صلوات آباد

پس از استقرار در کنار رودخانه، به یگان پشتیبانی تیپ که در بالای گردنه صلوات آباد مستقر بود، دستور دادم سریعاً سوخت و مواد غذایی لازم را به روستای صلوات آباد و سایر روستاهای مجاور برساند. روز بعد شخصاً با دهبان (کدخدا) صلوات آباد در منزلش ملاقات کردم و پس از دریافت صورت نیازهای آنان، مایحتاج آنها را در اختیارشان قرار دادم. کدخدا و تعدادی دیگر نیز عناصر ضدانقلاب را با نام به ما معرفی کردند که برای دستگیری و خنثی نمودن فعالیت‌های احتمالی آنها بسیار موثر واقع گردید.

کشف دو گور دسته جمعی در کنار رودخانه قشلاق

یک روز پس از استقرار تیپ در پشت سیلوی سنندج و فرار عناصر ضدانقلاب، مردم سنندج که اکثراً در پناهگاه‌ها و زیر زمین‌ها پنهان شده بودند، برای پیدا کردن عزیزانشان به جستجو پرداختند که در نتیجه اجساد تعدادی از آنها را در کنار رودخانه قشلاق و در گور دسته جمعی کشف

کردند. جسد حدود ۶۰ تا ۷۰ نفر از اشخاص هوادار و وفادار به نظام جمهوری اسلامی ایران در آن دو گور روی هم انباشته شده بود. این صحنه موجب انزجار شدید اهالی و پرسنل تیپ شد و سبب گردید بعد از آن، همگی خود را برای اجرای مرحله بعدی عملیات و نابودی ضدانقلاب آماده کنند.

پاک‌سازی سنندج

هنگام استقرار تیپ در منطقه سیلو، شهر سنندج به طور کلی در دست ضدانقلاب قرار داشت، هر خیابانی به نام یک گروهک نامگذاری شده بود، بنابراین احتمال داده می‌شد که پاک‌سازی شهر با تلفات سنگینی همراه باشد. برای به حداقل رساندن تلفات و پرهیز از درگیری قطعی با ضدانقلاب، به نظرم رسید که قدرت آتش تیپ را به نمایش بگذارم. برای این کار به گردان توپخانه مستقر در بالای گردنه صلوات آباد دستور دادم در آغاز تاریکی شب بالای قرارگاه تیپ، مبادرت به تمرکز آتش با گلوله‌های منور کند که این دستور اجرا شد و موجب هراس شدید ضدانقلاب و در نتیجه فرار حدود ۹۰ درصد آنان، در همان شب گردید. صبح روز بعد، پاک‌سازی سنندج توسط رزمندگان اسلامی شروع و شهر از لوث وجود ضدانقلاب پاک‌سازی گردید.



حوادث سنندج در فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۹

خاطرات سرتیپ سیاوش جوادیان^۱

هنوز ماه فروردین ۵۹ به پایان نرسیده بود که یگان‌هایی از تهران و شیراز به سمت سنندج حرکت کردند. این ستون شامل یک گردان از لشکر ۲ پیاده مرکز تهران و یک گردان از تیپ ۵۵ هوابرد شیراز بود. این یگان‌های که در قالب یک ستون حرکت می‌کردند، بعد از رسیدن به سنندج، در نظر داشتند که مستقیماً به سوی بانه حرکت کنند تا جایگزین یگان‌های لشکر در آن منطقه شوند.

بستن راه نیروهای خودی

با رسیدن و ورود اولین گردان به فرودگاه سنندج، یکی از افراد با عجله وارد اتاق من شد و گفت: جناب سرگرد، زن‌ها و دخترها راه را بسته‌اند و جلوی گردان را گرفته‌اند و مانع از حرکت آن شده‌اند. با تعجب پرسیدم: کدام راه را؟ گفت راه فرودگاه را. با شنیدن این حرف، با لباس و خودروی شخصی، خود را به فرودگاه رساندم. - یک گروهان از گردان ۱۵۵ پیاده که من فرمانده آن بودم، مسئول نگه‌داری و حراست از فرودگاه بود- در آنجا عده بسیاری از دختران و زنان کرد را دیدم که به تحریک گروهک‌ها آمده و سر راه حرکت ستون نشست‌اند، تا مانع از حرکت ستون از فرودگاه شوند. نگاهی به جمعیت انداختم، از میان چهره‌های سرد و تحریک شده آنها می‌توانستم همه چیز را حدس بزنم. گروهک‌ها با تبلیغات بسیار زیادی، به آنها قبولانده بودند که این نظامی‌ها برای سرکوب بچه‌ها و جوان‌های شما آمده‌اند و حالا اگر حرکت کنند، داغ شوهراتان

۱. رییس اداره سوم سماجا در زمان نگارش

و پدران‌تان را بر دلتان می‌گذارند. من می‌دانستم که عبور از میان آنها، یعنی قدم گذاشتن بر روی خون بود، زیرا هم از تعصبات قومی و نژادی آنها خبر داشتم و هم از اینکه، این کینه‌جویان منتظر بهانه بودند. بهانه‌ای که تا به آن روز، ما به دست آنها نداده بودیم. آنها می‌خواستند با کوچک‌ترین حرکت ما، بحران ایجاد کرده و بگویند که ارتشی‌ها، به زن‌ها و دخترهای ما مسلحانه حمله کردند و هم‌چنین ادعاهای دیگر، می‌خواستند تا به بهانه حمله ما به خانواده‌هایشان، شهر را به خون و آتش بکشند تا بتوانند طرح خود مختاریشان را کامل‌تر کنند.

در آن زمان، فرودگاه سنندج، موقعیت حساسی داشت، زیرا تنها راه ارتباطی سنندج با خارج از استان، همین فرودگاه بود. حالا به خاطر تمامی حساسیت‌ها، فشارها و درگیری‌ها، نباید می‌گذاشتیم تا این جماعت ضدانقلاب بر فرودگاه مسلط شوند. پس تصمیم گرفتیم تا به هر شکل ممکن فرودگاه و نیروهای لشکر ۲- که بعد به لشکر ۲۱ تغییر نام یافت- حفاظت کنیم. با مستقر شدن ستون در فرودگاه، به گروهان مسئول حفاظت و حراست از فرودگاه و پرسنل آن، با شناختی که از سروان «سید علی متولی» فرمانده شجاع و دلاور آن داشتم، سفارش‌های لازم را نمودم. سروان سید علی متولی از آن افسرانی بود که همیشه محکم و استوار در برابر تمام نامالیقات می‌ایستاد و از روحیه بسیار بالای نظامی برخوردار بود. مطلقاً به هیچ کس باج نمی‌داد، دستورات را بسیار دقیق و به موقع اجرا می‌کرد.

درخواست خیار و هندوانه

پس از مدتی که به پاسگاه فرمانده گردان برگشته بودم، صدای سروان متولی را از طریق بی‌سیم شنیدم که سعی می‌کرد با رمز صحبت کند، می‌گفت: «جناب سرگرد، بچه‌ها احتیاج به یک مقداری خیار و هندوانه دارند. لېڅندی

زدم و به شوخی گفتم هندوانه و خیار چیزی نیست، اگر خربزه نوبرانه هم می‌خواهید بفرستم، یک وقت نکند که تعارف کنید؟ جواب داد: نه قربان، همین‌ها را هم بفرستید برایمان کافیست»، ارتباط بی‌سیم که قطع شد، رو به یکی از افسران کردم و گفتم یک تعداد گلوله خمپاره انداز ۸۱ مم و ۱۲۰ مم به همراه تعدادی از گلوله‌های تفنگ ۱۰۶ مم و فشنگ ژ-۳، برای سروان متولی، به فرودگاه بفرستید. هنوز ۲۴ ساعت از این ماجرا نگذشته بود که شنیدم سروان متولی از پشت بی‌سیم صدایم می‌زند: «جناب سرگرد خیار و هندوانه اگر ندارید، برایتان بفرستیم.» تعجب کردم، وقتی به یاد ماجرای گذشته افتادم و با خنده گفتم: مگر چقدر می‌خواهی؟ دیروز که کلی برایتان فرستادم.

لحظه‌ای مکث کردم، صدای خنده سروان به گوشم رسید. با خودم گفتم: شاید مهمات هنوز به سروان متولی نرسیده و می‌خواهد با کنایه مطلب را به من بفهماند. سروان متولی که متوجه طولانی شدن مکث من شده بود، گفت: «چی شد جناب سرگرد، جواب ندادی که می‌خواهید یا نه؟» هرچند باورم نمی‌شد که مهمات نرسیده باشد، اما باز هم با تردیدی که داشتم گفتم: حقا که مشهدی هستی! مگر دیروز برایت کلی خیار و هندوانه نفرستادم؟ صدای خش‌دار سروان یک بار دیگر به گوش پیچید. «نه به خدا جدی دارم می‌گویم، خیار و هندوانه واقعی، اگر چیزی کم دارید بفرستم؟» جدی گیج شده بودم، هر چه فکر کردم که شاید تقاضایی از طرف لشکر برای فرستادن میوه به تهران انجام گرفته باشد، چیزی به یادم نیامد. با همان حیرت قبلی پرسیدم: حالا از کجا رسیده؟ پاسخ داد رسیده دیگه، شما اگر لازم دارید، بگویید چقدر هست؟ سروان متولی سعی کرد جلو خنده‌اش را بگیرد: «شاید باور نکنید، یک هواپیمای C-۱۳۰». اصلاً باورکردنی نبود! به او گفتم این طوری فایده ندارد، باید خودم بیایم. تماس را قطع کردم و خودم را به

فرودگاه رساندم. در برابر نگاه حیرت زده‌ام یک هواپیما پر از خیار و هندوانه دیدم! با تعجب نگاهم را از روی خیار و هندوانه برداشتم و به صورت پر از خنده سروان انداختم، راستش را بگویید جریان چیست؟ از لشکر هم پرسیدم، کسی از این میوه‌ها خبر نداشت.

سروان متولی که دیگر جدی شده بود، سری تکان داد و گفت: واقعیت این است همان موقعی که من داشتم با بی‌سیم تقاضای هندوانه و خیار می‌کردم، دو نفر از خلبانان C-۱۳۰ کنارم بودند و داشتند چایی میل می‌کردند. این آقایان که از همه جا بی‌خبر بودند، وقتی دیدند که من چطور از شما تقاضا می‌کنم، بدون اینکه چیزی از من سوال کنند یا جریان را بپرسند، به محض رسیدن به تهران سریعاً نزد فرمانده پایگاه مهرآباد می‌روند و می‌گویند که پرسنل در سنندج در محاصره هستند و هیچ‌گونه میوه‌ای به دستشان نمی‌رسد، بد نیست مقداری خیار و هندوانه برای آنها بفرستیم. حالا تا وقت هست هر مقداری که می‌توانید هندوانه و خیار جمع کنید تا با اولین پرواز که نیرو می‌بریم به سنندج ببریم.

با شنیدن این جریان، ناگهان خنده‌ام گرفت. سروان متولی گفت: «جناب سرگرد، هم‌چنان که ملاحظه می‌فرمایید، ما و تمام پرسنل فرودگاه، اگر تا چندین روز، مداوم هم میوه بخوریم، باز هم تمام نمی‌شود، بهتر است مقداری را با خودتان به پادگان ببرید». فکر بدی نبود، اما با حضور گروهک‌ها، تردد زمینی امکان پذیر نبود. مسئله باز هم مشکل‌تر شده بود. مدتی که گذشت، رفته رفته با مسئله کنار آمدم و به افسری که در کنار ایستاده بود، گفتم: بگو، یک هلی‌کوپتر شنوک به فرودگاه بیاید تا این‌ها را به پادگان منتقل کند تا هم مقداری به سربازان بدهیم و هم مقداری از آنها را به ساکنان خانواده‌های منازل سازمانی که در بالای پادگان ساکن بودند

بدهیم. تا به آن روز بیشترین زحمت لشکر بر دوش همین خانواده‌هایی بود که زن‌ها و دخترانشان، برای کمک به بیمارستان می‌آمدند، پس می‌بایست به یک ترتیبی، هر چند اندک، محبت‌های مادرانی را که بی‌دریغ در نظافت، شست‌شو و تهیه لباس برای مجروحان ما، در بیمارستان خدمت می‌کردند، جبران کنیم. زنان و دخترانی که خودشان را همانند پرسنل رسمی بیمارستان به حساب می‌آوردند و با تقسیم‌بندی که انجام داده بودند، هر کدام در روز، هشت ساعتی را در بیمارستان کمک می‌کردند، از کسانی که مانند ما، در این چند ماهه جنگ و درگیری، هیچ‌گونه میوه‌ای به دهانشان نرسیده بود. شاید آن روز، در بحبوحه درگیری‌های ضدانقلاب، این بزرگترین طراوتی بود که به دل‌های ما و آن خانواده‌ها نشست.

مشاهده تعدادی زن و دختر دور حصار توری سیمی فرودگاه!

یک روز از دور، نگاهی به فنس‌های دور تا دور فرودگاه انداختم، تعدادی زن و دختر جوان گروهک‌های ضدانقلاب از کردستان و سایر مناطق با لباس‌های بلند و رنگارنگ و سبدهای پر از میوه، صورت‌هایشان را به حصارهای توری چسبانیده و چشم به افرادی داشتند که آن‌سو نگران و بلا تکلیف پرسه می‌زدند. ضدانقلاب همچو عنکبوتی زشت، تارش را گسترده و منتظر طعمه نشسته بود. باید کاری می‌کردیم. تجربه این گونه روی خوش نشان دادن را قبلاً هم دیده بودم. نگران، چشم به عاقبت کار دوخته بودم که به طور یقین می‌دانستم عاقبتی شوم نیز خواهد داشت، زیرا تا زمانی که این نیروها بدین گونه در فرودگاه بلا تکلیف می‌مانند، دور کردن دختران جوان - این مأموران ضدانقلاب - از کنار فرودگاه کاری بس دشوار و غیر ممکن بود.

آنان منتظر طعمه‌های خود بودند که پس از تخلیه کامل اطلاعات، یا پس از عدم همکاری، جنازه‌های آنان را به ما برگردانند.

هنوز از اولین روز حضور نیروهای اعزامی در فرودگاه نگذشته بود که سروان متولی با چهره‌ای غضب آلود، رو به من کرد و گفت: «جناب سرگرد، دیشب دو نفر از نیروهای اعزامی فرار کردند!» با شنیدن این حرف، سرم به دوران افتاد، تمام آنچه را که حدس می‌زدم، رفته رفته داشت تحقق پیدا می‌کرد. دختران ضدانقلاب عاقبت توانسته بودند با طنازی‌ها و خوش رقصی‌های خود، بر چند جوان ابله پیروز شوند. دیگر مجال هیچ‌اندیشه‌ای نبود، چه بسا که همین امشب هم تعداد بیشتری از پرسنل فریب خورده فرار کنند. پس بدون اینکه دستور قانع کننده‌ای به سروان متولی بدهم. گفتم: «تعداد نگهبان‌ها را بیشتر کنید، نگذارید تا کسی به فنس‌ها نزدیک شود.» سروان متولی با دلخوری گفت: «آخه...»، برای اینکه اجازه صحبت بیشتری را به او ندهم، رویم را برگرداندم، چون می‌دانستم که سروان چه می‌خواهد بگوید: «آخه قربان خودتان که بهتر می‌دانید، مساحت فرودگاه هم که کم نیست، تعداد نیروهای ما را هم که خود شما بهتر اطلاع دارید.» از آنجایی که خودم تمام این‌ها را بهتر می‌دانستم، پس اجازه صحبت به سروان متولی را ندادم، زیرا که بیش از این در توان گردانم نبود. چون یکی از گروهان‌ها را برای حفاظت از صدا و سیما اعزام کرده بودم و گروهان دیگر را به فرودگاه و بقیه گردان را در حاشیه جنوبی پادگان سنندج که محل اتصال پادگان به شهر بود، مستقر کرده بودم. اکنون با این کمبود نیرو، پرسنل اضافی و بیکار از کجا می‌آوردم تا در اختیار سوران متولی قرار دهم و از کجا معلوم که خود نگهبان‌ها هم گول ظاهر فریبنده این دختران را نخوردند... اصلاً چه تضمینی وجود داشت؟ چاره‌ای نبود. راهی وجود نداشت. من می‌خواستم که یگان سروان متولی که اعتماد فراوانی به گروهان او داشتم، بیش

از پیش، زحمت خودش را بکشد. هنوز چند قدمی از سروان متولی فاصله نگرفته بودم که پیش خود حدس زدم که هم‌اکنون سروان با نگاه غمگین و سنگین خودش، چشم به راه من دوخته تا زمانی که از کادر نگاهش - میدان دیدش - محو نشوم، رویش را بر نمی‌گرداند. به سرعت با لیخندی بر لب، سرم را به سوی برگرداندم و دستی از دور برایش تکان دادم تا جای هیچ دلخوری و دلگیری باقی نماند. سروان متولی که گویی با این حرکت من، جان دوباره‌ای گرفته باشد، خنده بلندی کرد، به‌طوری که من بشنوم، «ما مخلص شمائیم جناب سرگرد» و من که دیگر دور شده بودم، بدون آنکه رویم را به طرفش برگردانم، دستی از بالای سر برایش تکان دادم.

ارائه گزارش مشاهدات خود به فرمانده لشکر

من باید هرچه سریع‌تر موضوع را با فرمانده لشکر در میان می‌گذاشتم، وضعیت نیروها بتدریج خطرناک‌تر می‌شد و از دست یگان من هم کاری ساخته نبود. مأموران شیطان، وظیفه داشتند تا به هر نحو ممکن، پرسنل را از همکاری با ارتش بازدارند و با کنار گذاشتن لباس نظامی، به خیل آزادی‌های آنان بپیوندند. آنها می‌آمدند تا به بهانه خوش‌گذرانی، جوان‌های ما را فریب داده و به مقر گروهک‌ها ببرند تا بدین ترتیب ضدانقلاب بتواند آنها را تخلیه اطلاعاتی کند و یا اینکه از آنها به عنوان نیروهای جدید خودش استفاده کند و اگر هم حاضر به همکاری نشدند، آنها را بکشد. با عجله تمام آنچه را که می‌دانستیم برای فرمانده لشکر تعریف کردم و منتظر چاره‌ای شدم.

مشاهده جنازه دو سرباز در اطراف فرودگاه

در دومین روز حضور نیروها در فرودگاه بود که خبردار شدم تیمسار خزایی جانشین فرمانده نیروی زمینی، به همراه تیمسار نیکزاد، فرمانده لشکر ۲ پیاده مرکز، به پادگان آمده‌اند. می‌خواستم به پادگان سری بزنم که سروان متولی، با بی‌سیم خبر قتل دو نفر از سربازان اعزامی را داد. با عجله خودم را به فرودگاه رساندم، از دور سروان متولی را دیدم که با چهره‌ای غمگین و غضب کرده، بالای سر جنازه‌های خون‌آلود ایستاده بود. قبل از رسیدن به جنازه‌ها، سروان متولی مرا به گوشه‌ای هدایت نمود و جریان را به طور مختصر برایم بیان کرد.

از شام‌گاه به بعد در آمار گروهان‌ها چهار، پنج نفر غایب بودند. نزدیکی‌های صبح بود که نگهبان یکی از برجک‌ها، جند تا سگ را دیده بود که اطراف لاشه‌ای جمع شده و می‌گشتند. وقتی به من اطلاع دادند، حرفش را نیمه تمام گذاشتم و خود را بالای سر جنازه‌ها رساندم، صورت‌های خون‌آلود دو جوانی را دیدم که به بدترین شکل ممکن، با ضربات متعدد قمه به قتل رسیده بودند!

بغض‌آلود سرم را به طرف سروان متولی برگرداندم و از او پرسیدم: از سه، چهار نفر بعدی چه خبر؟ متولی پاسخ داد: هیچ، احتمالاً آنها همکاری کردند که این بلا را بر سرشان نیآورده‌اند.

با تنفر، نگاهی به پرسنلی که دورتر از ما ایستاده بودند انداختم و گفتم: به همه آنها بگویید تا بیايند از نزدیک ببینند که عاقبت این فریب خوردن‌ها چیست! و از آنجا دور شدم.

تصمیم بر انتقال سریع نیروها به بانه

با رسیدن خبر قتل و پناهنده شده نیروها، لشکر به سرعت جلسه مشترکی را با تیمسار خزایی و تیمسار نیکزاد برای انتقال هرچه سریع‌تر نیروها به بانه تشکیل داد، زیرا ماندن نیروها در سنندج، نه به صلاح لشکر بود و نه به صلاح انقلاب، به همین منظور نیروهای این دو گردان را از مسیر فرودگاه، شهر سنندج هدایت و از آن جاده به سقز برسانند. در این میان به من هم اعلام کردند تا یک دسته از نیروهای گردان را آماده نگه دارم تا در صورت نیاز به کمک دیگر یگان‌ها بروند. تنها مشکل انتقال نیروهای اعزامی، کانسک‌ها و کامیون‌ها پر از خواروبار بود که حرکت دادن آنها در جاده‌های گلی کمربندی سنندج، کار چندان آسانی نبود. به همین منظور پیشنهاد شد که این کامیون‌ها در فرودگاه بمانند تا در زمان مناسب به بانه انتقال داده شوند. این طرح در ابتدا مورد موافقت همه اعضاء قرار گرفت، اما سرانجام بنا به دلایلی نامعلوم، تصمیم به انتقال این کانکس‌ها و کامیون‌ها، به همراه نیروهای دو گردان گرفته شد.

حرکت گردان‌های اعزامی در روز ۳۱ فروردین ۱۳۵۹

سرانجام لشکر، روز ۳۱ فروردین ۱۳۵۹ را به‌عنوان روز حرکت گردان‌های اعزامی اعلام کرد. من در زمانی کمتر از ۲۴ ساعت، باید یکی از یگان‌هایم را به سرپرستی «سرگرد سامی‌مقام» آماده مأموریت می‌کردم تا در صورت نیاز، به حمایت نیروهای اعزامی بروند یکی از پرسنل نیروهایی که از ابتدای کاروان اعزامی تا انتهای درگیری در منطقه حضور داشت، تعریف می‌کرد: «از دور که می‌دید ستون بلند و کشیده، هم‌چون قطاری تنبل و به نظر می‌رسید که از میان گل و لای سخت جاده می‌گذرد.»

در آخرین روزهای ماه فروردین، باران بسیاری در سنندج و اطراف آن باریده بود. جاده‌های خاکی، باران خورده و پر از گل و لای شده بودند و حرکت در آنها بسیار سخت بود. در ابتدای ستون، کامیون‌های ارتشی پر از نیرو قرار داشتند و به دنبال آنها خودروهای انباشته از خواروبار و کمی عقب‌تر کانکس‌هایی بود که به سختی خودشان را به ستون می‌رساندند.

در نخستین ساعات حرکت، ستون در پیشروی خود ارتفاع «نفله»^۱ را می‌دید که پس از دور زدن آن و عبور از پل باریک و لرزان «شیخ»^۲ می‌بایستی خودش را به جاده اصلی محور سنندج به سقز برسانند. اولین کامیون نفرات که کمی از دیگر کامیون‌ها سبک‌تر بود، به سختی از میان باتلاق گل گذشت و به دنبال آن دیگر کامیون‌ها حامل نیرو، با هر زحمتی که بود عبور کردند و همین که نوبت به حرکت خودروهای حامل خواروبار و کانکس‌ها رسید. لاستیک‌هایشان به گل نشست و با فرو رفتن آنها به زمین، نگرانی در تمامی چهره‌ها جایی برای خود باز کرد. راننده اولین کامیون به گل نشسته با صورتی ترسیده دائم دنده عوض می‌کرد و گاز می‌داد، اما دریغ از یک ذره حرکت، موتور کامیون، مثل حیوان چهار پایی (الاغی) که در گل فرو رفته باشد، مدام ناله می‌کرد و بدنه کامیون با نیروی زیادی که موتور ایجاد می‌کرد، لحظه‌ای خیز بر می‌داشت، تکانی می‌خورد و دوباره به عقب می‌نشست تا بیشتر در گل فرو رود.

تمامی نگاه‌ها با نگرانی به کامیون دوخته شده بود و نگران‌ترین نگاه، نگاه فرمانده لشکر ۲۸ بود که از درون هلی کوپتر و از بالای سر ستون، چشم

۱. کوهی در شمال شرقی سنندج

۲. پلی در ضلع شمالی سنندج

به حرکت کاروان داشت. ناگهان باران گلوله بر سر افراد ستون بارید. فرصت زیادی برای ماندن و تقلا کردن باقی نمانده بود که ناگهان نیروهایی که چشم و انتهای ستون دوخته بودند، بیرود آمدند تا کامیون‌ها را که در گل فرو رفته بودند ببینند، در برابر نگاه نگران و سردشان، مردانی را اسلحه بر دست، بر بلندی ارتفاع نفله دیدند که در امتداد آن و تا آنجایی که چشم می‌توانست ببیند، سنگرهای کمینی بود که به طول ۱۵ کیلومتر سرتاسر ارتفاع نفله تا انتهای پل شیخ و شرق سنندج را در بر گرفته بود. لحظه‌ای دیگر باران گلوله بود که بر سر ایشان بارید، در آن شلوغی، کاری هم از دست هیچ‌کس ساخته نبود، مگر توپخانه که می‌بایست آتش سنگینی بر روی ضدانقلاب می‌ریخت تا نیروهای خودی فرصتی برای پناه گرفتن پیدا کنند، اما افسوس که در آن لحظه حساس کسی نبود که بتواند توپخانه را هدایت کند، توپخانه بدون دیده‌بان، کاری نمی‌تواند انجام دهد. تا فردی «گرا» نمی‌داد، توپ‌ها نمی‌توانستند شلیک کنند. ضدانقلاب که با برنامه‌ای دقیق و حساب شده‌تر از ما به منطقه آمده بود، اولین تاکتیک جنگی‌اش شروع به زدن بی‌سیم‌چی‌ها و فرماندهان گروهان‌ها کرد و تا آنجایی موفق شد که دیگر تمامی ارتباطات مخابراتی ستون با لشکر قطع شد.

در آن لحظات هر کدام از نیروهای ما به سویی می‌دویدند تا جان پناهی بیابند و از آنجا بتوانند شلیک کنند، اما ضدانقلاب دیگر مجالی به اندیشیدن و سنگر یافتن را به کسی نمی‌داد.

هدایت آتش توپخانه به وسیله فرمانده تیپ

در میان آن شلوغی، فرمانده تیپ یکم سنندج، سرهنگ نصرت‌زاد، به همراه بی‌سیم‌چی خود با سرعتی باور نکردنی به طرف یکی از ارتفاعات نفله

می‌رود، هنوز به بالای ارتفاع نرسیده بود که صدای انفجار گلوله‌های پی‌درپی را در مواضع ضدانقلاب شنیدم. بی‌اختیار سرم را از پشت خودرویی که رو به رویم قرار داشت، بلند کردم و چشم به فرمانده تیپ دوختم که با عجله مشغول گرا دادن به توپخانه‌اش بود، با شلیک دومین و سومین گلوله توپخانه، نور امیدی به دل‌هایمان راه یافت. جناب سرهنگ نصرت‌زاد در آن لحظه بحرانی به بهترین شکل ممکن که یک فرد در شرایط عادی می‌تواند دیده‌بانی کند، گرای مناطقی را که تجمع ضدانقلاب در آنجاها بیشتر بود، به لشکر می‌داد و توپخانه هم بدون مکثی مستقیماً به هدف زد. با آتش توپخانه، تعداد بسیاری از نیروهای پیاده توانستند خودشان را به بقیه نیروها برسانند.

محاصره فرمانده تیپ، شهید نصرت‌زاد

ضدانقلاب که به تازگی متوجه شده بود که توپخانه از کجا گرا می‌گیرد، به سرعت عده‌های خود را به سوی همان نقطه‌ای که جناب سرهنگ نصرت‌زاد در آنجا پناه گرفته بود و جهت می‌داد فرستاد. به محض رسیدن نیروهای ضدانقلاب، درگیری سختی بین جناب سرهنگ و آنان در گرفت، در آخرین لحظه‌ها، فرمانده تیپ به سختی توانست تا به وسیله بی‌سیم از پادگان کمک بخواهد. سرگرد سامی‌مقام که به همراه نیروهایش در پادگان آماده و گوش به زنگ بود تا اگر از رده‌های بالای لشکر، کسی کمکی بخواهد، افراد را به آنجا بفرستد، با شنیدن صدای فرمانده تیپ، برخلاف وظیفه‌ای که به عهده داشت و می‌بایست در پادگان بماند، با یک فروند هلی‌کوپتر، خودش را به نزدیکی‌های ارتفاع نفله می‌رساند. لحظه‌ای بعد به همراه یک دیده‌بان و ده، یازده نفر از نیروهایش سوار بر یک آمبولانس به کمک سرهنگ نصرت‌زاد می‌رود. آمبولانس در میان جاده‌های گلی به سختی بالا می‌رفت که ناگهان ضدانقلاب

با شلیک یک گلوله آر-پی-جی-هفت، آمبولانس را منهدم کرد. با انفجار آمبولانس، چهار تن از برادران، در جا شهید شدند و سرگرد به همراه چند نفر دیگر توانستند بدن‌های مجروحان را از داخل ماشین به بیرون پرت کنند. بقیه مجروحان هم در ماشین باقی ماندند.

ضدانقلاب شهدا و مجروحان را در شهر گرداند

ضدانقلاب که وضعیت را این طور دید، به سرعت به طرف آمبولانس یورش برد و سرگرد و همراهانش را اسیر کرد. دقایقی بعد پیکر شهید نصرت‌زاد را به همراه سرگرد و چند نفر دیگر از مجروحان را سوار یکی از جیپ‌های رو باز ارتشی کردند و به طرف شهر بردند و در شهر در معرض دید همه گذاشتند و این خبر را در آن هنگام، همسر یکی از همکاران که شاهد ماجرا بود، از طریق تلفن شهری به ما داد.

سرانجام با بیشتر شدن حجم آتش توپخانه لشکر و شلیک‌های پی‌درپی هلی‌کوپترهای هوانیروز، نیروها توانستند بتدریج از آن جاده گلی عبور کرده، خودشان را به قسمت شمالی پادگان برسانند و از آنجایی که تلفات و ضایعات ستون زیاد بود، تصمیم به بازگشت به پادگان گرفته شد تا روزی دیگر و آرام‌تر شدن اوضاع، نیروها در آنجا بمانند.

کانسک‌ها و کامیون‌ها به دست دشمن افتاد

آخرین نگرانی لشکر هم فقط شهدا و کامیون‌های خواروبار و کانسک‌های در گل مانده بود که باید برای آنها فکری می‌کردند، اما هنوز ساعتی از غروب نگذشته بود که ضدانقلاب به سراغ غنایم جنگی خود رفت و

با تلاشی بسیار، کانسک‌ها و کامیون‌ها را از گل خارج و به شهر بردند تا تبلیغات این پیروزی‌شان را کامل‌تر از پیش کنند.

از فردای روز درگیری، رگبار گلوله بود که بی‌حساب به سوی پادگان شلیک می‌شد. ضدانقلاب تصمیم گرفته بود تا آخرین زهر چشم خودش را از نیروهای لشکر بگیرد و کلکسیون جنایت‌هایش را تکمیل کند. ساعتی از ظهر گذشته بود که حجم آتش ضدانقلاب بر روی ما بیشتر شد. آنها تصمیم گرفته بودند تا خانه به خانه، خودشان را به پادگان نزدیک کنند و در نهایت آخرین فشارشان را برای انهدام پادگان به ما وارد کنند. لشکر هنگامی که پیش‌روی آنها را به سوی پادگان دید، دو فروند هواپیمای شکاری را از پایگاه نوژه در خواست کرد. با رسیدن هواپیماها یکی از آنها با گرایسی که از قبل گرفته و هدایت شده بود، راکتش را مستقیماً به یکی از چهار راههای نزدیک پادگان که نیروهای بسیار در آنجا جمع شده بودند شلیک کرد، اما هنوز تک تیر اندازی بودند که از خانه‌های اطراف پادگان، امان بچه‌ها را بریده بودند و اجازه حرکت کردن به کسی از پرسنل را نمی‌دادند.

شلیک به طرف محل تیراندازی دشمن

با دوربین‌نگاهی به خانه‌های اطراف پادگان انداختم تا مکان‌های تیراندازی را شناسایی کنم. در میان آنها چند خانه کاهگلی بود که مشکوک‌تر از بقیه به نظر می‌سید. با عجله به سراغ یکی از پرسنل رفتم و به همراه او تفنگ ۱۰۶ مم را از موضعش بیرون آوردم. دیگر تصمیم خودم را گرفته بودم، پس از مستقر کردن جنگ‌افراز به سوی خانه‌های مشکوک هدف‌گیری کردیم. لحظه‌ای دیگر با شلیک هر گلوله سقف خانه مورد نظر را به آسمان می‌فرستادیم. با ویران شدن هر سه خانه، دیگر صدایی از هیچ خانه‌ای بلند نشد.

مسلح کردن نیروهای مردمی

با خاموش شدن صداها، نفس راحتی کشیدم و توپ را به سوی گردان برگرداندم که ناگهان عده بسیاری از بومیان منطقه را در محوطه باز پادگان، مشغول قدم زدن دیدم. آنها تعداد بسیاری از نیروهای مردمی طرفدار حکومت بودند که با آشفته شدن وضع شهر به پادگان پناه آورده بودند. در میان آن آشفته بازار که هر کدام از انسان‌ها به طرفی می‌رفتند، نگاهم به چهره مهربان، اما پر جنب و جوش مردی افتاد که با عجله به سوی انبار اسلحه می‌رفت. با اینکه تا آن موقع فقط تعریفش را شنیده بودم، ولی احساس می‌کردم که از مدت‌ها قبل با او آشنا بوده‌ام، تمام مشخصاتی که از او داشتم، درست بود. مردی لاغر اندام با ریش خرمایی رنگ بلند بود و عینکی کائوچویی که کاملاً به صورتش می‌آمد، محو نگاهش بودم که کسی صدایش کرد: برادر بروجردی^۱ پس اسلحه چه شد؟ به سرعت خودم را به آقای بروجردی نزدیک کردم و دوباره نگاهی دوستانه به چهره خسته‌اش انداختم، برادر بروجردی، نگاهی به مردم اطراف انداخت و با صدایی که همه افراد بتوانند بشنوند، گفت: «یا الله، آنهایی که اسلحه می‌خواهند و می‌توانند بجنگند، بیایند و اسلحه بگیرند و توی شهر بروند، آنهایی هم که نمی‌توانند همین جا داخل پادگان بمانند.» نگاهی به جمعیت انداختم، تعداد زیادی داوطلب به سمتی که بروجردی اشاره می‌کرد رفتند، جمعیت داوطلب که حرکت کرد و رفت، فقط یک عده افراد پیر و سالخورده به همراه تعدادی مجروح باقی ماندند.

پس از لحظه‌ای یکی از پرسنل ما به سراغ آنها رفت تا در قسمتی از پادگان آنها را اسکان بدهد. مات و مبهوت از این همه همدلی مردم بودم که

۱. شهید بروجردی در آن زمان مسئول سپاه غرب بود که سندهج هم جزء آن به شمار می‌رفت.

دیدم آقای بروجردی در جلو درب انبار خلع سلاح لشکر با شخصی در حال گفتگو است پس به سرعت خودم را به آنجا رساندم، آقای بروجردی مشغول توزیع اسلحه بین افراد محلی بود که صدای آن مرد دوباره بلند شد. «آخه پدر من، مگر تو اصل و نسب این‌ها را می‌شناسی که همین طوری اسلحه به آنها تحویل می‌دهی؟» آقای بروجردی با همان چهره مهربان و آرامش نگاهی به مرد انداخت و گفت: «وقتی که این افراد به پادگان پناه آوردند، یعنی آنکه هوادار جمهوری اسلامی هستند، پس حالا هم به خاطر انقلاب و به خاطر خودشان باید در امنیت شهر کمک کنند.»

با خالی شدن اسلحه خانه، آقای بروجردی به سوی انبار سلاح‌ها رفت و تمامی اسلحه‌های را که از ژاندارمری و شهربانی در لشکر بود، به هواداران انقلاب داد. کار توزیع اسلحه که تمام شد، آقای بروجردی برای آخرین بار نگاهی به سوی مردم اطرافش کرد. با صدای بلند گفت: «هنوز کسی مانده که اسلحه نگرفته باشد؟» جمعیت یک صدا فریاد زدند: «نه، همه اسلحه داریم.» آقای بروجردی، پس از اینکه مطمئن شد که همگی اسلحه گرفتند، با قدم‌هایی محکم و استوار به سوی در پادگان حرکت کرد: «خب یا الله، بیایید به داخل شهر برویم.»

تلاش برای در هم شکستن محاصره باشگاه افسران

با رفتن آقای بروجردی، به یک‌باره افکار نگران‌کننده به سوی من پرواز کردند. فکر جناب سرهنگ نصرت‌زاد که شهید شده بود، فکر جناب سرگرد سامی‌مقام که با تنی چند مجروح در میان ضدانقلاب مانده بود. به سرعت ستونی تشکیل دادیم و به طرف باشگاه افسران به راه افتادیم. در مدتی که باشگاه افسران در محاصره ضدانقلاب بود، تمامی افراد باشگاه، به همراه تعدادی مجروح بدون آب و غذا مانده بودند، آتشی را هم که ضدانقلاب بر

روی آنها می‌ریخت، آن چنان سنگین بود که آنها مجبور شده بودند شهیدان خود را در همان باشگاه دفن کنند.

ضدانقلاب هم در این ایام بیکار نمانده بود و تمام خیابان‌های سنندج را با گونی‌های پر از شن سنگربندی کرده بود. آنها فقط سنگرهایی بود که ما می‌دیدیم، سنگره‌های مخفی بسیاری هم در بالای پشت بام‌ها و در پشت پنجره‌ها قرار داشت که به هیچ‌وجه قابل رویت نبود. در طول مسیری که می‌رفتیم، تک و توک درگیری‌هایی داشتیم تا اینکه در سه راهی نزدیک استانداری - سه راهی مردوخ- و با فاصله کمی از مسجد جامع سنندج، درگیری بسیار شدیدی به وجود آمد. تا خواستیم خودمان را جمع و جور کنیم، دیدیم که در محاصره ضدانقلاب قرار گرفتیم. به سرعت به پادگان خبر دادیم چند هلی‌کوپتر برای حمایت ما بفرستد، تا رسیدن نیروهای هوانیروز می‌بایست تحمل می‌کردیم، اما خیمه سنگین ضدانقلاب به رویمان آن چنان فشار می‌آورد که تحمل هر چیزی را برای ما غیر ممکن می‌کرد.

سقوط یک هلی‌کوپتر

ناگهان در عین ناباوری، صدای پرواز هلی‌کوپترهای کبری را که برای بازگشایی مسیر گره خورده آمده بودند، بالای سرم شنیدم. در فاصله‌ای که مشغول تیراندازی بودم، از گوشه چشم نگاهی به یکی از کبری‌ها که خودش را آماده شلیک می‌کرد انداختم، هنوز دومین موشک از لانچر هلی‌کوپتر رها نشده بود که ضدانقلاب با یک شلیک ناگهانی یکی از آنها را زد. کبری‌ای تیر خورده پس از اینکه چند چرخ متوالی به دور خودش زد، به میان شهر افتاد و منفجر شد. هلی‌کوپتر دوم هم که وضع را این طور دید بدون فوت وقت، به پایگاه خودش برگشت. حالا ما مانده بودیم و یک عده جنایتکار جنگی، آنها

به هیچ وجه نمی خواستند که ما وارد شهر شویم، زیرا خودشان می دانستند که با ورود ما به شهر، آن حلقه محاصره ای را که به دور پادگان تشکیل داده بودند، می شکست که با در هم شکستن آن، شهر به دست ما می افتاد. از طرفی اصلی ترین قسمت شهر هم چنان نقطه درگیری بود که بدون گذشتن از آن، دسترسی به پایین شهر کاری غیر ممکن بود.

آن روز، درگیری تا غروب طول کشید و بچه ها با همه تلاشی که کردند، موفق به باز کردن محور مرکزی شهر نشدند، اما توانستند چندتا از خانه های مشکوک حاشیه پادگان را تصرف کنند.

با فرارسیدن شب، تمام ذهنم درگیر ماجرای فردا بود، باید نفس ضدانقلاب را در همان سنندج خفه می کردیم، حالا دیگر آب از سرمان گذشته بود و تعداد زیادی مجروح و شهید داده بودیم، نمی باید کوتاه می آمدیم.

محاصره باشگاه افسران در هم شکسته شد

نیروهای ما در فرودگاه، تلویزیون و باشگاه افسران، بدون غذا مانده بودند. حتی ضدانقلاب پستی خود را تا جایی رسانده بود که آب شهر باشگاه افسران را هم قطع کرده بود و ما می باید به نجاتشان می شتافتیم. لحظه ای غفلت، یک عمر پیشیمانی را برای ما به ارمغان می آورد.

روز بعد، با یک سازماندهی بهتری، آماده جرکت به سوی باشگاه افسران شدیم. ضدانقلاب هم که عزم ما را در شکستن محاصره می دید، با ضدحمله های گسترده، مانع حرکت نیروهای ما در سطح شهر می شد. اما سرانجام با فداکاری نیروهای خودی توانستیم خودمان را به باشگاه برسانیم. با بازپس گیری باشگاه، امید دوباره ای در دل پرسنل ایجاد شد.

اما این پیروزی، پایان کار نبود. از آن روز به بعد هر روز در گوشه‌ای از شهر، ناخواسته تن به درگیری با ضدانقلاب می‌دادیم. آنها یک روز به پادگان حمله می‌کردند و روز دیگر سر از فرودگاه در می‌آوردند و هنوز درگیری فرودگاه تمام نشده، گروهی دیگر به ساختمان رادیو و تلویزیون حمله می‌بردند.

گرسنگی و بی غذایی امان مردم را بریده بود

هدف ضدانقلاب این بود که برای لحظه‌ای هم که شده، ساکت نماند و مردم زندگی عادی را دنبال نکنند. نیتی که داشتند، هر روز درگیری را به مناطق حساس و استراتژیک می‌کشاندند و مانع کار ما می‌شدند. از اولین روزهای درگیری وضعیت شهر به گونه‌ای شده بود که تمامی نانوائی‌ها و مغازه‌های خواروبار فروشی از ترس ضدانقلاب بسته شده بود. با فعال نبودن آنها وضعیت شهر به کلی به هم ریخته بود. گرسنگی و بی غذایی امان مردم را بریده بود. فشار گروهک‌های ضدانقلاب باعث شده بود که بچه‌های مریض، بدون دارو و بیمارستان، در برابر چشم‌های نگران اعضای خانواده بمیرند و کسی نتواند برای آنها کاری انجام دهد.

بنابراین ما حتی به خاطر حمایت از جان مردم شهر هم که شده، نمی‌بایست بیکار می‌نشستیم و نظاره‌گر جنایت‌های ضدانقلاب می‌شدیم. اولین اقدام ما این بود که تمام افراد پادگان را بسیج کردیم تا از موقعیت‌ها و مواضعی که در دست ارتش بود پاسداری کنند. هر روز هم برای پاک‌سازی و در اختیار گرفتن کنترل شهر پیش‌روی خود را افزایش می‌دادیم.

از همان روزهای اول درگیری، توزیع مهمات و خواروبار از طریق زمین برای هیچ‌کدام از مقرهایی که یگان‌های ما در آنجا مستقر بودند، امکان‌پذیر نشد. در این میان، مشکل رادیو و تلویزیون، بیشتر از سایر یگان‌ها بود، زیرا از راه هوا

به راحتی امکان داشت تا پرسنل فرودگاه را تغذیه کنیم. همین کار برای تلویزیون، با کمین‌هایی که ضدانقلاب دایر کرده بود، کاری بس دشوار بود.

وضیعت بحرانی پایگاه رادیو و تلویزیون

در هفته اول درگیری، «سروان آذرپاد» فرمانده نیروهای ما در رادیو و تلویزیون، با تنها بی‌سیم که در اختیارش بود، با ما تماس داشت - زیرا ضدانقلاب تمامی خطوط تلفن را قطع کرده بود- گفت: «جناب سرگرد ما در اینجا دو نفر مجروح داریم، از غذا، دارو و مهمات هم خبری نیست.» با نگرانی پرسیدم: وضع محرومان چطور است؟ خود فرمانده یگان هم که حال خوبی نداشت با خستگی پاسخ داد: «حال یکی از آنها خیلی وخیم است و نفر دیگر هم وضع خوبی ندارد.» در حالی که سعی می‌کردم برای روحیه دادن به آنها هم که شده به آرامی صحبت کنم گفتم: «تا آمدن کمک، هرکاری که می‌توانید برایشان انجام دهید.» پاسخ داد: «اطاعت جناب سرگرد.» یکی از درجه داران بهداری اینجا هست، خودش هم از پرسنل کرد سندج می‌باشد و تا حالا با کمترین امکانات، حداکثر زحمت را کشیده است، اما دیگر کار بیشتری از دستش بر نمی‌آید؛ ولی جناب سرگرد، افراد ضعف دارند، گرسنه هستند و دارو می‌خواهند، شرایط در اینجا خیلی سخت می‌باشد، بچه‌ها دیگر طاقت ندارند.»

آخرین کلمات بغض آلود افسر فرمانده یگان، آتشی بر جانم زد. حکایت حال من با افرادم حکایت حال پدری بود که با بچه‌هایش تنها مانده‌اند، دیگر تحمل اوضاع برای خود من هم سخت بود. از همان روز اول درگیری وقتی می‌شنیدم که یکی از افرادم مجروح یا شهید شده‌اند، انگار قطعه‌ای از وجودم

کنده می‌شد، از دست رفتن آنها برابر بود با ذره ذره خرد شدن و از بین رفتن تدریجی من.

با قطع تماس، از خلبان یکی از هلی‌کوپترهای هوانیروز تقاضا کردم تا با یکی دوبار پرواز، مقداری خواروبار و مهمات را به همراه یک سری وسایل امداد رسانی از بالای ساختمان رادیو و تلویزیون با طناب به پایین بفرستد. با توجه به شرایطی که شهر سمنان داشت، این کار یک نوع دیوانگی بود، یعنی از بین رفتن یک هلی‌کوپتر، چرا که ضدانقلاب با سینه‌ای مالا مال از کینه هم‌چون مار زخم خورده‌ای بود که مترصد کمترین فرصتی است تا نیش خود را در دل دشمن خالی کند، اما چاره‌ای نبود و من نمی‌توانستم شاهد مرگ تک تک نفراتم باشم تا برای جمع‌آوری مواد غذایی کمک کنند. با اینکه خود پادگان هم از لحاظ دارویی شدیداً در مضیقه بود، ولی از قند و چای، نان و کنسرو و مایحتاج اولیه گرفته تا باند و دارو را به سرعت بسته بندی کردیم و منتظر بارگیری هلی‌کوپتر شدیم.

با بارگیری هلی‌کوپتر، نگرانی بسیار شدیدی به جانم افتاد. فکر ضدانقلاب هم‌چون خوره‌ای روح را می‌خورد. می‌دانستم ضدانقلاب بعد از قطع تلفن‌ها، تمام حواسش را متوجه استراق سمع از بی‌سیم‌های ما کرده و این مسئله تازه‌ای نبود و حالا کمین کرده و منتظر رسیدن هلی‌کوپتر بودند. با تمام این مسائل، امیدم به خدا بود تا بلکه کمک کند و نگذارد در برابر نگاه افرادم شرمنده و خجل باشم.

هلی‌کوپتر رفته رفته آماده پرواز می‌شد، در زیر باد شدید پروانه هلی‌کوپتر، خودم را به خلبان رساندم و دستی به علامت پیروزی برایش بلند کردم، خلبان هلی‌کوپتر، هر دو دستش را به آرامی بالای سر برد و زیر لب چیزی گفت، با همان یک اشاره کافی بود تا بفهمم او نیز هم‌چون من و تمامی برادرانی که

چشم به پرواز هلی کوپتر داشتند، توکل بر خدا می کرد تا مأموریتش را به سلامت انجام دهد. هلی کوپتر به آرامی از زمین جدا شد و به سوی ساختمان تلویزیون پرواز کرد. از دور با دوربین به مسیر پرواز هلی کوپتر چشم دوخته و نظاره گر آن بودم، هلی کوپتر به بالای ساختمان که رسید، به آهستگی طناب حمل اجناس را پایین فرستاد. جنس ها که به سلامت رسید، از خوشحالی بی قرار شدم، لحظه ای بعد هلی کوپتر چرخی زد و به سرعت به سمت پادگان آمد تا دومین بسته را نیز به همان ترتیب اولی حمل کند.

یکی از افراد هلی کوپتر مجروح شد

تا پرواز دوباره هلی کوپتر، دلشوره عجیبی پیدا کردم، حس غریبی مدام به دلم چنگ می انداخت، دوست داشتم تا هلی کوپتر این بار نیز هم چون گذشته اجناس را به سلامت برساند و برگردد. با دوربین، دوباره هلی کوپتر را زیر نظر داشتم تا اینکه به بالای ساختمان تلویزیون رسید، هر دو خلبان، جت رنجر را در حالت سکون نگه داشتند تا نفر سوم که مسئول پایین فرستادن بار بود، اجناس را به سلامت به نیروهای ما که در پایین منتظر بودند برساند. هنوز لحظه ای از تخلیه بار نگذشته بود که صدای شلیک تیری شنیده شد، با نگرانی نگاهی به هلی کوپتر انداختم، بچه ها مشغول تخلیه بودند. با پایان یافتن کار تخلیه و به سلامت برگشتن هلی کوپتر جت رنجر خیالم آسوده شد. خوشحالم زیاد طول نکشیده بود که متوجه بازگشت هلی کوپتر به طرف پادگان شدم. با خودم گفتم، من که به این عزیزان گفته بودم که فقط دو مورد پرواز دارند، پس

با نشستن هلی کوپتر در محوطه پادگان، حرفم ناتمام ماند، با شتاب به سوی هلی کوپتر دویدم. هنوز پروانه های هلی کوپتر از حرکت نایستاده بود که

دیدم درب پهلویی جت رنجر کنار رفت، در برابر نگاه حیرت زده‌ام جوی‌های باریک خونی را دیدم که در کف هلی‌کوپتر جاری شده بود، با وحشت نگاهی به مجروح انداختم، رنگ صورت جوانش رفته رفته به سفیدی می‌رفت، با یک حالت بسیار ناراحت و سردرگم سوال کردم چه اتفاقی افتاد؟ مجروح با بی‌حالی نگاهی به صورت ترسیده من انداخت و لبخندی زد و به آرامی گفت: «چیزی نشده جناب سرگرد»، تا خواستم حرفی بزنم، صدای خلبان بلند شد که: «جناب سرگرد بگویید برانکارد بیاورند، هنوز پرسنل بهداری به هلی‌کوپتر نزدیک نشده بودند که گفتند زود باشید و به طور موقت زخمش را ببندید و به سرعت به بیمارستان برسانید. خوشبختانه بیمارستان در ضلع شمالی پادگان قرار داشت، با بردن مجروح جریان را از خلبان پرسیدم چه طور این اتفاق رخ داد؟ خلبان با چهره‌ای نگران آهی کشید و گفت: در همان لحظه تخلیه بار، یک تیر به سوی هلی‌کوپتر شلیک شد، با عجله حرفش را قطع کردم و گفتم: «آره یک صدایی آمد، اما ما متوجه چیزی نشدیم» و فردی که مشغول پایین فرستادن خواروبار بود، مجروح شد. مجروح پس از اعزام به بیمارستان بهبودی حاصل نمود.

عملیات موفقیت آمیز ۲۳ اردیبهشت ۵۹ از سه محور

سرانجام در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۹ با هماهنگی که با جناب سرگرد صیاد شیرازی- که همان اوایل اردیبهشت ماه با تعدادی از برادران ارتش و سپاه به سندانج آمده بود- به عمل آمد، طرح محاصره شهر از محورهای مختلف به اجرا درآمد. من، برادر رحیم صفوی و جناب سرگرد صیاد شیرازی همراه با نیروهای خود از سه محور متفاوت به سوی شهر به حرکت درآمدیم.

برادر صفوی به همراه دیگر نیروهای سپاه از محور شرق عمل کردند که ابتدای این محور از بیمارستانی که در شرق سنندج قرار داشت، شروع می‌شد تا تقریباً بازار سنندج و قسمت‌هایی از شمال شرقی شهر به کوه «سیه رش» در محور دوم هم، جناب سرگرد صیاد شیرازی به همراه نیروهای هواپرد شیراز که توسط هلی‌کوپتر در قسمت جنوب غربی سنندج در ارتفاعات «آبیدر» پیاده شده بودند، وارد عمل شدند تا از آنجا خودشان را به شرق سنندج برسانند.

سومین محوری که کار پاک‌سازی عناصر ضد انقلاب را از آنجا آغاز کردیم، محور فرودگاه تا ساختمان تلویزیون و محور مخابرات تا میدان اقبال سنندج بود که به خاطر دو محور بودن این عملیات، ستون ما هم به دو قسمت کاملاً مستقل تقسیم شد. به این ترتیب که در ابتدای کار، می‌بایستی عده‌ای از نیروهای خودم را به همراه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که به ستون ما ملحق شده بودند، به فرماندهی سروان متولی از فرودگاه تا تلویزیون هدایت می‌کردم و از آنجا به بعد هم، خودم به همراه عده‌ای از نیروها به سوی ساختمان مخابرات و میدان اقبال حرکت می‌کردم. با حرکت این سه ستون در شهر، ضدانقلاب بتدریج متوجه این مسئله شد که قسمت‌های عمده سنندج، با کمترین تلفاتی رفته رفته به دست نیروهای ما سقوط می‌کند، به همین دلیل شبانه شهر را ترک کرد تا در زمانی مناسب، ضربه خود را به نیروهای ما وارد کند.

بالاخره با همت رزمندگان اسلام، شهر بدون هیچ‌گونه مقاومتی، پس از ۲۳ روز که در کنترل ضدانقلاب بود، به دست دلیر مردان ارتش اسلام آزاد گردید.

پس از آزاد شدن شهر سنندج از دست ضدانقلاب، لازم بود مناطق حساسی، هم‌چون استانداری، رادیو و تلویزیون، شهرداری و سایر ادارات دولتی دیگر که برخی از کارکنان آنها به گروهک‌ها پیوسته بودند، به وسیله

پرسنل مخلص و طرفدار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران اداره شود. به همین دلیل در ابتدای این حرکت انقلابی، آقای ایزدی^۱ - فرمانده بعدی نیروی زمینی سپاه - به عنوان مسئول مخابرات استان و مسئولیت شهرداری سنندج به عهده جناب سرگرد دانشمند^۲ واگذار گردید و در کنار آنها آقای مهرآسا و آقای مظفری به عنوان استاندار و معاون استانداری منصوب شدند؛ اداره بهداشت و بهزیستی را هم یکی از پزشکان لشکر ۲۸ به عهده گرفت و در نهایت اداره فرودگاه به عهده گردان ما - گد ۱۵۵ پیاده - گذاشته شد.

۱. سردار سرتیپ مصطفی ایزدی هم‌اکنون -زمان نگارش- یکی از معاونان ستاد کل نیروهای مسلح می‌باشد.

۲. سرگرد حسین دانشمند از پرسنل لشکر ۲۸ پیاده سنندج بود.



چگونگی اجرای عملیات سپاه پاسداران انقلاب

اسلامی همدان

خاطرات سرتیپ ۲ پاسدار طائفه نوروز^۱

بعد از صدور فرمان بسیج حضرت امام (ره) در رابطه محاصره پاوه و موفقیت نسبی رزمندگان اسلام که به یاری پروردگار می‌رفت تا به تمام و کمال برسد، اعزام هیئت حُسن نیت، مشکل بسیاری برای نظام جمهوری اسلامی ایران به وجود آورد. ضدانقلابی که در شُرف نابودی کامل قرار داشت، فرصت یافت تا دوباره خود را سازماندهی کرده و تقویت نماید. به طوری که در بسیاری از مناطق آزاد شده، مخصوصاً در سنج که مرکز فعالیت‌های آنها به حساب می‌آمد، بار دیگر تلاش مذبحانه خود را آغاز کردند.

از تهران به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همدان دستور داده شد در سه نقطه مهم استان «پایگاه نوژه»^۲، «ماهواره اسدآباد» و بالاخره در منطقه «بیجار» که ضدانقلاب فعالیت گسترده‌ای را شروع کرده بود امنیت برقرار نماید. گرچه سپاه قروه امنیت لازم را برقرار نموده بود، لیکن به دنبال ابلاغ این دستور، سپاه همدان نیز واحدی را به منطقه مذکور اعزام نمود، پرسنل

۱. نامبرده فرمانده سپاه پاسداران همدان بود که بعدها در جنگ تحمیلی به اسارت دشمن در آمد و پس از ۱۰ سال به میهن بازگشت.

۲. پایگاه سوم شکاری نه‌جا در مجاورت کیودر آهنگ استان همدان که به نام «سرگرد شهید نوژه» نامگذاری شده است.

این واحد تا آنجا که در توان داشتند از پایگاه نوژه و «سایت سوباشی»^۳ که بسیار هم حساس بودند، مراقبت می کردند.

درگیری در قروه

یک روز دو واحد مستقر در قروه با ضدانقلاب درگیر شدند و تعدادی از برادران شهید شدند. به دنبال این ماجرا دو واحد دیگر از طرف سپاه همدان به منطقه اعزام شدند و خوشبختانه این برادران توانستند با سرعتی چشم گیر مسافت از قروه تا دهکلان را جلو ببرند و با یک یورش منطقه را پاک سازی کنند.

از تهران دستور جدیدی مبنی بر ادامه عملیات صادر شد

به دنبال بروز اغتشاش و درگیری در منطقه، از تهران به ما ابلاغ شد تا در دهکلان مستقر شویم و پس از هماهنگی های لازم، همراه با تیپ ۳ زرهی همدان، عملیات را ادامه دهیم. در اجرای دستور مذکور در منطقه دهکلان استقرار یافتیم. تیپ یاد شده مقدمات کار را انجام داد و در منطقه دهکلان اردو زد. یک روز جناب سرگرد صیاد شیرازی برای هماهنگی های لازم و فرماندهی و هدایت عملیات وارد منطقه شد. ایشان بلافاصله پس از ورود، هماهنگی های لازم را بین دو نیروی ارتش و سپاه حاضر در منطقه به وجود آورد. این عمل نقطه عطفی بود برای عملیات گردنه صلوات آباد که با عملیات هلی برن، سه گروه از برادران سپاه و یازده گروه از برادران ارتش، در ارتفاعات گردنه مذکور آغاز گردید که با آزاد سازی شهر سندج خاتمه یافت.

۳. روستای سوباشی در فاصله ۴۰ کیلومتری پایگاه نوژه.

چگونگی عملیات آزاد سازی گردنه صلوات آباد

خاطرات سرتیپ پاسدار حسین همدانی^۱

در سال ۱۳۵۹ به دنبال ناامنی‌های مناطق کردستان و هم‌مرز بودن استان همدان با کردستان، ضدانقلاب از سه معبر مجاور استان همدان برای گسترش دامنه فعالیت خود استفاده می‌کرد، اول نیرویی به استعداد ۱۵۰ نفر از معبر غرب و شمال سقز به طرف ماهواره اسدآباد، دوم تصرف گردنه صلوات آباد که ما از آن محور برای پشتیبانی بخشی از نیروهایی که در مناطق کردستان حضور داشتند، استفاده می‌کردیم - اشغال شهرستان دهکلان و پیش‌روی تا حدود سه کیلومتری شهرستان قروه نیز از همین محور انجام شده بود - سوم محور همدان - قروه که اقدام در این محور، واکنش مناسبی را از جانب رزمندگان اسلام طلب می‌کرد.

اولین واکنش سپاه پاسداران همدان در مقابل ضدانقلاب

به دنبال گسترش دامنه تحرکات ضدانقلاب و هیاهویی که به راه انداخته بود، سپاه پاسداران همدان با دریافت مأموریت و اعزام سه واحد و به سه محور مذکور، تقریباً اولین اقدام عملیاتی خود را شروع کرد. بعد از اعزام، با عملکرد ضعیف «هیئت حسن‌نیت» در کردستان، ضدانقلاب تحریک شد و اقدامات مذبوحانه‌ای را آغاز کرد، حتی به «رادار سوباشی» پایگاه نوژه حمله کرد. ما با دریافت اطلاعات و اخبار لازم، خود را ملزم به رویارویی با ضدانقلاب دیدیم و نیروهایمان را وارد میدان عمل کرده و با ضدانقلاب درگیر

۱. برادر حسین همدانی یکی از رزمندگان نیروهای عملیات سپاه پاسداران همدان بود.

شدیم. سپاه همدان اولین گروه از شهدای عزیز خود را نظیر: برادر «عزتی» و برادر «پورمحمود» در این ناحیه تقدیم انقلاب اسلامی نمود.

نیروی هوایی پایگاه نوژه به کمک ما آمد

چون اطلاعات و اخبار واصله، حکایت از فعالیت دشمن برای انهدام رادار سوباشی داشت، لذا واحدهای ما با پشتیبانی هوایی پایگاه نوژه که با کسب مجوز از شورای عالی دفاع صورت می گرفت، توانستند تقریباً در مدت ۲۴ ساعت، جاده بین قروه و دهکلان را پاک سازی نموده و پاسگاه ژاندارمری را که در دست ضدانقلاب بود تصرف نمایند. در نتیجه نقشه و توطئه آنها نقش بر آب شد. برابر دستوری که دریافت نمودیم، عملیات را متوقف کردیم، زیرا در همان موقع، شهر سندج و چند واحد نظامی ما کاملاً در محاصره ضدانقلاب بود و باید برای حل آن مشکل، اقدامی به عمل می آمد.

مهمات در کوله پشتی به جای جیره اضطراری

پس از اعزام جناب سرگرد صیاد شیرازی از مرکز، حدود یک هفته به شناسایی از منطقه و جمع آوری اطلاعات پرداختیم، سپس هماهنگی های لازم را برای یک سازمان رزمی انجام دادیم، مدتی را نیز برای آموزش پرسنل صرف کردیم، در آن زمان گرچه تجربه و دانش نظامی زیادی نداشتیم، ولی عشق و علاقه زیاد برادران، کمبود دانش نظامی را جبران می کرد.

شب قبل از عملیات، وسایل را جمع آوری کردیم و کوله پشتی ها را آماده نمودیم. هنگامی که جیره جنگی ۲۴ ساعته را بر می داشتیم، شهید «شاه حسینی» گفت: نه، این ها را بگذارید کنار و تا آنجا که می شود فشنگ و مهمات بردارید.

اجرای عملیات صلوات آباد

عملیات پاکسازی گردنه صلوات آباد را با هلی‌برن ۱۴ گروه از ارتش و سپاه در سمت راست گردنه مذکور شروع کردیم، دشمن همه نیروهای خود را بسیج کرده بود و حدود ۱۵۰ تا ۱۶۰ نفر از آنها را در ارتفاعات مشرف به معبر تنگ و سخت گردنه صلوات آباد مستقر ساخته بود، به طوری که تمام امید ضدانقلاب در همان نقطه خلاصه می‌شد، گروه دوم هلی‌برن ما بودیم که برادر عزیز شهید شاه حسینی مسئولیت آن را به عهده داشت.

اولین عملیات خود را با ارتش و با شعار وحدت شروع کردیم

اولین عملیات ما با شعار وحدت و ترکیب مقدس ارتش و سپاه، با هلی‌برن، بر روی ارتفاعات آغاز شد، دقیقاً هم‌پای هم و با شور و حال خاصی پیش‌روی می‌کردیم. مردم بی‌گناه سنج که در دست ضدانقلاب اسیر بودند و به ما پیام دادند که ما منتظر شما هستیم. ابتدا می‌بایستی گردنه را پاکسازی می‌کردیم. تحقق این امر آرزوی ما بود. خاطرم هست که با شهید شاه حسینی، قسم یاد کردیم و تصمیم گرفتیم که حتماً به خواسته آنها لبیک بگوییم و به آن جامه عمل بپوشانیم. از خط الرأس نظامی ارتفاعات تا نقطه مشرف به تنگه صلوات آباد به پیش‌روی خود ادامه دادیم. روی قله چهارم بود که عوامل تأمینی دشمن، واکنش نشان دادند و تیراندازی را شروع کردند. چون دشمن بر ما تسلط داشت، از سمت چپ ارتفاع یک مقدار جلو آمدیم، عمده قوای دشمن نیز در بالای تنگه بود و از همانجا شروع به تیراندازی کردند.

عقب‌نشینی ضدانقلاب با دیدن ستون زرهی و خودرویی ما

هنگامی که ما شروع به تیراندازی کردیم و ضدانقلابیون ستون زرهی و خودرویی ما را دیدند، عقب‌نشینی را آغاز کردند، لیکن ما زیر دید و تیر مستقیم و شدید «تفنگ‌های قناسه» و دوربین دار آنها قرار داشتیم. یکی دوبار برخلاف میل‌مان تصمیم گرفتیم که به عقب برگردیم، من وضعیتم بهتر بود و می‌توانستم برگردم، اما شهید شاه حسینی چند بار خواست که بلند شود، ولی به سویی تیراندازی شد و نتوانست حرکتی انجام دهد. بنابراین موضع مناسبی را انتخاب کردیم تا بتوانیم خودمان را از گلوله‌های ضدانقلاب حفظ کنیم.

سفارش شهید شاه حسینی در آخرین لحظات زندگی

به نوبت به طرف دشمن تیراندازی می‌کردیم، اما یک بار که شاه حسینی سرش را برای تیراندازی بالا آورد، همان لحظه مورد اصابت تیر دشمن قرار گرفت و دیگر حرکتی از او مشاهده نشد. دیدم شاه حسینی سرش پایین افتاده و از سر و پیشانی و گلویش خون می‌آید. یک مقدار خودم را به طرفش کشیدم تا صدایی بشنوم، چند کلمه با من صحبت کرد، سفارشش این بود که مواظب باشید و بروید جلو، دیگر تمام شده است! این برادر بزرگوار قبل از شهادتش، سفارش دیگری هم در رابطه با یکی از فرزندان داشت. پس از آن مکالمه کوتاه دیگر سخنی نگفت و برای همیشه خاموش شد و بچه‌ها که علاقه زیادی به او داشتند، به اتفاق آراء او را به عنوان نماینده خود تعیین کرده بودند، تصمیم گرفتند انتقام خون شهید «شاه حسینی» و شهید دیگری به نام «برادر جعفری» را بگیرند، لذا به طرف جلو حرکت کردیم. هر لحظه عقب‌نشینی دشمن و شلوغی ده صلوات آباد را به چشم خود می‌دیدیم. آخرین مقاومت دشمن نیز در تنگه،

خاطرات سرتیپ پاسدار حسین همدانی / ۱۴۵

شکسته شد و به یاری خداوند متعال تا پایان همان روز، عملیات آزادسازی گردنه صلوات آباد خاتمه یافت.

سرانجام سنندج پاک‌سازی شد

یک روز پس از تصرف و آزاد سازی گردنه صلوات آباد رزمندگان اسلام پیش‌روی به سمت شهر سنندج را آغاز کردند و تا پایان روز دوم، به پاک‌سازی شهر خاتمه دادند و عملاً بعد از مدت ۴۸ ساعت، با هم‌زمان خود در شهر سنندج ملاقات و دست یک‌دیگر را به گرمی فشردند.

روزشمار عملیات سنندج در خاطرات سرتیپ سید حسام هاشمی

چهارشنبه ۵۹/۲/۱۰

اول صبح سریعاً به طرف بی سیمچی نیروی هوایی رفتم و از او خواستم و التماس کردم که در مورد اعزام هواپیما و خواروبار با تهران تماس بگیرد. آن برادر عزیز هم تلاش می کرد و با همه جا تماس می گرفت و به آنها اعلام می کرد که برادران ما بر اثر نداشتن دکتر و سایر امکانات لازم در وضعیت نامناسبی قرار دارند و جانشان در خطر است. مجروحان در حال شهید شدن هستند و نسبت به اعزام امکانات و پزشک التماس می کرد. همه جواب می دادند که هواپیما در راه است و دارد می آید. مهمات توپ ۱۰۵م به پایان رسیده بود، پرسنل در مواضع، احتیاج به مهمات و سایر نیازمندی های لازم داشتند. من به طور مرتب مهمات و سایر وسایل و نیازمندی ها را آماده می کردم و برای کمک به سایر برادرانم می فرستادم تا آنها بتوانند به نحو مطلوب مأموریت خودشان را در مصاف با ضدانقلاب انجام دهند.

باز سراغ بی سیمچی رفتم و موضوع آمدن هواپیما را پرس و جو کردم، ولیکن از هواپیما خبری نبود. همه نگران بودند، بالاخره عصر همان روز یک فروند هواپیمای سی-۱۳۰ به زمین نشست و مقداری آذوقه و مهمات با خود حمل نموده بود که ما از آنها استفاده کردیم. من بلافاصله شهدا و زخمی ها را سوار هواپیما کردم و یک نفس راحت کشیدم، ولی باز هم زخمی و شهید از جبهه نبرد با ضدانقلاب می آوردند. هنگام غروب، علی «جناب سرگرد صیاد شیرازی» به فرودگاه آمد و پس از کمی صحبت باز هم به دیدگاه رفتیم و از همان زمان دیدبانی دیدگاه به عهده من گذارده شد و برادر علی به کارهای دیگر رسیدگی می کرد. هدف ها و مختصات نقاط تیراندازی شده را از جناب

سرگرد صیاد شیرازی گرفتم. شب تا صبح هر نوع درخواست تیری که می‌شد، در صورت تشخیص تیراندازی می‌کردم. تیراندازی ضدانقلاب به وسیله سلاح کلاشینکف تا صبح روز بعد ادامه داشت.

جمعه ۱۳۵۹/۲/۱۲

امروز تقریباً هوا خوب است و تیراندازی هم کم انجام شد، ما از لحاظ مهمات کمی در مضیقه هستیم، خصوصاً گلوله خمپاره و توپ ۱۰۶ نداریم و یا کم داریم. در دیدگاه کار زیادی نداشتیم. من از فرصت استفاده کردم و به ساختمانی که مربوط به دانش‌سرای مقدماتی بود و در روز سه‌شنبه به دست قوای خودی در آمده و دارای تلفن بود، رفتم. خوشبختانه با اولین شماره که گرفتم، تماس برقرار شد. با همه اعضای خانواده صحبت کردم، مهدی - پسر - می‌گفت: بابا هرچه زودتر بیا، پس کی می‌آیی؟ مادر همسرم می‌گفت: تو را به خدا مواظب خودت باش، من دلشوره دارم... ولی حرفی را که همسرم زد، به من نیرو بخشید و خوشحال شدم و آن این بود که گفت: «مصالحه نکنید، کار را یکسره کنید و کردستان را نجات بدهید!» خدا می‌داند این روحیه و شهامت او بود که بعد از آن لحظه، نیروی جدیدی به من داد.

بعد از ظهر همین روز برادر داریوش، فرمانده گروه پیش‌مرگان کرد گفت: «می‌خواهیم تپه منبع آباد و بیمارستان را بگیریم، مواظب باش»، خوشبختانه بدون درگیری تپه را گرفتند و ۱ جساد شهدایی را که حدود ۷ نفر بودند و در آنجا شهید شده بودند، تخلیه گردید. سپس یک نیروی ۱۰۰ نفری جهت محافظت تپه، از گروه رضاییه به آنجا اعزام داشتیم. چون هنگام غروب بود و این گروه هم آموزش زیاد نداشت، فرمانده گروه، مرتب پشت بی‌سیم اظهار می‌داشت که برای ما نیروی و مهمات و ... بفرستید، به کمک ما بشتابید، ما را

تقویت کنید، وگرنه ما تپه را رها خواهیم کرد، زیرا تعدادی تک تیرانداز از عناصر ضدانقلاب به سوی آنها تیراندازی می کردند. به فرمانده گروه گفتم تا کشته شدن آخرین نفر از افرادتان، حق ترک از موضع را نخواهید داشت، باید بمانید و مقاومت کنید، ولی من برای شما کمک می فرستم. حجم آتش را افزایش خواهم داد. روی همین اصل تا صبح، اطراف تپه را با گلوله های روشن کننده و سوختار، زیر آتش گرفتیم تا روز بعد تحکیم موضع نمائیم.

شنبه ۱۳/۲/۱۳۵۹

امروز صبح که از خواب بیدار شدیم، آگاه شدیم که دولت، به مدت ۸ ساعت آتش بس داده تا مردم بتوانند شهر را ترک کنند و یا به پادگان پناهنده شوند. قضیه و جریان آتش بس بدین قرار بود:

از طرف سران دموکرات با تهران تماس گرفته شد. احتمالاً با «فروهر» ارتباط برقرار کرده بودند. از طرف دفتر «بنی صدر» ریاست جمهوری با فرمانده لشکر ارتباط برقرار گردیده بود و این گونه دستور صادر شد که به منظور جمع آوری اجساد طرفین و خارج شدن مردم از شهر، یک روز آتش بس اعلام می گردد. این پیشنهاد بلافاصله از طرف ما، در بدو امر مورد قبول واقع گردید. زیرا که تعدادی از رزمندگان اسلام، ۵ الی ۶ روز پیکر مطهرشان در مواضع مانده بود که در برخی مواضع ما خود شاهد آن بودیم.

قرار بر این شد که طرفین تیراندازی را قطع کنند تا آمبولانس ها بتوانند اجساد کشته شدگان و شهدا را جمع کنند. آمبولانس ها به حرکت افتادند و شهدا را جمع آوری نمودند، یکی از پرسنل که به بالای تپه رفته بود، می گفت ما سنگرهای آنها را در دامنه غربی تپه و حتی بعضی از افراد

مسلح آنها را دیدیم. این فرصت خوبی بود، چون کسی جرأت نمی کرد این اجساد را جمع آوری نماید، ضمن اینکه بوی تعفن شهر را آلوده کرده بود. از اتفاقات عجیب این روز یکی این بود که تیم پزشکی مرکب از مرد و زن و یکی دو نفر دیگر از طرف کرمانشاه از جاده فرودگاه وارد شدند و اجازه ورود به شهر را از ما خواستند. رزمندگان گفتند که ما زخمی داریم و به ما کمک کنید. گفتند: «ما برای کمک دموکرات و فدایی آمده ایم، وقت نداریم، می خواهیم برویم به آنها کمک کنیم»، رزمندگان هم جواب دادند که ما تأمین شما را نمی توانیم برقرار کنیم، در جواب گفتند: «شما اجازه بدهید، ما خودمان وارد شهر می شویم»، اجازه گرفتند، وارد شهر شدند، ولی به سوی آنها تیراندازی شد. دیگر نفهمیدم سرنوشت آنها چه شد و به کجا انجامید. ضمناً چند روز قبل نیز همین اتفاق افتاده بود، آنها یک گروه پزشکی از عناصر خودشان، مرکب از یک دکتر زن و یک دکتر مرد و راننده و بهیار را کشته بودند.

ساعت ۴، مهلت آتش بس تمام شد و دوباره تیراندازی ها شروع گردید، ولی این فرصت ۸ ساعته برای آنها بسیار مناسب بود، چون می توانستند دوباره تجدید سازمان کنند و مهمات و زاغه های خودشان را جابه جا نمایند. شب تیراندازی شدیدی از جانب آنها و ما در گرفت تبادل آتش سنگین بود. اکثر تیراندازی ها روی دیدگاه بود، ولی خوشبختانه موقعیت دیدگاه بسیار مناسب بود. از پایین، تیر کشیده بر روی آن مشکل بود، مگر خمپاره که خوشبختانه، ضدانقلاب در رابطه با این نوع مهمات، سخت در مضيقه می باشد.

یکشنبه ۵۹/۲/۱۴

امروز یکمین سالروز تولد پسر «هادی» می‌باشد، من تلفنی تولدش را تبریک گفتم و در ادامه گفتم: «خیلی دلم می‌خواست نزد تو می‌بودم، ولی بدان چون در راه خدا هستم، همیشه در فکر تو خواهم بود.» امروز صبح چند هدفی در اطراف و داخل شهر را زیر آتش گرفتیم و یکی دو مورد از هدف‌ها را نیز با تفنگ ۱۰۶ مم مورد اصابت قرار دادیم. ضمناً در همین روز یک گروه را جهت پاک‌سازی منازل مسکونی که در اطراف ما قرار داشت فرستادیم. ما نمی‌دانستیم که شب‌ها از داخل این خانه‌ها و یا از داخل جنگل به سوی رزمندگان ما تیراندازی می‌کنند، لذا آنها رفتند و یک بررسی مختصری کردند و برگشتند. «برادر داریوش» به دیدگاه آمد و تعدادی گلوله خمپاره و آر-پی-جی-۷ به سوی هدف‌ها در شهر تیراندازی نمود. قرار شد که به تپه مقابل یعنی تپه منبع آب برود، چون شب قبل بچه‌ها- رزمندگان- آنجا خیلی ترسیده بودند، ضمناً در روز، من به «برادر محمد» که با بی‌سیم تمام شبکه‌ها را کنترل می‌کرد، کمک کردم- البته اگر کمکی از دستم بر آید- ضمن اینکه مسئولیت کنترل آتش را هم در اختیار داشتم. طبق روال هر روز «برادر داریوش» در هنگام غروب به دیدگاه آمد، چون «برادر داریوش» فردی بومی است، همه جای شهر را می‌شناسد. تاریکی شب تیراندازی شروع شد. ما هم با گلوله روشن کننده منطقه را روشن و سپس با تیربار و گلوله توپ و خمپاره به نقاط مشکوک تیراندازی می‌کردیم.

در این شب، دموکرات، فدایی و کومله در شهر به راه افتادند و با صدای بلندگو شعار می‌دادند: «ما خواستار کردستان آزاد هستیم، روحیه ارتش و سپاه ضعیف شده و آنها از ترس تیراندازی می‌کنند، ما کردستان خودمختار می‌خواهیم و کردستان باید آزاد گردد...» ولی از دور چنان به نظر می‌رسید که

فقط افراد خودشان هستند و مردم بیچاره همه به زیرزمین‌ها پناه برده و جرأت حرکت در خیابان را نداشتند، چه برسد به اینکه در تظاهرات شرکت کنند.

دوشنبه ۵۹/۲/۱۵

امروز صبح ساعت ۵:۳۰ صدای تیراندازی قطع شد و ما هنوز در حالت خواب بودیم که خبر دادند از گروه مقابل ما یعنی گروه «برادر علی»- جناب سرگرد صیاد شیرازی- یک نفر تیرخورده، از ما درخواست خودرو کردند. بلافاصله خودرو آماده را به آنجا فرستادیم، ولی متأسفانه معلوم شد که برادر پاسدار شهید شده است. جریان بدین ترتیب بود که وی صبح زود، به قصد انجام فرایض مذهبی- خواندن نماز- و وضو ساختن از سنگر خود خارج شد که مورد اصابت گلوله ضدانقلاب قرار گرفت و از ناحیه سر مجروح و شهید شد. حدود ساعت ۹:۰۰ صبح «برادر رحیم»- رحیم صفوی- فرمانده عملیات، برای سرکشی گروه «علی» که در پایین دره قرار داشتند، نزد ایشان می‌روند، هنوز ۲۰۰ متر مانده بود به رزمندگان اسلام برسد که به سوی خودروی او تیراندازی شد و آنها بلافاصله به ساختمان خرابه‌ای که در نزدیکی آنجا بود پناه بردند و سنگر گرفتند، ولی مهاجمان از دو طرف آنها را زیر آتش گرفتند. در این موقع ما که از دیدگاه مسلط بودیم و هم‌چنین از تپه مقابل منبع آب که رزمندگان خودمان در آنجا حضور داشتند، به یاری برادر رحیم شتافتیم و با گشودن آتش تیربار و توپ ۱۰۶ مم و خمپاره، به هر طریقی که بود، برادر رحیم و همراهان او و یک خودرو دیگر را نجات دادیم.

بعدازظهر، باران و باد شدیدی درگرفت و رزمندگان به سنگرهای خود رفتند، اما وقتی که هوا تاریک شد، مجدداً تیراندازی آغاز گردید. امشب اکثر تیراندازی‌ها به سوی دیدگاه است، به‌طوری که ما صدای عبور گلوله را از

بالای سرمان کاملاً احساس می‌کردیم و چون از یک طرف صدای گلوله و از طرف دیگر باران که قبلاً چادر ما را که وسط حوض قرار داشت، خیس کرده بود، ما به ساختمان رفتیم= من و برادر بی‌سیم‌چی محمد- حدود ساعت ۲۳ بود که اطلاع یافتیم یکی از برادران پاسدار، اعزامی از ارومیه در تپه مقابل تپه منبع آب، شهید شده است. به برادران این شهید که در فاصله ۱۰۰ متری بیمارستان، پاسداری می‌داد، خبر دادند که برادرت تیرخورده، به بالای تپه بیایید و او در پاسخ گفت: «داریوش تو از جانب من آنجا باش و هرکاری میتوانی برایش انجام بده، من سنگرم را ترک نمی‌کنم.» این جمله برادر پاسدار همه ما را منقلب نمود: خدایا تو خود شاهی و بین که این بچه‌ها- رزمندگان- دارای چه روحیه‌ای هستند، پس پیروشان کن! جمله این برادر پاسدار همه کسانی را که آن را شنیده بودند، لرزاند و آنها را در کارشان مصمم و استوارتر ساخت.

سه‌شنبه ۵۹/۲/۱۶

چون شب قبل تیراندازی زیادی شده بود و من تا ساعت ۵:۳۰ صبح بیدار بودم، صبح که صدای تیراندازی قطع شد تا ساعت ۱۱:۰۰ خوابیدم، در این فاصله زمانی اتفاق مهمی رخ نداده است.

خبرهایی از شهر می‌رسید که احزاب و گروه‌های غیرقانونی مردم را در فشار قرار داده‌اند و کسی جرأت خارج شدن از خانه‌اش را ندارد، ضمناً خبر رسید یک زن بیچاره از خانه‌اش خارج شد تا مقداری آب از خانه همسایه تهیه کند، ولی با تیراندازی که به سویش شده بود، زخمی گردید. ما خبرهای زیادی از مرکز شهر نداریم و معلوم نیست که بر سر این مردم بیچاره چه می‌گذرد و وضعيتشان چگونه است.

بعد از صرف ناهار و پس از گذشت بیش از یک هفته، برای استحمام به ساختمانی که جدیداً رزمندگان آن را تصرف کرده بودند و حمامش مرمت شده و آماده به کار بود رفتم، حمام جالبی بود، وان هم داشت، من هم خیلی کثیف و چرکی بودم، این استحمام روح تازه‌ای به من بخشید- ساختمان مورد بحث ساختمان پیشاهنگی بود- سپس به دیدگاه برگشتم و تا عصر، باز، گاهگاهی از من در خواست تیر می‌شد که به وسیله توپخانه اجرا می‌شد، البته بیشتر در خارج از شهر یعنی همان جاده حسن آباد بوده است.

ساعت ۱۷:۳۰ سرپرست گروه‌ها و گردان‌های سپاه در مرکز ستاد سپاه در ساختمانی که در قسمت جنوبی قرار داشت، جمع شدند و ابتدا «برادر رحیم» وضعیت را تشریح و مسائلی را که با آن روبه‌رو هستیم، بیان داشت، سپس هر یک از رزمندگان اظهار نظر کردند، چون تعداد زیاد بودند، اغلب بحث‌ها نتیجه‌ای گرفته نمی‌شد، بعضی مواقع می‌گفتند: پس چرا ارتش و نیروی هوایی عمل نمی‌کنند؟ چرا فانتوم نمی‌آید بمباران کند؟ خلاصه اینکه از وضع فعلی خسته شده بودند و هر کسی حرفی می‌زد، یکی از بچه‌ها گفت: درد ما، نداشتن مدیریت و خصوصاً انضباط می‌باشد، پرسنل انضباط ندارند و خودسر کار می‌کنند. سپس نوبت به من رسید، من هم ابتدا به آنها گفتم: تا زمانی که شما چشمتان منتظر کس دیگری باشد، نتیجه نخواهید گرفت، ضمناً مقدمات نیروی هوایی و اصولاً کاربرد فانتوم و اینکه اگر فانتوم در اینجا بیاید و دیوار صوتی را بشکند، فایده‌ای نخواهد داشت، جز آنکه تعدادی بچه‌های کوچک و زنان حامله و پیرمرد بترسند و یا از بین بروند، تازه ممکن است آنها با ضد هوایی که دارند، فانتوم ما را مثل دو فروند هلی‌کوپتر که زدند، بزنند، آن وقت شما چه خواهید گفت؟ خلاصه اینکه شما یا باید صبر کنید تا برادر علی-جناب سرگرد علی صیاد شیرازی- که

برای آوردن آن ستون رفته است برگردد و یا اینکه هدف‌هایی واسطه‌ای برای خودتان انتخاب کنید و روزانه با تصرف این هدف‌ها، کارتان را پیشرفت بدهید. ضمناً در مورد پاک‌سازی و کمین که خیلی مهم است، نکاتی تذکر داده شد. سپس در پایان از کلیه برادران خواهش شد که امشب حتی برای دو ساعت هم که شده از تیراندازی بیهوده جلوگیری کنند، اصولاً کسی تیراندازی نکند و اگر دشمن جرأت داشت نزدیک بشود، آن وقت موضعش را تشخیص بدهید و زیر آتش بگیرید. سپس یکی دو نفر دیگر نیز صحبت کردند و جلسه پایان یافت و ما به دیدگاه برگشتیم. بعد از تاریک شدن هوا، دشمن باز برنامه هر شبش را تکرار کرد، اما بچه‌ها مراعات کردند و پاسخ ندادند و چون آنها وضع را بدین طریق دیدند، بیش از هر شب دیگر شروع به تیراندازی کردند، ولی ما با گلوله روشن‌کننده منطقه را روشن ساختیم و فعالیت آنها را خنثی نمودیم، در نتیجه مصرف مهمات ما به نسبت بسیار زیادی تقلیل پیدا کرد.

چهارشنبه ۵۹/۲/۱۷

به علت اینکه شب قبل تا ساعت ۵:۳۰ صبح یعنی بعد از نماز صبح بیدار بودم، تا ساعت ۸:۰۰ صبح خوابیدم، ساعت ۸:۰۰ صبح بعد از بیدار شدن و صرف صبحانه به ساختمانی به نام خانه پیشاهنگی که در دست رزمندگان خودمان است رفتم و در آنجا لباسهایم را شستم و با برادرانی که جدیداً از سپاه پاسداران تهران آمده بودند، آشنا شدم. این‌ها درجه‌داران گارد جاویدان سابق بودند که به فرمان امام پادگان را ترک گفته و بعد از انقلاب همواره، حفاظت امام و شخصیت‌ها با آنها بود، سرپرست این گروه شخصی به نام «استوار مصطفوی» است، آدم جالب و دوست داشتنی است، در

درگیری‌های بعد از انقلاب شرکت کرده، متخصص خمپاره‌انداز و تیربار کالیبر ۵۰ و تیربار ژ-۳ می‌باشد. رزمندگان می‌گویند که ایشان با تیربار کالیبر ۵۰ روی دکمه رگبار حتی اسم افراد را روی دامنه ارتفاع می‌نویسد.

مقداری با این رزمندگان صحبت کردیم و آنها را از وضع سندج و جریاناتی که وجود دارد، توجیه کردیم، سپس به دیدگاه برگشتم. رفت و آمدهای مشکوکی را که دیده می‌شد به وسیله تیربار و گاهی اوقات به وسیله توپ تیراندازی می‌کردیم. حدود ساعت ۱۳- یک بعدازظهر- از طرف رادیو و تلویزیون برای مصاحبه به دیدگاه آمدند، ابتدا یک مصاحبه یک ربعی با من داشتند و پرسش‌های زیادی نمودند که همگی مشروحاً جواب داده شد، منتهی خبرنگار در ابتدای امر گفت: برادر از دولت گذشته و اشتباهات آن چیزی نگویند، چون نوارها قیچی خواهد شد، ولی به نظر من که مقصر اصلی مسئله همان اعضای «حسن نیت» بودند که موجب بیرون رفتن پاسداران و میدان دادن به ضداقلاب گردیدند، ولی متأسفانه در این مورد مشروحاً بحث نشد. بعد از ظهر مسئله مهمی رخ نداد. به رزمندگان گفتم استراحت کنید، چون شب را باید بیدار باشند. هنگام غروب، به محض تاریکی شب و طبق معمول هر شب، مجدداً تیراندازی با کلاشینکف از جانب ضداقلاب آغاز شد، اما رزمندگان با نصایحی که به آنها کرده بودیم و تجاربی که در عرض چند شب به دست آورده بودند، دیگر کمتر تیراندازی می‌کردند.

پنج‌شنبه ۵۹/۲/۱۸

دیشب را با اکثر رزمندگان برای سحری بیدار بودیم و سحری خوردیم و امروز را که روز پنج‌شنبه است، هم به‌عنوان روزه خودسازی دستور حضرت امام و هم به عنوان اینکه گلوله‌هایی که از جانب ما تیراندازی

می‌شود، روی سر مردم بی‌گناه نریزد، اعلام روزه نمودیم، هنگام اذان صبح رزمندگان پس از گفتن اذان، شعار وحدت سر دادند.

پس از اجرای نماز صبح خواستیم چند لحظه استراحت نماییم که متوجه صدای انفجار در اطراف مسجد شدیم و بی‌سیم‌چی مسجد گزارش داد که به سوی ما تیراندازی شده و ما زیر آتش دشمن قرار گرفتیم و زخمی داده‌ایم. بلافاصله وسیله (خودرو) بفرستید. خودرو آماده را به طرف مسجد روانه کردیم و سپس روی منازل مشکوک و مواضع احتمالی، آتش خمپاره و توپخانه را گشودیم و مدتی روی آن مواضع آتش داشتیم، متأسفانه خبر دادند یکی از برادران پاسدار شهید و یک نفر دیگر زخمی گردیده است. ابتدا اعلام داشتند که ما را با خمپاره و سپس گفتند با آر پی جی ۷ به ما حمله شد، ولی پس از بررسی مشخص گردید که با مواد منفجره تی ان تی ساختمان مسجد را منفجر نمودند و معلوم گردید که برادران پاسدار غفلت کرده‌اند و یا خواب بوده‌اند و ضدانقلاب از این غفلت استفاده کرده و تا نزدیک ساختمان جلو آمده و این مصیبت را به بار آوردند. یک مسئله‌ای که زیاد مرا رنج می‌دهد و با اینکه این پرسنل سپاه واقعاً جانباخته و برای شهید شدن آماده‌اند، ولی انضباط ندارند، کمتر تابع مقررات هستند و همین امر نیز لطمه بزرگی به آنها می‌زند.

ساعت ۹:۳۰ خبر دادند که فعالیت‌هایی در اطراف جاده سقز مشاهده می‌شود. روی آن نقاط درخواست تیراندازی با توپخانه کردم. چند گلوله توپ تیراندازی کردیم که دیدیم دود غلیظی بلند شد، گویا تانکر سوخت و یا منبع گازوئیل آنها را منهدم نمودیم، تیراندازی پراکنده‌ای داشتیم تا ساعت ۱۱:۳۰ ضدانقلاب چهار گلوله روی تپه روبه‌روی ما (منبع آب) تیراندازی کرد، خیلی خطرناک بود، اما خدا با ما بود که تلفات و زخمی نداشتیم.

چندین بار سعی کردم با برادر علی (جناب سرگرد صیاد شیرازی) که نیروی اعزامی از همدان را می‌خواهد وارد شهر کند، تماس برقرار کنیم، ولی متأسفانه تا این ساعت موفق نشدیم، نمی‌دانیم آنها تا کجا پیشروی کرده‌اند. ضدانقلاب، باند فرانکس ما را پیدا کرده است و گاهگاهی وارد شبکه ما می‌شود و مزاحمت‌های ارتباطی ایجاد می‌نماید.

ساعت ۱۸:۰۰ - شش غروب - خبر دادند که نیروی کمکی ارتش رسید. بچه‌ها خیلی خوشحال شدند و بعد از نیم ساعت، تانک‌های ارتش وارد شدند. «برادر داریوش» فرمانده پیشمرگان به میمنت وارد شدن نیروهای ارتش، یک گلوله منور - روشن کننده - تیراندازی کرد و سپس خودش با یک گروه به استقبال آنها رفت و ارتباط ما با نیروی کمکی ارتش که از همدان آمده بودند، برقرار گردید. ساعت ۸:۴۵ هنگام افطار، برادر علی (جناب سرگرد صیاد شیرازی) با تعدادی از دوستان دیگر به ما پیوستند و چگونگی حرکت ستون را گفت. ضمناً در یکی از گردان‌های ستون اعزامی، درگیری داشتند که دو نفر شهید و چند نفر مجروح شده بودند. امشب وضعیت جبهه تقریباً آرام است و کمتر صدای تیراندازی می‌آید و فقط یک نفر تک تیرانداز کلاشینکف دشمن، از سمت شرق محل استقرار ما گاهگاهی تیراندازی می‌کند. به رزمندگان گفتم جوابش را ندهید، فقط دقت کنید تا وضع او کشف شود. این نفر هر شب کارش این است که با تک تیراندازی، فقط اعصاب رزمندگان ما را خرد کند!

امروز خیلی تلاش کردم تا به هر طریقی شده با تهران تماس تلفنی برقرار کنم، ولی متأسفانه یک ساختمانی که در دست ما بود و تلفن داشت، تلفنش را قطع کرده بودند.

جمعه ۵۹/۲/۱۹

ساعت ۷ صبح است، اخبار راجع به انتخابات صحبت می‌کند و می‌گوید به گفته وزارت کشور، امروز در ۲۲ شهر ایران، به خاطر پاره‌ای از مسائل، انتخابات انجام نمی‌شود. خوب طبعاً سنندج در سرلوحه این شهرها است، اما چرا و تا کی باید این مردم در این وضع بمانند و آلت دست این گروهک‌ها قرار گیرند؟ شما حساب کنید امروز همه ملت ایران برای تعیین سرنوشت خود به پای صندوق‌های رأی می‌روند، ولی اینجا وضعیتی حکم‌فرما است که فکر نمی‌کنم کسی بتواند پایش را از خانه‌اش بیرون بگذارد. خدایا، بار اله‌ها، خودت شر این مفسدین را از این سرزمین بر کن.

دیشب اینجا بارانی بود و هنوز هم لکه‌های ابر دیده می‌شود، هوا بسیار مطلوب و خنک است. اصولاً هوای اینجا بسیار مناسب است و باران فراوان است، امروز جبهه آرام است.

رزمندگان مستقر در دیدگاه، گاهگاهی به من فشار می‌آورند که شما اجازه بدهید تا تپه جنوبی را بگیریم و از آنجا شهدا را تخلیه کنیم، می‌گویند پس منتظر چی هستید، چرا ساکت نشسته‌ایم؟

بعدازظهر ساعت ۱۵:۳۰ گزارش دادند که در یک ساختمان سه طبقه در شمال جایگاه، به فاصله ۲۰۰ متری ما فعالیت‌های مشکوکی دیده می‌شود، خدمه خمپاره ۱۲۰م سه گلوله تیراندازی نمودند، ولی به هدف اصلی اصابت نکرد و سپس با تفنگ ۱۰۶م دو گلوله تیراندازی کردند.

هنگام غروب اطلاع دادند که «برادر محمد» محافظ «ابوشریف» در تپه منبع آب تیر خورده و زخمی شده است. رزمندگان مجدداً با استفاده از تفنگ ۱۰۶م خمپاره انداز تیربار اجرای آتش نمودند و قسمت‌هایی را زیر آتش قرار دادند. شب دوباره چند تک تیراندازی از جانب آنها به سوی ما

صورت گرفت و رزمندگان نیز آتش را گشودند و به ما گفتند که جاده حسن آباد را زیر آتش بگیرید. با توپخانه و خمپاره‌انداز چند گلوله تا ساعت ۱:۳۰ بعد از نیمه شب اجرا کردیم. ساعت ۲۳:۰۰ یک گلوله روشن کننده تیراندازی شد که معلوم نبود از کدام قسمت این گلوله شلیک شد و یک ساختمان آتش گرفت و مدت یک و نیم ساعت در آتش می‌سوخت، ولی با همه اوضاع فکر می‌کنم که تعداد زیادی از ضدانقلابیون از تاریکی شب استفاده کرده و گریختند.

هر چه زمان می‌گذرد، حرکتی از جانب ما برای پیشروی انجام نمی‌شود. از جانب رزمندگان این سوال بیشتر تکرار می‌گردد که چرا حمله نمی‌کنید؟ چرا در جا نشسته‌اید؟ تا کی باید ساکت باشیم؟

شنبه ۵۹/۲/۲۰

امروز هوا آفتابی و گرم است. شهر و مواضع ما تا این ساعت که ۹:۴۰ می‌باشد، آرام بوده است. هیچ‌گونه حرکتی از جانب هیچ‌کدام از طرفین انجام نمی‌شود. وقتی که با دوربین به داخل شهر نگاه می‌کنی که شهر مرده است و اصلاً کوچک‌ترین حرکتی انجام نمی‌شود، گویی که سال‌هاست مردم شهر را ترک کرده‌اند.

ساعت ۱۰:۱۰ خبر رسید که گروه پاک‌سازی، شهربانی را تصرف نمود. لذا به تمام گروه‌ها اطلاع داده شد که روی شهربانی تیراندازی نکنند، چون بچه‌ها • رزمندگان اسلام- آنجا را پس گرفته‌اند.

ساعت ۱۱:۰۰ ستوان رحیمی که از دیروز صبح برای کمک من به دیدگاه آمده بود و خودش اهل قروه می‌باشد گفت: باید اطراف ده «عباس آباد» که در مقابل «تپه منبع آب» می‌باشد، زیر آتش بگیریم، چون از همین

جا بود که به ستون ارتش حمله شد. پرسنل با خمپاره انداز مشغول اجرای آتش روی آن تپه شدند. «برادر بختیاری» که یکی از برادران پاسدار می‌باشد، به دیدگاه آمد و گفت می‌توانیم چند نفر از آنها را به اسارت بگیریم و برای شما بیاوریم. رزمندگان گفتند: اگر چنین کاری را انجام بدهید، خیلی خوب خواهد بود. بلافاصله «برادر بختیاری» با گروهش به آن محل رفتند و یک خودرو را آتش زدند و یکی دو نفر از افراد مسلح گروهک کومله را کشتند، سپس یک نفر را که قصد فرار از راه رودخانه را داشت، دستگیر و اسیر کردند و به دیدگاه آوردند. هر کسی از او سوالی می‌کرد، یکی گفت: سبیلش را بزنیم، او در جواب گفت: مرا بکشید، ولی سبیلیم را نتراشید! سپس او را به زیرزمین بردند، تمام مدارکی که داشت نشان داد. معلوم گردید که راننده تاکسی می‌باشد و برادرش پاسبان. حاضر به همکاری و نشان دادن محل دوستانش نشد. برخی از رزمندگان حاضر اظهار می‌داشتند (خلاصش کنیم) اعدامش کنیم. ولی من گفتم این کار اسلامی نیست. اگر در سنگر می‌کشتیدش، درست بود، ولی حالا که اسیر شماست، باید مثل یک اسیری که حضرت علی (ع) با اسیر رفتار می‌کرد، با او رفتار بشود. تعدادی از پرسنل تصدیق کردند، سپس در اتاق زیرزمینی زندانی شد و برایش آب و غذا و آب پرتقال بردند.

مثل اینکه امروز نوبت تیراندازی روی همان تپه عباس آباد است. رزمندگان اسلام با خمپاره‌اندازها روی آن قسمت تیراندازی می‌کنند. امروز یکی از پزشکیاران قصد رفتن به کرمانشاه را داشت. شماره تلفن منزل را به او دادم که به خانه ما تلفن بزند و خبر سلامتی من را به آنان بدهد.

ساعت ۲۱ برادر رحیم به دیدگاه آمد و گفت: فردا پیش‌روی داریم و نقشه پیش‌روی را به ما نشان داد. ما هم نظریه خود و پیشنهادهای مربوطه

را که خیلی مفید بود، به او تذکر دادیم. خصوصاً گفتم: شما باید خانه‌های مسیر پیش‌روی خودتان را پاک‌سازی کنید و حتی در خانه‌های سرکوب چند نفر بگذارید که خانه‌های اطراف را زیر نظر بگیرند، چون این نفرات اجازه می‌دهند شما جلو بروید و آنگاه شما را از پشت سر، مثل دفعه قبل زیر آتش قرار می‌دهند.

شب تیراندازی شدیدی به طرف ما شد. پرسنل را که در ساختمان بودند به داخل سنگرها فرستادم. ابتدا رزمندگان اسلام تیراندازی زیادی کردند و بعد از مدتی به آنها گفتم تیراندازی نکنند تا مشخص شود از کدام جهت به ما حمله می‌شود. خلاصه اینکه تا صبح نگذاشتند ما بخوابیم. بعد از نماز صبح، حدود یک ساعت خوابیدم و بعد بیدار شدم تا عملیات را ادامه دهیم.

یک‌شنبه ۵۹/۲/۲۱

ساعت ۷:۰۰ از خواب بیدار شدم. با توپخانه تماس برقرار کرده و یک‌سری آتش با توپخانه و خمپاره‌انداز روی تپه شهدا که می‌بایستی امروز آن را می‌گرفتیم، اجرا نموده و برای هر قبضه ثبت تیر نمودم. ساعت ۸ طبق قرار و نقشه جنگی، یک گروهان از ارتش، تپه شهدا را تصرف نمود. البته بدون درگیری و نفرات خود را روی تپه مستقر نمود، در نتیجه «جاده حسن آباد» که از لحاظ سوق‌الجیشی خیلی مهم بود، به دست ما سقوط نمود و رزمندگان صلوات و تکبیر فرستادند. برادران پاسدار نیز هم‌زمان وارد عمل شده و مشغول پاک‌سازی خانه‌های اطراف مسیر پیش‌روی گردیدند و تعداد قابل ملاحظه‌ای از افراد آنها را دستگیر نمودند. ما هم با توپخانه و خمپاره‌انداز روی تپه تیراندازی می‌نمودیم. در این هنگام نمی‌دانم از کجا بود- از طرف توپخانه یا تفنگ ۱۰۶ مم تلویزیون- چند گلوله نزدیک مسجد،

آنجایی که رزمندگان مشغول اجرای آتش بودند، شلیک گردید. من در این هنگام واقعاً داشتم کلافه می‌شدم، به توپخانه و ۱۰۶ مم آتش‌بس دادم و به تمام رزمندگان گفتم دعا کنید که به خیر بگذرد که همین‌طور هم شد و از ما کسی آسیب ندید، ولیکن برابر گزارش‌های رسیده، یک بچه معصوم و یک زن مجروح گردیدند.

همان طوری که قبلاً نیز اشاره کردم، ما با خدای خود عهد بسته‌ایم که هدایت این گلوله‌ها را خودش به عهده بگیرد و بی‌گناهی کشته نشود. واقعاً از عجایب می‌باشد که چهار الی پنج گلوله در یک منطقه فرود بیاید، ولی تلفات زیادی نداشته باشد! قرار بر این بود که «برادر علی صیاد شیرازی»، یک گروهان را با هلی‌برن، روی «ارتفاعات آبیدر» مستقر و هدایت نماید که خودش عملیات را از آنجا هدایت نماید، هلی‌کوپترها کمی دیر رسیدند. در این فاصله ساعت ۷:۳۰ بود که بچه‌های ما توانستند تا پای تپه، خانه‌ها را پاک‌سازی کنند و البته گروهان هوابرد نیز توسط جناب سرگرد صیاد شیرازی به تازگی در ارتفاعات بلند آبیدر مستقر شدند. برادر رحیم گفت: ما می‌خواهیم به سوی تپه پیش‌روی کنیم و حالا آماده پیش‌روی هستیم. گفتم: برادر، پس چرا از چند لحظه قبل نگفتی تا من آتش تهیه برای تپه تپه اجرا کنم؟ اگر می‌توانی چند دقیقه صبر کن تا آتش تهیه اجرا بشود. گفت: بسیار خوب، ما صبر می‌کنیم. من به مدت ۷ دقیقه با خمپاره و توپخانه، تپه را کوبیدم، ولی بعداً معلوم شد که این‌ها فعلاً آمادگی برای پیش‌روی ندارند و هنوز مشغول پاک‌سازی می‌باشند که واقعاً اعصابم در اینجا خرد شد، چون بهترین موقع برای پیش‌روی، همان لحظه بعد از آتش تهیه است. خلاصه اینکه تا ساعت ۴/۵ بعدازظهر (۱۶:۳۰) باز ما مرتب روی تپه، آتش ایدایی داشتیم، ولی مهمات خمپاره ما دیگر رو به اتمام بود.

ساعت ۴/۵ آنها آماده پیش‌روی شدند و ما چند گلوله روی تپه انداختیم. دو گروه از پاسداران، از لابه‌لای شیارها خودشان را به دامنه تپه رساندند و سنگرها را تصرف نمودند، ولی از جانب شمال ساختمان‌های شهر به سوی آنها تیراندازی شدیدی شروع شد. به طوری که کسی جرأت بیرون آوردن سرش را از سنگر نداشت. ما هم قسمت شمال تپه را با خمپاره‌اندازها و تفنگ ۱۰۶م کوبیدیم که تفنگ ۱۰۶ ما پس از چند گلوله به علت اشتباه خدمه و نبستن درب کولاس بعد از تیراندازی، هنگام عقب نشینی از جا کنده شد و بر زمین افتاد و خدمه‌اش نیز از جیب پرت شدند. اما خوشبختانه آسیب ندیدند و فقط توپ از بین رفت.

تیراندازی مهاجمان ادامه داشت، خمپاره ما تمام شده بود. هر کس دم دستم بود، به انباری می‌فرستادم. گفتم انباردار مهمات سپاه را به اینجا بیاورند تا رسیدن مهمات، مدتی کوتاه وقفه افتاده بود، خوشبختانه از جانب هوابرد تیراندازی می‌شد. از توپخانه هم به علت اینکه من به پشت ارتفاع، دید نداشتم، دیدبانی‌اش با جناب سرگرد صیاد شیرازی بود. تیراندازی می‌شد، ولی به علت تَشَتُّت تیر و ورزیده نبودن خدمه، نمی‌شد چندان به آنها اطمینان کرد، چون، باز چند گلوله‌ای حتی در فاصله ۵۰ متری قوای خودی افتاد که خوشبختانه آسیب نرساند و ما دیگر به توپخانه آتش بس دادیم. البته تنظیم تیرش کار مشکلی بود و این را هم ناگفته نگذارم که حداکثر استفاده از توپخانه در این عملیات به عمل آمد. در مواردی ما توپخانه را به کار می‌بردیم که حتی در هیچ آیین نامه قواعد کاری آن پیش‌بینی نشده بود.

هدایت عملیات به طور کلی در دست برادر صیاد شیرازی است. مهمات رسید و اطلاع دادند که از شهربانی و ژاندارمری که در دست آنهاست، به سوی

رزمندگان تیراندازی می‌شود. دو قبضه خمپاره‌انداز را روی آنها روانه کردیم و آتش خمپاره دشمن را خاموش کردیم.

هنگام غروب یکی از رزمندگان که در سپاه به عنوان مربی آموزشی بود، مشغول رفع گیر یک قبضه تیربار ژ-۳ بود، بعد از رفع گیر خواست آن را آزمایش کند که تیربار تنظیم نبود و از دستش می‌افتد و نوار فشنگ به طور کامل تیراندازی می‌گردد، فقط خدا به ما رحم کرد، چیزی نمانده بود که تعدادی از رزمندگان را مجروح و یا مانند آبکش، سوراخ سوراخ کند. به ایشان پرخاش کردم و گفتم چرا بدون اجازه کار کردی؟ خلاصه اینکه از این نوع برنامه‌ها گاهی داریم، چون در درجه اول انضباط و بعد آموزش آنها ضعیف است.

از اتفاقات دیگر این روز، شهید شدن یکی از برادران پیشمرگ کرد بود که اتفاقاً صبح به دیدگاه آمده بود. این برادر شهید به خاطر تشابه زیادی که به «سید احمد خمینی» داشت، رزمندگان او را احمد خمینی نام گذاری کرده بودند. جریان واقعه بدین ترتیب بود که یکی از افراد دموکرات، یک نارنجک دستی را به یک پیرمرد محلی می‌دهد و ضامنش را می‌کشد و به او می‌گوید محکم نگه دارش، این داخلش چای می‌باشد، بده به دست آن پاسدار، پیرمرد نزدیک آن برادر شده و می‌گوید یک قوطی چای برای شما آوردم، تا می‌خواهد به او بدهد، نارنجک منفجر می‌شود و هر دوی آنها شهید می‌شوند و یکی دیگر از برادران پاسدار که نزدیک آنها بود، مجروح می‌گردد.

در پایان عملیات امروز که از مرکز سوال کرده بودم وضع رزمندگان چطور بوده، گفتند که فقط یک نفر زخمی داشتیم. هنگام غروب، مختصر تیراندازی از جانب شهر به طرف رزمندگان که روی تپه بودند صورت گرفت

که با تیراندازی ما و هوابرد و هم‌چنین تیراندازی از جانب پادگان، همه خاموش شدند.

امشب تنها شب تقریباً آرامی بوده است، چون شب قبل فقط یک ساعت خوابیده بودم و امروز هم فشار روحی زیادی به من وارد شده بود، خستگی محسوسی بنا به گفته رزمندگان در چهره‌ام وجود داشت که شب را در ساعت ۲۴ خوابیدم، البته چندین بار بیدار شدم و جویای اوضاع گردیدم، نسبتاً استراحت خوبی کردم. ضمناً نا گفته نماند که شب حدود ساعت ۲۱:۳۰، تعداد ۵ نفر از افراد سرگروه‌ها به دیدگاه آمدند و به کار برادر رحیم و نحوه عملیات اعتراض داشتند و می‌گفتند اصولاً گرفتن تپه چه به درد ما می‌خورد؟ شما بگویید که ما را از آنجا پایین بیاورند، من گفتم شما فرمانده دارید و عملیات طرح‌ریزی گردیده و اصولاً به من ربطی ندارد که چنین پیشنهادی و یا دستوری بدهم، گفتند ما خودمان پیش برادر رحیم می‌رویم، اصولاً به برادر رحیم چه ربطی دارد؟ ما گروه‌های خودمان را از آنجا پایین می‌آوریم و معلوم هم شد که به جزء دو گروه اول که به بالای تپه رفتند، گروه دیگر حتی برای تقویت آنها هم که شده، شب بالا نرفت، چون ساعت ۲۲:۳۰، فرمانده یکی از گروه‌هایی که در بالا مستقر بود، به دیدگاه آمد و وضعیت را تشریح کرد. یک قبضه خمپاره انداز ۶۰ م همراه آنها روانه کردیم، ولی بحمدالله تا صبح وضع آرام بود. برادر پاسدار «علی موحد دانش» فرمانده یکی از گروهان‌های گردان ۲ تهران، خودش به طور داوطلب آن شب را تا صبح در بالای تپه پیش آن دو گروه ماند و بدین ترتیب هدف مورد نظر تأمین گردید.

دوشنبه ۵۹/۲/۲۲

شب، تقریباً توانستم استراحتی بکنم، ضمناً صبح را هم بعد از نماز صبح تا ساعت ۷:۴۵، خوابیدم، امروز وضع خوب است. ما در دیدگاه مستقر هستیم. هر جا که افراد مسلحی دیده شوند و به ما گزارش شود، تیراندازی خواهیم نمود.

امروز کار چندانی نداشتیم، وضع تقریباً آرام بود. هنگام ظهر، برادر صیاد شیرازی به دیدگاه آمد و با هم به ستاد رفتیم. طرح کار فردا پی‌ریزی گردید. ضمناً درباره مردم یاری نیز من طراحی ارائه کردم که قرار شد خودم مجری آن بشوم، ولی متأسفانه به علت کمبود خودرو نتوانستیم همین امروز شروع به کار کنیم. رزمندگان در ستاد، با هم نماز جماعت را خواندیم و پس از صرف ناهار به دیدگاه برگشتیم. عصر حدود ساعت ۱۸:۰۰ بود که ستوان رحیمی گفت: «اجازه بدهید ما چند نفری به این ساختمان‌های سفید برویم، من چند نفر آشنا آنجا دارم.» جلو این ساختمان‌ها، مردم پس از مدت‌ها به رفت و آمد پرداخته‌اند. چون دیگر ما تیراندازی نداشتیم، یک گروه ۵ الی ۶ نفری رفتند و با بلندگو، ستوان رحیمی برای آنها صحبت کرد و آنها را به همکاری دعوت نمود. ضمناً رزمندگان مشغول بازرسی خانه‌ها شدند. مدت توقف آنها در آنجا طولانی شد، من چندین بار با بی‌سیم گفتم: زودتر برگردید که بالاخره هنگام غروب بود، وقتی آنها می‌خواستند برگردند، به سوی آنها از دو طرف تیراندازی کردند. تقریباً موضع این پرسنل را فهمیده بودند و می‌خواستند آنها را محاصره کنند که به ما اطلاع دادند و تقاضای نیروی کمکی کردند. من گفتم که ما آتش اجرا می‌کنیم و شما زیر آتش ما عقب‌نشینی کنید. با خمپاره انداز چند گلوله‌ای را دور تا دور آنها که رودخانه و مواضع مشکوک بود، شلیک کردیم تا رزمندگان توانستند زیر آتش ما عقب‌نشینی کنند. شب تقریباً

وضیعت مساعد و آرام بود بجز چند گلوله روشن کننده جهت روشن کردن مناطق، ما تیزاندازی دیگری نداشتیم.

شبه‌شنبه ۵۹/۲/۲۳

صبح که برای نماز بیدار شدم، صدای گلوله خمپاره و توپخانه به گوش می‌رسید و مشخص بود که برای ضلع غربی «تپه شهدا» آتش تهیه اجرا می‌شود. پس از اجرای آتش تهیه، بعضی مناطق را که آنها مین‌گذاری کرده بودند، به وسیله همین گلوله‌های آتش گرفته منفجر شده بودند. رزمندگان اسلام تقریباً بدون درگیری، تپه مقابل را به طور کامل به تصرف در آورده و سپس از همانجا به سوی مرکز شهر شروع به پاک‌سازی نمودند. حدود ساعت ۱۱:۰۰ بود که به میدان اقبال رسیدند. ضمناً برابر اطلاعات و گزارش‌های رسیده از دو شب قبل، تعداد زیادی از افراد مسلح ضدانقلاب گریخته‌اند، ولی هنوز در مرکز شهر احتمال زیادی دارد که این‌ها وجود داشته باشند. در پاک‌سازی، تعدادی از افراد مسلح و مشکوک دستگیر و به اطلاعات فرستاده شدند. از جمله دستگیر شدگان، دو نفر دختر بودند که یک ساک همراه داشتند و به محض اینکه دستگیر شدند، ساک خود را به زمین زده و شیشه ویسکی که همراه داشتند شکستند! در این شهر، در عرض این ۱۵ ماه بعد از انقلاب همه گونه تبلیغات فساد انجام شده بود، بجز اینکه کلمه‌ای در مورد اسلام صحبت بشود. اصولاً آنها به طرفداران «مفتی‌زاده» و یا برادران شیعه مذهب «جاش» می‌گفتند. کلمه جاش یعنی: کره خر و مزدور، ولی آنها این اصطلاح را به عنوان کسی که کرد فروشی می‌کند می‌گفتند.

امروز، روز پیروزی رزمندگان است و تا به حال کوچک‌ترین درگیری به وجود نیامده و همین حالا تا باشگاه افسران پیش‌روی گردیده و از آن طرف

هم همین‌طور، یعنی از راه ارتباطی پادگان به باشگاه و فرودگاه از دو جانب بازگردید و رزمندگان به هم رسیدند و الحاق انجام دادند و تیریک گفتند.

چهارشنبه ۵۹/۲/۳۱

امروز این سطور را می‌نویسم، درست هشت روز از آخرین یادداشت‌هایم می‌گذرد و همین حالا در فرودگاه، منتظر رسیدن هواپیما از تهران هستم تا به سوی تهران پرواز کنم و دیداری تازه گردد و آمادگی مجدد برای ادامه راه و هدف را پیدا کنم. در ظرف ۸ روز گذشته خیلی از کارها انجام شد، سرم خیلی شلوغ بود، به طوری که حتی فرصت نوشتن را نداشتم. از جمله کارهای خیلی مهم این روزها، تشکیل ستاد امداد جهت کمک رسانی و آماده کردن آنها به منظور به کار انداختن ادارات دولتی و به عهده گرفتن فرماندهی سپاه در غیاب برادر رحیم و تشکیل گروه ضربت برای پاک‌سازی بود. البته یک روز این پاک‌سازی به صورت منطقه‌ای انجام شد و یک محله را رزمندگان بازرسی کردند، اما پس از بررسی دیدیم بهتر این است که به صورت نقطه‌ای ضربت بزنیم. این بود که وقتی اطلاعات می‌رسید، بلافاصله یک گروه به در منزل طرف سوءظن رفته و او را دستگیر می‌کردیم. این روش خیلی موثر بود، چون ما وانمود می‌کردیم که اسامی تمام ضدانقلاب را داریم، ولی متأسفانه آنها سلاح‌ها را بیرون برده بودند و یا اینکه طوری مخفی کرده بودند که رزمندگان نتوانستند چیزی به دست آورند.

دیروز عصر، برادر صیاد شیرازی به اتفاق دو نفر از افسران دیگر (سروان خیری دوست- سروان افشارزاده) از تهران برگشتند و شب تا ساعت ۲۴:۰۰ جلسه داشتیم. طرح نجات «بانه» طرح‌ریزی گردید و قرار شد ایشان امروز صبح برای شناسایی به «سقر» بروند. من یک یگان صد نفری از پرسنل

پاسدار را آماده نمودم و تحویل «سروان بیژن افشارزاده» دادم و جناب سرگرد صیاد شیرازی گفت: تو برای مدت ۵ روز به تهران برو و یک تجدید قوا کن و بازگرد.

البته این خیلی مختصر از کارها بود. چون اگر بخواهم حوادث و اتفاقات را بنویسم، اثلاً حافظه قوی می‌خواهد، ثانیاً وقت زیاد که فعلاً خوابم می‌آید و حوصله هیچ‌کدام را ندارم. تنها چیزی که الان از جلو چشمانم رژه می‌روند، همان برادران خوب پاسدار و سربازانی می‌باشند که در این صحنه شهید شدند و خودم در همین فرودگاه، پیکر معطرشان را سوار هواپیما کردم. خداوند روحشان را شاد و آنها را با شهدای کربلا محشور گرداند. آمین یا رب‌العالمین، فرودگاه سنندج، ۵۹/۲/۳۱.

تجزیه و تحلیل و نتایج اجرای مأموریت

۱- مشکلات عملیات:

الف- استفاده ضدانقلاب از مردم و خردسالان شهر سنندج به منظور جلوگیری و ممانعت از تحرک نیروهای نظامی در منطقه و شهر.

ب- تیپ ۱ لشکر ۲۸ سنندج به فرماندهی سرهنگ شهید ایرج نصرت‌زاد، در تاریخ ۵۹/۱/۲۹ به منظور عدم رویایی و برخورد با مردم و خردسالانی که توسط ضدانقلاب برای جلوگیری از تحرک و فعالیت نیروهای نظامی به کار گرفته شده بودند، به ناچار از جاده خاکی شرق محدوده سنندج- جاده گریزه (۸۳-۰۳)- جهت اجرای مأموریت وارد عمل شد که متأسفانه در کمین ضدانقلاب گرفتار شد و فرمانده تیپ و عده‌ای دیگر از پرسنل تیپ به شهادت رسیدند. همین حادثه باعث تزلزل روحیه پرسنل نظامی در برخورد با ضدانقلاب شد.

ج- هماهنگی لازم بین نیروهای ارتشی و سپاه در بعضی مواقع و شرایط وجود نداشت.

د- به علت آلوده بودن منطقه و حضور قوی ضدانقلاب، شناسایی از زمین به خوبی انجام نمی‌شد.

ه- شناخت کافی از نحوه و چگونگی عمل ضدانقلاب وجود نداشت، ضمناً ضدانقلاب به علت پیروزی‌ها و موفقیت‌های مقطعی که به دست آورده بود، از روحیه بالایی برخوردار بود.

و- برای پاک‌سازی شهر سنندج، رزمندگان اسلام ملزم به رعایت بسیاری از اصول شرعی و اسلامی و انسانی بودند که ضدانقلاب چنین محدودیت و قید و بندی نداشت.

ز- به لحاظ کوهستانی بودن منطقه، سرمای نسبی هوا در اردیبهشت ماه و وجود برف در ارتفاعات، شرایط نامساعدی برای نیروها به‌ویژه در شب ایجاد شده بود.

ح- اتحاد نسبتاً محکمی که در آن زمان برای رویارویی با رزمندگان اسلام، بین گروهک‌های دموکرات، کومله، چریک‌های فدایی خلق و عده‌ای از منافقین شکل گرفته بود، یکی از مشکلات عمده برای نیروهای خودی محسوب می‌گردید.

ط- ارتباط مخابراتی فراگیر، هماهنگ، متمرکز، منضبط و مطمئن بین نیروهای خودی وجود نداشت.

۲- نقاط قوت:

الف- پرسنل و فرماندهان نظامی اعم از ارتشی و سپاهی با توکل بر خداوند متعال و اعتقاد راسخ به حقانیت نظام جمهوری اسلامی، با همدلی و با انگیزه‌ای قوی برای فرو نشاندن آتش شرارت‌های ضدانقلاب عمل کردند.

ب- هماهنگی و وحدت رویه در کل عملیات، نقش بزرگ خود را در پیروزی رزمندگان اسلام نشان داد.

ج- در تمام مدت و مراحل عملیات، از آموزش‌ها و تجربیات حاصله در مقابله با جنگ‌های چریکی، برای فائق آمدن بر مشکلات عدیده اعم از زمین، جو، دشمن و بهره‌گیری نسبی به‌عمل آمد.

د- رعایت قواعد و اصول تاکتیکی ستون کشی در مناطق آلوده و برقراری تأمین توسط نیروهای جلو دار- پهلودار - عقب دار نیز یکی دیگر از عوامل برجسته در کسب پیروزی بود.

تجزیه و تحلیل و نتایج اجرای مأموریت/۱۷۳

ه- اتخاذ تصمیم‌های مناسب در سخت‌ترین شرایط توسط فرمانده عملیات، سرگرد صیاد شیرازی.

و- استفاده صحیح از اصل غافلگیری برای سرکوب ضدانقلاب و انجام پیش‌بینی‌های لازم برای خنثی کردن مقاومت احتمالی آنها، این عمل در واقع با هلی‌برن آن ۱۴ گروه نیرویی که جهت انجام این مأموریت خطیر تعیین شده بودند تحقق یافت.

ز- اتخاذ تدابیر مناسب برای اجتناب از وارد شدن تلفات و صدمات به مردم و قبول محدودیت‌های ناشی از آن توسط نیروهای خودی قابل تحسین است.

ح- ایمان- صبر- شهامت، خستگی ناپذیری و قدرت بدنی و روحی سرگرد علی صیاد شیرازی به عنوان فرمانده عملیات اثر مستقیم در اعتلای توان رزمی رزمندگان اسلام داشت.

۳- نتایج عملیات:

الف- پادگان سنندج از محاصره ضدانقلاب رهایی یافت.

ب- فرودگاه سنندج از محاصره ضدانقلاب خارج شد.

ج- پرسنلی که در باشگاه افسران سنندج، بیش از ۴۰ روز در محاصره دشمن دفاع و مقاومت سرافرازانه کردند، آزاد گردیدند.

د- شهر سنندج از چنگ ضدانقلابیون آزاد گردید و سازمان‌های دولتی و انتظامی نظیر: استانداری، شهرداری، شهربانی، ژاندارمری و غیره، بازگشایی و شرایط عادی به زندگی روزمره مردم برگردانده شد.

ه- محور و گردنه صلوات آباد تا مدخل ورودی شهر از سمت شرق شهر سنندج آزاد شد.

و- ارتباط محابراتی منطقه با آزادسازی دکل خلیجیان از دست ضدانقلاب مقدور شد.

ز- آزادسازی سنندج باعث عملیات پاکسازی محورهای جانبی شهر به شرح زیر در روزهای بعد گردید:

۱- محور دهکلان- موچش- مارنج تا فقیه سلیمان آزاد شد.

۲- محور سنندج- باقل آباد تا دیوان دره آزاد شد.

ح- تلفات و ضایعات زیاد به ضدانقلاب وارد و به حاکمیت مقطعی آنها در منطقه سنندج و مناطق اطراف آن که مرکز استان کردستان بود، خاتمه داده شد.

ط- آزاد شدن مردم از فشار ظلم، ستم و جنایات ضدانقلاب، مردم هم به خوبی از رزمندگان اسلام استقبال و قدردانی کردند.

ی- کسب تجارب ارزشمند نیروهای خودی در عملیات‌های بعدی در استان کردستان و شمال کرمانشاه و استان آذربایجان غربی.

ک- ایجاد یأس و ناامیدی و متواری شدن ضدانقلاب و سران آنها از مناطق شهری و محورها و نقاط حساس و مهم و پناه بردن آنها به مناطق دور از دسترس.

ل- فراهم شدن مقدمات لازم جهت انجام عملیات‌های محور سنندج- سه راهی تی‌تی‌ژ- گردنه گاران به طرف مریوان.

م- افزایش تجربه فرماندهان و پرسنل سپاه و ارتش برای تداوم عملیات‌های آتی و بهره‌گیری از آن در جنگ تحمیلی علیه نیروهای بعثی عراق.

منابع

- ۱- خاطرات راویان و فرماندهان عملیات
- ۲- سوابق و اطلاعات موجود در معاونت عملیات و اطلاعات نزا جا
- ۳- سوابق و اطلاعات موجود در فرماندهی گروه پشتیبانی اطلاعات رزمی نزا جا (گیار)
- ۴- روزنامه‌های داخل کشور

نمایه

باشگاه افسران: ۵۴, ۲۹, ۱۰, ۸,
۵۷, ۶۱, ۷۰, ۷۴, ۷۷, ۷۸,
۷۹, ۸۱, ۸۲, ۹۳, ۹۹, ۱۲۸,
۱۳۰, ۱۶۸, ۱۷۳
باقل آباد: روستا ۱۷۴,
بختیار: پاسدار ۴۳,
بدری: محمود؛ سرتیپ ۲, ۹, ۵۱,
۸۲, ۱۰۱

بروجردی: محمد؛ شهید پاسدار ۴۵,
۴۶, ۵۰, ۸۰, ۸۱, ۱۲۷, ۱۲۸
بنی صدر: ابوالحسن ۴۰, ۳۸,
۱۸۶, ۱۹۰
بهشتی: شهید آیت الله ۳۹,
بیجار: ۱۳۹,
بیمارستان توحید: ۵۱, ۴۹, ۴۸,

پ

پاسگاه باویسی: ۳۷,
پاوه: ۱۳۹, ۶۵, ۵۷,
پایگاه نوژه: ۱۳۹, ۱۲۶, ۵۱, ۱۰,
۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲
پورشاسب: عبدالعلی، سرتیپ ۱۳,

آ

آبیدر: ارتفاع ۱۰۵, ۴۴, ۴۱,
۱۳۶, ۱۶۳
آذرپاد: سروان ۱۳۲,
آراسته: ناصر، سرتیپ ۲۰,

ا

احمدی: فتاح خان ۳۰,
ادراکی: سرهنگ زرهی ۱۰۸,
ابوشریف: ۱۵۹, ۱۰۸,
ارتفاع کله قندی: ۴۲, ۴۱,
ارتفاع منبع آب: ۴۹, ۴۸,
اسماعیلی پور: شهید خلیان ۷۷,
اصفهان: ۴۶, ۳۹, ۳۳, ۸, ۶, ۵,
۴۸, ۴۹, ۵۱, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۵,
۸۷, ۹۱, ۹۳, ۹۸
اویسی: محمد ۵۴,
ایزدی: مصطفی؛ سرتیپ پاسدار,
۱۳۷

ب

باباریز: روستا ۷۲,

ج

جعفری: ابوالقاسم، شهید پاسدار ,
۱۴۴, ۱۰۳
جلالی: یدالله ۲۳ ,
جلیلی: شهید ستوان ۷۴ ,
جوادیان: سیاوش، سرتیپ ۹ ,

چ

چاپاری: داریوش، پیشمرگ مسلمان
کرد ۵۱ ,
چریکهای فدایی خلق: ۱۷۲ ,

ح

حاتمی: هدایت الله، سرهنگ ۳۹ ,
حاجی: یدالله ۳۰ ,
حاجی آباد: روستا ۷۸ ,
حزب دموکرات: ۱۸۸, ۱۸۷, ۱۸۶ ,
۱۹۰
حسن آباد: تپه ۴۹, ۴۸, ۴۶ ,
حسن آباد: جاده ۱۶۲, ۱۶۰, ۴۸ ,
حسن آباد: میدان ۴۹ ,
حسین آباد: ۵۴ ,
حسینخانی: سروان خلبان ۵۸ ,

پورعسکری: محمد، سرهنگ ستاد ,

۱۴

پورقباد: کریم ۳۰ ,
پورمحمود: شهید ۱۴۲ ,
پیشمرگان مسلمان: ۱۹۰ ,

ت

تپه رادیو و تلویزیون: ۴۸ ,
تپه شهدا: ۱۶۸, ۱۶۲ ,
ترکان: احمد، سرتیپ ۶۵, ۴۵, ۶ ,

۹۱

تفنگ ۱۰۶ م: ۱۲۶, ۱۱۵, ۳۰ ,
۱۶۲, ۱۵۹, ۱۵۱

تهامی: محمد ۳۰ ,
توپ ۱۰۵ م: ۱۴۷, ۴۷, ۴۶ ,
تیپ ۱ لشکر ۲۸: ۳۲ ,
تیپ ۳ همدان: از لشکر ۱۶ زرهی
قزوین, ۸۲, ۵۲, ۷, ۸۴ ,
تیپ ۵۵ هواپرد شیراز: ۱۱۳ ,
تیمهای هلی کوپتری: ۳۳ ,

ث

ثبت تیر: ۱۶۲, ۱۰۲, ۴۷, ۴۲ ,

نمایه ۱۷۹/

دیده‌بانی: ۱۰۲, ۹۰, ۵۰, ۴۸, ۴۷,

۱۲۴

دیواندره: ۱۰۰, ۷۵, ۷۳, ۷۱, ۵۳,

ر

رحیمی: محمدرضا، ستوان, ۱۶۰,

۱۶۷

رودخانه قشلاق: ۱۰۰, ۷۱, ۳۶, ۹,

۱۱۰, ۱۰۷, ۱۰۴

رئیس جمهوری: ۳۹, ۳۸, ۳۷, ۵,

۱۸۸, ۹۸, ۴۷

ژ

ژاندارمری: ۶۷, ۴۸, ۴۶, ۳۷, ۷,

۱۰۶, ۹۲, ۸۵, ۸۳, ۷۹, ۷۰, ۶۹,

۱۸۸, ۱۷۳, ۱۶۴, ۱۴۲, ۱۲۸

س

ساختمان مخابرات: ۱۳۶, ۴۹,

سالک: احمد، حجت الاسلام, ۳۸,

۳۹

سامی‌مقام: حسین، شهید سرهنگ,

۱۲۸, ۱۲۴, ۱۲۱, ۷۳

سپاه اصفهان: ۵۱, ۴۸, ۴۶,

سپاه تهران: ۳۳,

سپاه قم: ۵۵, ۳۳,

خ

خالد: عثمان ۳۱,

خامنه‌ای: سید علی، آیت الله, ۱۸۸,

۱۹۰

خرسندی: حسین، سرهنگ ستاد,

۸۷, ۴۵, ۷

خزائی: علیمردان، سرتیپ, ۳۸,

۷۵, ۷۴

خلیجیان: ۱۷۴,

خمپاره انداز ۱۲۰م م: ۷۵,

خمپاره انداز ۶۰م م: ۱۶۶,

خمپاره انداز ۸۱م م: ۱۱۵,

خمینی: سید احمد ۱۶۵,

خمینی: سید روح الله، امام (ره), ۸,

۱۹۰, ۱۸۷, ۹۷

د

دادبیین: احمد، سرتیپ ۱۳,

دانشمند: حسین، سرگرد, ۸۳, ۵۵,

۱۳۷

در مرکز توپخانه اصفهان: ۴۰,

دهکلان: ۱۰۴, ۱۰۰, ۸۲, ۵۲, ۵۰,

۱۴۲, ۱۴۱, ۱۴۰, ۱۰۸, ۱۰۷,

۱۷۴

ص

صادقی گویا: علی، سرتیپ ۲: ۱۴، ۲،
صدری: سرهنگ ۸۸، ۷۴، ۴۴،
صفوی: رحیم، سرلشکر پاسدار ۳۸،
۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۵،
۵۷، ۸۰، ۹۱، ۹۸، ۱۳۵، ۱۳۶،
۱۵۲
صلوات آباد: ۲۵، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۱،
۳۲، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۸۲، ۸۴، ۹۷،
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵،
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،
۱۱۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴،
۱۴۵، ۱۷۳، ۱۸۹
صیاد شیرازی: علی، سپهبد شهید ،
۲، ۴، ۷، ۸، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹،
۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶،
۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۷،
۵۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵،
۸۷، ۹۱، ۹۷، ۱۰۸، ۱۳۵، ۱۳۶،
۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲،
۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷،
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳

ستاد نیروی زمینی ارتش ۳۵ ،
سرپرست: عباس، شهید سرگرد ،
۱۵۵، ۱۵۴، ۹۰، ۷۶
سرپل ذهاب: ۳۷ ،
سرخه دزج: ۷۴، ۷۳ ،
سردشت: ۸۴، ۷۹، ۷۱، ۷۰، ۷ ،
۱۸۸، ۹۰، ۸۸، ۸۵
سقز: ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۷، ۳۶، ۳۰ ،
۷۹، ۷۸، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۱، ۷۰،
۱۴۱، ۱۲۲، ۱۲۱، ۹۲، ۹۰، ۸۸،
۱۸۷، ۱۸۶، ۱۶۹، ۱۵۷
سلیمی: احمد، پاسدار ۴۸، ۴۳ ،
سوباشی: سایت ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰ ،
سیلوی سنندج: ۱۱۰، ۱۰۷ ،

ش

شاه حسینی: حسین، شهید همافر ،
۱۴۴، ۱۴۳، ۱۰۳، ۵۱، ۱۰ ،
شهربانی: ۸۳، ۷۹، ۷۰، ۶۹، ۶۷، ۷ ،
۱۶۴، ۱۶۰، ۱۲۸، ۱۰۶، ۸۴،
۱۷۳
شهرداری سنندج: ۱۳۷، ۸۳، ۶۷ ،
شیراز: ۷۱، ۶۹، ۶۳، ۵۷، ۴۰، ۶ ،
۱۳۶، ۱۱۳
شیلر: ۱۰۰ ،

فلاحی: ولی، شهید سرلشکر ۷, ,
۳۷, ۳۸, ۴۰, ۶۵, ۷۵, ۸۸, ۹۷,
۹۸

ق

قرارگاه تیپ: ۱۱۱, ۱۰۹, ۱۰۷, ,
قروه: ۶۶, ۵۲, ۵۰, ۳۳, ۳۲, ۱۰, ,
۸۲, ۸۴, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱,
۱۴۲, ۱۶۰
قم: ۹۱, ۵۴, ,
قیف انفجار: ۸۰, ,

ک

کیا: ابوالقاسم، سرتیپ ۲: ۱۴, ,
کامیاران: ۷۰, ۶۶, ,
کردستان: ۳۸, ۳۷, ۳۵, ۸, ۷, ۵, ,
۶۳, ۶۵, ۶۶, ۶۸, ۷۰, ۸۴, ۸۵,
۸۷, ۸۸, ۹۷, ۹۸, ۱۰۰, ۱۱۷,
۱۴۱, ۱۴۸, ۱۵۱, ۱۷۴, ۱۸۶,
۱۸۷, ۱۸۸, ۱۸۹, ۱۹۰
کرمانشاه: ۶۰, ۵۸, ۴۳, ۴۱, ۳۶, ,
۷۷, ۸۲, ۹۰, ۹۹, ۱۵۰, ۱۶۱,
۱۷۴
کلاهدوز: یوسف؛ شهید ۵۲, ,
کوژه: کوه ۱۰۲, ,

ط

طائفه نوروز: سعید، سرتیپ پاسدار ,
۱۰

ظ

ظهیرنژاد: قاسمعلی، سرلشکر ۹۷, ,

ع

عبدالله دبیر: ۳۱, ,
عرب سرهنگی: محمد، خلیان ۶, ,
۵۷

عزتی: شهید ۱۴۲, ,
علیجانی: سرگرد ۵۵, ,

غ

غفراللهی: اکبر، سروان ۳۹, ,

ف

فرودگاه سنندج: ۴۱, ۴۰, ۶, ۵, ,
۴۲, ۴۴, ۵۷, ۶۰, ۶۱, ۶۳, ۷۱,
۷۸, ۸۰, ۸۱, ۹۱, ۹۹, ۱۱۳,
۱۱۴, ۱۷۰, ۱۷۳
فروهر: داریوش ۱۴۹, ۸۹, ۸۸, ,
فقیه سلیمان: روستا ۱۷۴, ,

کوششی: محمد، سروان ۳۹، ۳۸،

م

مارنج: روستا ۱۰۰،

ماهواره اسدآباد: ۱۴۱، ۱۳۹،

متولی: سید علی، شهید سروان،

۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۹۹، ۴۲، ۴۱،

۱۳۶، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸،

مرکز توپخانه اصفهان: ۸۷،

مصطفوی: ۱۵۵، ۵۲،

مظفری: ۱۳۷، ۱۰۶،

ملایر: ۶۰،

منبع آباد: ارتفاع ۱۴۸،

مهاباد: ۸۵، ۶۵،

مهرآسا: ۱۳۷،

موچش: ۱۷۴، ۱۰۰،

موحد دانش: علیرضا، شهید پاسدار،

۱۶۶، ۵۴، ۴۸،

ن

نصرت‌زاد: ایرج، شهید سرهنگ

پیاده ۷۰، ۶۹، ۳۷، ۹، ۸، ۷، ۶،

۹۱، ۹۰، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۱،

۱۷۱، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳،

نقده‌ای: ابراهیم ۳۰،

نقشه‌خوانی: ۴۷،

نَئِلَه: روستا ۷۲،

گی

گردان ۱۳۵ پیاده: ۳۳،

گردان ۱۵۵ پیاده: ۱۱۳،

گردان ۱۶۹ پیاده: ۹۰، ۳۶،

گردان ۲ سپاه: ۱۶۶،

گردان ۲۳ م م پدافند هوایی: ۳۲،

گردان ۳۲۹ پدافند هوایی: ۸۰،

گردان آدیز: ۳۱،

گردان پیاد مکانیزه: ۱۰۹،

گردان توپخانه ۱۰۵ م م: ۳۲،

گردان توپخانه ۱۵۵ م م: ۳۳،

گردان سوار زرهی: ۱۰۹، ۱۰۷،

گردان فؤاد: ۳۱،

گردان مخابرات: ۸۰،

گردان مهندسی: ۸۰،

گلوله آر پی چی: ۴۳،

گنجی: ۱۸۷، ۱۰۷،

ل

لشکر ۱۶ زرهی قزوین: ۸۲،

لشکر ۲ پیاده مرکز: ۷۳، ۷۱، ۳۶،

۱۲۰، ۱۱۳، ۹۰، ۷۷،

لشکر پیاده ۲۸ سنندج: ۸۷،

لطیف: ملا محمد ۳۱،

نمایه / ۱۸۳

همدان: ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۰، ۳۳، ۱۰،
۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱، ۸۲، ۵۹،
۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۰۹، ۱۰۷،
۱۵۸

همدانی: حسین، سرتیپ پاسدار ،
۱۴۱، ۱۰

هواپیمای ۱۳۰- C: ۱۱۵، ۴۰،
هوانیروز: ۱۰۵، ۱۰۱، ۶۲، ۴۰،
۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۵

هیز ۸۱ وردی: ۳۰،
هیز افشار: ۳۰،
هیز برگیری: ۳۱،
هیز زریوار: ۳۰،
هیز شریفزاده: ۳۰،
هیئت معارف جنگ: ۱۹، ۱۴، ۲،
۲۰

ی

یونسی: استاندار سنندج ۳۶،

نوره: روستا ۷۸،

نوروزی: سرهنگ ۱۰۱، ۷۴، ۵۱،
۱۰۹

نیازمند: کاووس ۳۰،

نیکزاد: ایرج، سرتیپ ۱۲۱؛ ،
ایرج، سرتیپ ۱۲۰،

نیک‌نژاد: محمدرضا، سرتیپ ۱۰۶،

هـ

هاشمی: سیدحسام، سرتیپ ۵،
۸۰، ۵۷، ۴۷، ۳۹، ۳۸، ۳۵، ۱۱،
۱۴۷، ۹۸، ۹۱، ۸۱

هلی‌برن ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۳، ۵۰،
۱۴۳، ۱۴۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۵،
۱۷۳، ۱۶۳

هلی‌کوپتر «۲۱۴»: ۹۳،

هلی‌کوپتر شنوک: ۱۱۶، ۴۷، ۴۶،

هلی‌کوپتر کبری: ۱۲۹،

پیوست‌ها:

۱- بریده جراید

۲- نقشه‌ها

۳- تصاویر

وقایع کردستان در عناوین خبری مطبوعات

در فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۹

فروردین ماه ۱۳۵۹

- برخورد خونین ستون اعزامی لشکر ارومیه و گروه‌های مسلح ۵۹/۱/۷ اطلاعات
- مذاکرات سیاسی در کردستان ادامه خواهد یافت ۵۹/۱/۹ اطلاعات
- حضور ارتش در مناطق کردستان برای ادامه مذاکرات سیاسی و از بین بردن عوامل تشنج است ۵۹/۱/۹ اطلاعات
- راهپیمایی مردم ارومیه علیه حزب دموکرات ۵۹/۱/۹ اطلاعات
- اگر طرح حزب دموکرات تصویب شود مسأله خودمختاری قابل حل است ۵۹/۱/۱۰ اطلاعات
- مناطق کردنشین بتدریج آرام می‌شود ۵۹/۱/۱۱ کیهان
- راهپیمایی در شهرهای کردنشین به مناسبت سالروز شهادت قاضی محمد ۵۹/۱/۱۱ کیهان
- نامه سرگشاده حزب دموکرات ایران به بنی‌صدر ۵۹/۱/۱۱ کیهان
- توضیح فرماندار سقز درباره انتخابات این شهر ۵۹/۱/۱۱ کیهان
- حزب دموکرات کردستان از رئیس‌جمهور استمداد کرد ۵۹/۱/۱۱ اطلاعات
- مذاکرات امیدوار کننده نماینده امام و رهبران حزب دموکرات کردستان ۵۹/۱/۱۱ اطلاعات
- نیروهای مسلح از من(بنی‌صدر) فرمان دارند اسلحه را از دست افراد مسلح در کردستان بگیرند ۵۹/۱/۱۴ کیهان

- نماینده امام: حزب دموکرات کردستان مخالف درگیری با ارتش است ۵۹/۱/۱۶ اطلاعات
- شرایط حزب دموکرات کردستان برای خلع سلاح ۵۹/۱/۱۶ اطلاعات
- تلگرام اتحاد روحانیون کردستان به امام خمینی ۵۹/۱/۱۷ اطلاعات
- نبرد کردها با رژیم بعثی عراق ۵۹/۱/۱۸ کیهان
- عوامل بعث دو هزار روستای کردستان عراق را در هم کوبیدند ۵۹/۱/۱۹ کیهان
- در دره قاسملو و قطور از حرکت ستون‌های ارتشی جلوگیری شد ۵۹/۱/۲۸ اطلاعات
- شهر سنندج سنگربندی شد ۵۹/۱/۲۸ اطلاعات
- درگیری گروه‌های مسلح با ارتش جمهوری اسلامی در دره قاسملو ۵۹/۱/۲۸ اطلاعات
- درگیری گروه‌های مسلح ارتش در سقز ۵۹/۱/۳۰ اطلاعات
- استمداد حزب دموکرات کردستان از امام خمینی ۵۹/۱/۳۰ اطلاعات

اردیبهشت ماه ۱۳۵۹

- گزارش‌های لحظه به لحظه درگیری‌های کردستان ۵۹/۲/۱ اطلاعات
- سخنگوی سپاه پاسداران در درگیری بین مهاجمان و پاسداران در منطقه گنجی و سنندج ۱۵ نفر کشته و مجروح شدند ۵۹/۲/۳ اطلاعات
- جزئیات درگیری‌های خونین غرب کشور ۵۹/۲/۶ اطلاعات
- اسامی گروه‌های کشته شدگان حوادث کردستان ۵۹/۲/۶ اطلاعات
- هویت ۱۵ شهید کردستان اعلام شد ۵۹/۲/۷ اطلاعات
- جزئیات حوادث سنندج از زبان مجروحان ۵۹/۲/۷ اطلاعات

- اسامی عده‌ای از شهدا و مجروحین در درگیری‌های سنندج اعلام شد ۵۹/۲/۷ اطلاعات
- گروه‌های سیاسی و مردم سنندج خواستار اعزام هیئت بررسی امام و رئیس جمهوری شدند ۵۹/۲/۷ اطلاعات
- دو پیشنهاد حزب دموکرات کردستان ایران به رئیس جمهور ۵۹/۲/۷ اطلاعات
- در کردستان آتش‌بس اعلام شد ۵۹/۲/۱۰ اطلاعات
- آخرین گزارش وقایع غرب کشور، در جریان پیش‌روی پاسداران در سنندج ۱۲ پاسدار کشته شدند ۵۹/۲/۱۳ اطلاعات
- مسائل کردستان را رئیس جمهور شخصاً بدست گرفته است ۵۹/۲/۱۴ اطلاعات
- ارتش و سپاه پاسداران بر اوضاع سنندج و سردشت و بانه مسلطند. ۵۹/۲/۱۵ اطلاعات
- با خمپاره به پادگان مریوان حمله شد ۵۹/۲/۱۵ اطلاعات
- حجت‌الاسلام خامنه‌ای اکثر نقاط سنندج را آرام توصیف کرد ۵۹/۲/۱۵ اطلاعات
- فرمانده سابق ژاندارمری کردستان از زندان فراری شد ۵۹/۲/۱۷ اطلاعات
- ارتش و پاسداران بر اوضاع سنندج مسلط هستند ۵۹/۲/۱۸ اطلاعات
- آخرین گزارش‌ها از تحولات و درگیری‌های سنندج ۵۹/۲/۲۰ کیهان
- اطلاعیه‌های نیروی زمینی ارتش و لشکر ۲۸ کردستان ۵۹/۲/۲۰ کیهان
- گردنه صلوات آباد سنندج از تصرف مهاجمین آزاد شد ۵۹/۲/۲۰ جمهوری اسلامی
- پناهندگان به پادگان سنندج خواستار مجازات گروه‌های مسلح شدند ۵۹/۲/۲۰ جمهوری اسلامی
- خانه‌های مردم سنندج توسط فدائیان خلق غارت شد ۵۹/۲/۲۰ جمهوری اسلامی

- مجلس یادبود شهدای کردستان در تبریز ۵۹/۲/۲۰ جمهوری اسلامی
- پاک سازی سنندج توسط مردم ۵۹/۲/۲۰ جمهوری اسلامی
- مردمی که قصد خروج از سنندج را دارند توسط گروه ها تیرباران می شدند ۵۹/۲/۲۱ جمهوری اسلامی
- در یک حادثه رانندگی عمدی فرمانده سپاه پاسداران اعزامی از تبریز به کردستان شهید شدند ۵۹/۲/۲۱ اطلاعات
- جنازه شهدای کردستان امروز تشییع می شود ۵۹/۲/۲۲ جمهوری اسلامی
- وصیت نامه پاسدار شهید کربلای کردستان ۵۹/۲/۲۳ جمهوری اسلامی
- سنندج به کنترل ارتش و پاسداران در آمد ۵۹/۲/۲۳ کیهان
- رفت و آمد مردم در کردستان آغاز شد ۵۹/۲/۲۴ اطلاعات
- سنندج در اختیار سپاه پاسداران است ۵۹/۲/۲۴ کیهان
- رئیس جمهور (بنی صدر) در اجتماع نمازگزاران تبریز: خون شهدای کردستان به من فرمان ایستادگی می دهد ۵۹/۲/۲۷ اطلاعات
- امام خمینی در دیدار با فرمانده لشکری ۲۸ کردستان: آنها که مردم کردستان را آزار می دهند باید پاک سازی شوند ۵۹/۲/۲۷ اطلاعات
- کردستان آرام شد ۵۹/۲/۲۷ اطلاعات
- نظرات حزب دموکرات درباره سخنان رئیس جمهور ۵۹/۲/۲۷ اطلاعات
- جزییات شهید شدن فرمانده تیپ یک سنندج ۵۹/۲/۲۸ اطلاعات

پیوست‌ها / ۱۹۱

- حجت‌الاسلام خامنه‌ای در مراسم نماز جمعه: در کردستان جنگ
میان اسلام و کفر است

- یازده جنازه پیش‌مرگان مسلمان کرد از گورستان مخفی کومله کشف شد
۵۹/۲/۲۸ اطلاعات

کیهان
۵۹، ۲، ۳

درگیریهای خونین سنندج
دیروز به اوج خود رسید

ارتش شرایط آتش بس در سنندج را اعلام کرد

* خلع سلاح گروههای سیاسی یکی
از شرایط قبول آتش بس است.

گزارشهای کیهان
از برخورد شدید
در غرب کشور

صفحه ۳ - ستون سوم

کیهان ۵۹، ۲، ۲

گزارشهای کیهان از حوادث چند روز گذشته سنندج

سنندج به کنترل ارتش و پاسداران درآمد

مقاله رئیس جمهور
در کیهان امروز

صفحه ۲ - ستون اول

با اعلام آتش بس یوت

جبهه آزادی احساد از خیابانهای سندج آغاز شد

جبهه آزادی احساد از خیابانهای سندج آغاز شد. در این عملیات، نیروهای ارتش و سپاه پاسداران با همکاری مردم محلی، از خیابانهای اصلی سندج، از جمله خیابان امام، خیابان ولیعصر و خیابان آزادی، شروع به پیشروی کردند. در این عملیات، نیروهای ارتش و سپاه پاسداران با همکاری مردم محلی، از خیابانهای اصلی سندج، از جمله خیابان امام، خیابان ولیعصر و خیابان آزادی، شروع به پیشروی کردند.

کیتو،
بنیانگذار
جمن
غیر متعصبها
در گشت

۱۲ صفحه
شماره ۱۵
۱۰ شهریور ۱۳۵۸

آخرین گزارش از دولت کردستان

افشاگری بنی صدر
در باره اهداف گروه
های سیاسی غرب کشور

با خبرهای تازه
از کردستان

مستون نظامی از دره فلبلیلوایت
۱۹ نفر در واقع در پروژ کردستان
و آذربایجان غربی کشته شدند

آتش بس سندج و رعایت نشد

در این عملیات، نیروهای ارتش و سپاه پاسداران با همکاری مردم محلی، از خیابانهای اصلی سندج، از جمله خیابان امام، خیابان ولیعصر و خیابان آزادی، شروع به پیشروی کردند.

کرامت خانی
خبر فداان آزادی کربلا

در این عملیات، نیروهای ارتش و سپاه پاسداران با همکاری مردم محلی، از خیابانهای اصلی سندج، از جمله خیابان امام، خیابان ولیعصر و خیابان آزادی، شروع به پیشروی کردند.

درگیری شدید در سندج تا شب ادامه داشت

در این عملیات، نیروهای ارتش و سپاه پاسداران با همکاری مردم محلی، از خیابانهای اصلی سندج، از جمله خیابان امام، خیابان ولیعصر و خیابان آزادی، شروع به پیشروی کردند.

کرامت خانی
خبر فداان آزادی کربلا

در این عملیات، نیروهای ارتش و سپاه پاسداران با همکاری مردم محلی، از خیابانهای اصلی سندج، از جمله خیابان امام، خیابان ولیعصر و خیابان آزادی، شروع به پیشروی کردند.

* نیروی زمینی ارتش اعلام کرد افراد مسلح آخرین روزهای مقاومت را میگذرانند

نیوت و فیزشنوی گروهای اسلحه در زمان مذاکرات هیان
بزرگ باست و گفت: آنها از اسلحه مذاکره استناد کرده
و در سازمان اسلحه سازی کردند و باری که رسید که وضع
خوب گروهای این بواح برود کرد.
دولت است که گروهای در میان این گفت: هر گشتی می
بزرگتر از اسلحه در این بود که گفت: هر گشتی می
در پیش کوه و سایر گروهای میله با اسلحه است
هر نیو-کوه و موضع مذاکره، در نزدکات با اسلحه
و اسلحه و فیزیکی که در صورت گرفت آنها را به طریق
در مذاکره مذاکره از اسلحه که فرست از برای
چیز و فیزشنوی نیستند که در ولایت گشت که
ها در پیش هیان تانیدی خلق کرد که هدف مشترک

[illegible]

ببنال حملہ مہاجمین بہ پستانہ زنداہری کتہ و متعلقہ

اروبہ - خبر نگار کبھان: بین آہا حدود پنج مہر از
کمر حکمراناندار اضمحاجان:

روزگار که به آسمان می‌رسد
استیاری از زمین بر آید
روایت کرد که در آن منطقه
از آن است
و همین‌جاست که به آسمان
همچنان به سطح آب رسید
تکواشه این پاشگاه نظیر
از لوزی و این کامون
از آرد و قهرمان
بزرگ و قهرمان
که است... این
روایت کرد که در آن منطقه
از آن است
و همین‌جاست که به آسمان
همچنان به سطح آب رسید
تکواشه این پاشگاه نظیر
از لوزی و این کامون
از آرد و قهرمان
بزرگ و قهرمان
که است... این
روایت کرد که در آن منطقه
از آن است
و همین‌جاست که به آسمان
همچنان به سطح آب رسید
تکواشه این پاشگاه نظیر
از لوزی و این کامون
از آرد و قهرمان
بزرگ و قهرمان
که است... این

شهر منیج این ۳۴ روز نوگریری و زده خودنوین
 بهیاد روز خلق سر و پیر و ده میل اول بیوی دمنس
 راتن سپهری اولی ایل با اشتراک اعلام اعلام
 و تالابین و اولی مسج ریحان روزی اول
 طایفه خود را در منیج می گردانند. و
 روز اعلام کرد که گروهی به بیوی سر
 صلح در کار گریز مردم خود منیج باکتری
 شدند و سال ازین آن نیز عبودند است.
 این گریز منیج در مردم حواسه است که
 از او ادو گروهی خلق نود و به آنها سر کشند.
 سرکشین او سرای کیهان و منیج که اکنون در
 کن این شهر منیج روزگشتن آیین گریزی
 بود و از این بدنه اعلام شدند که می خواستند
 منیج و خرنیخ را از این امر بکشان.

یہاں ہمارے دو موزوں ہیں شہناز اور سمنہ
 ویدیا اور انھیں انھیں اپنا بیٹا سمجھ کر
 بیوی کے ساتھ انھیں ہم دھرم دھار میں لے کر
 دیکھنا کہ انھیں کیا سزا ہے۔

شہناز کو انھیں کہیں - کہیں - کہیں
 دھار میں لے کر دھار میں لے کر دھار میں
 بیوی کے ساتھ انھیں ہم دھرم دھار میں
 دیکھنا کہ انھیں کیا سزا ہے۔

یہاں ہمارے دو موزوں ہیں شہناز اور سمنہ
 ویدیا اور انھیں انھیں اپنا بیٹا سمجھ کر
 بیوی کے ساتھ انھیں ہم دھرم دھار میں لے کر
 دیکھنا کہ انھیں کیا سزا ہے۔

[illegible][illegible]

کهنان ۵۹، ۲، ۲۳

دفتر ریاست جمهوری اعلام کرد :

سندج به کنترل ارتش و پاسداران درآمد

دستگیر و پس از خلع سلاح به پادگان منتقل شده‌اند.

۲- نیرو های ارتش و برادران پاسدار به پیشروی خود ادامه میدهند و مواضع اطراف شهر را از چهار طرف به تصرف درمی آورند.

۳- پیمارستان شهدا به تصرف پاسداران اغلاب درآمد.

۴- مردم رنجیده سندج به دیگری نهراسید فتح و پیروزی به پاری همدای نزدیک به سوی شما آمده است. از زیر زمینها بدر آگید. برادران ارتشی و سپاهی به استقبال شما می آیند. تعداد زیادی از ضد انقلابیون فراری دستگیر شده‌اند پسرانده های ضد انقلابیون را خود دستگیر نمایند.

۵- مردم رنجیده سندج هرچه زودتر شهر را پاکسازی کنید و با کمک سایر برادران و خواهران هموطنانان ویرانی های ضدانقلاب را به آبادانی تبدیل نمایند. در آرامش و آسایش به پاکسازی و همرست شهر بپردازید و شما ای پدران و مادرانی که دختران شما از شهرهای مختلف به سندج رفته بودند که با ضدانقلابیون همکاری کنند آنها در حال فرارند درحالتیک دختران مسلح شما گریه کنان از آنها درخواست می کنند که فرار نکنند و آنها را تنها نگذارند. ارتش و سپاه پاسداران به آنها اعلام نمود که نیرو های اسلامی آنها را پناه خواهند داد. خبرنگار اعزامی کیهان به سندج در گزارشی که روز گذشته ارسال داشت در مورد تحولات پیروز سندج نوشت: مسئول روابط عمومی سپاه پاسداران کرمانشاه به سندج آمد تا مقدمات عملیات آیند سپاه پاسداران را قبل از ورود اوشرف به سندج آماده کند.

در گزارش خبرنگار اعزامی همچنین آمده است: 'نقدار سپاه بطور مداوم شهر را می لرزاند و پاسداران بر تنه های اطراف شهر مواضع گروههای مسلح در داخل شهر را می -

کوبند. براساس گزارش های رسیده آب و برق و تلفن شهر سندج گمانان قطع است و ورود به داخل شهر برای افراد عادی به آسانی امکان پذیر نیست.

در ادامه گزارش خبرنگار اعزامی کیهان آمده است: مسافری کوچک کرده از سفر اظهار می دارند که چانه های این مسیر در اثر اصابت گلوله و خمپاره بطرز بدی خراب شده است و بعل و خاتم اوضاع در این شهر و لحظه بیزاندازی ها مردم کوچک کرده نمی تواند به خانه های خود بازگردند.

در گزارش ارسالی خبرنگاران پیرامون اوضاع پناه و میروان آمده است: در پناه هنوز ورود هلی کوپترها به آسانی ممکن نیست و پادگان کماکان در محاصره می باشد و در میروان نیز درگیری سرپازش و پاسداران از داخل پادگان با گروههای مسلح ادامه دارد.

مهمترین مواضع شهر اکنون در

دست افراد ارتش و پاسداران است

بدلیل عدم پاکسازی کامل امکان

حمله مجدد افراد مسلح گروههای

سیاسی وجود دارد.

لشکر ۲۸ کردستان از مردم برای

کمک به پاکسازی شهر کمک خواست

در این اعزام اوشرف بعنوان نماینده رئیس جمهور به سندج نیرو های ارتش و پاسداران برای پاکسازی نهایی و همه جانبه آماده شد و در همین حال شب گذشته دفتر ریاست جمهوری اعلام کرد که شهر سندج بطور کلی پاکسازی شده و کنترل شهر در دست افراد ارتش و پاسداران است.

لشکر ۲۸ کردستان نیز با انتشار اعلامیه ای اعلام داشت که نیرو های ارتش و پاسداران به پیشروی ادامه می دهند و مواضع شهر را به تصرف در می آورند و بیمارستان شهدا نیز به تصرف پاسداران درآمد.

حجت الاسلام برتوی مسئول روابط عمومی سپاه پاسداران کرمانشاه با بیان امروز در یک تماس تلفنی با کیهان اعلام داشت که از دیروز بعد از ظهر گروههای مسلح کردستان برائت مقاومت ارتش و پاسداران عملیاتی و شهر را ترک کردند و ما حدود ۵۰ نفر را نیز در حال فرار دستگیر کردیم.

وی همچنین گفت: اکنون مهمترین مواضع شهر در دست پاسداران و ارتش است ولی امکان اینکه مجدداً به ما حمله شود زیاد است چون شهر کاملاً پاکسازی نشده است.

حجت الاسلام برتوی در گفتگوئی تلفنی خود اظهار داشت: دیروز بعد از ظهر نیز بمشال حمله گروهی مسلح به پاسداران در منطقه 'شیروبه' جو آورد یک پاسدار و دو کویله

شهادت شدند و یک پاسدار دیگر زخمی شد. وی در پایان گفت: این درگیری تا آخر شب ادامه داشت و مقاومت پاسداران، مهاجمان را تلفات سنگین بطرف عراق عقب نشینی کردند.

اطلاعیه لشکر ۲۸ کردستان
هنر اطلاعیه لشکر ۲۸ کردستان که شب گذشته در رابطه با حوادث سندج منتشر شد چنین است:

سپاه انقلاب میگرد

۱- ضد انقلابیون و مخالفین به تمامیت ارضی ایران وقتی از همه طرف تا امید ندارند بهر ترتیبی که شده میخواهند از شهر سندج بگریزند خود بخود بهانه با ماری خواهند متعال تعداد زیادی از آنها بران زخامت 'آبی دره' و چاده مشر عوسله نیرو های رزمند ارتش جمهوری اسلامی ایران و پاسداران غیور

جبهه اسلام خاندانی در مراسم نماز جمعه :

در کردستان جنگ میان اسلام و کفر است کهمان ۲۶، ۲۷، ۲۹

عالم‌های دیندار با همیاری
و تکرار خود -
مکرمی خیرنگر با قیلاز
آغاز مراسم ییانه‌ای در سوی
سپاه پاسداران، همچنین مراسم
توانند شد، همچنین مراسم
این هفته نیز جمعه مبارک
اعضاء شورای انقلاب از جمله
مهندس بازرگان نیز حضور
داشتند، مظهری که از سوی
نارنگران ماده میته عادت
بود از : مظهری مظهری
کتاب با تخریبی خیرنگر
مهریاد با

برایان حسین گزلی سار
پایان مراسم همه زلفی‌ارم
برای مراسم و همچنین
اعضای کردستان اسلامی
یپاراشا ساریز شدند و
جمع کثیری خیرنگر ساریز
ن آرمیادی کردستان را تا
لاشایی لمریک تشییع
کردند تا از آنجا بهشت‌نزار
انتقال یابد .

جبهه اسلام خاندانی گفت :
سوم اینکه خون شهیدان بهر
ترتیب است زیرا منتهج که
بصورت قله جنگی می‌آمدند
برای اختیار ارتش و سپاه پاسدار
گرفت .
ای شرم مرشا مرزبانان
یگانه ، افرادی که لباس
کرم پوشیدند و نور داخل
کنار گنبد خود را نور کردند
بریدند تا زبان کرمی سپاه
بگیرند ، شد در سطح شهر
نشی باه پشی می‌گفتند، آنوقت
میگفتند اشتباه است در حال
که خود شا مردم را به جرم
خواندن نماز می‌گفتند .
جبهه اسلام خاندانی بر
عالمه اشاره کرد : چهارپایه
دولت جمهوری اسلامی باید
به کردستان برسد . برادران
پاسدار ما باید به کردستان
با نظرت و صحت رفتار کنند .
دشمن جوانان منطقه را بزرگ
سلح می‌کرد و در سنگرها
به کشتن می‌سازد باید بایست

امروز وارد مرخانی شدیم که هرگونه عقب
نشینی در مقابل آمریکا هرگز ما خواهد بود و ملت رضا
به این عقب نشینی نخواهد داد .
دایمی که سرازان هراسی
پارکها را ترک کنند و آنها
پارکها را ترک کردند . در
منطقه سینا واقع در قلب
اسرائیل جوانان مسلح با هم
شا اجتماع میکنند ، ما در
حالی آمریکا با فاشن هک
چنین رهبری یک سرفه عقب
نخواهیم داشت .
جبهه اسلام خاندانی مراسم
گفت : امروز سیاست آمریکا
بفشار حرکت و موضعگیری
قاطع جا چهار شکست دهنده
است . این موضوع را خود
مبارزان زندک گزشت هم
میگویند . اروپای غربی در
قبل اسرائیل در حال تردد
بر سر مرزها اما در صورتی چون
ژان تسیم خود را گرفت
ولی اروپای خود را برود
ملت ما بفشارش شد و ایران
عقب‌نشینی نخواهد کرد .
امروز ما وارد مرخانی
شدیم که هرگونه عقب‌نشینی
هرگز ما نخواهد بود و ملت رضا
باین عقب‌نشینی نخواهد داد .

جبهه اسلام خاندانی در
منطقه دوم باخورد یکدیگر از
ایات قرآن می‌خواند جاری
گرفتند و باعث : در چهار
طرف باین شرح بحث کردند :
اول ملت اسلام باید بداند که
در کردستان جنگ میان اسلام
و کفر است و کفر را کفر است
و آمریکایی با اسلام می‌جنگد
کفر را کفری به همان خود
میخواهد ، شهادتی دومی‌این
روایت را تجدید کند تا ایست
روایت شود و دیگر برایش
هم نیست که چه بیرونی
بر کفر می‌خواهد آمد ، اما
کفر آمریکایی که بوسله
چهره‌های نامرأ می‌کند و حتی
معم و روحانی می‌خواهند این
روایت بایده بود تا آمریکا
بدان شکست برسد . آن
کسانی که نام حق می‌گفتند
و آن بی‌کسانی که در کثرت
غلل من کثرت باید بداند که
ماجستار برای ملت ما روشن
است . دوم اینکه شهیدان
کرمستان در شهادت
اسلام شده و اما نتیجه شهادت
برادران پاسدار و نظامی این
بوده دست دشمن از محشرین
مراکز کرمستان قطع شد .
اما همه تهرانی هم ادامه
و مصیبتی از نهادهای اخیر را
فراتر کرده حتی آن گفته
شد بود : جنگی حدود
میخواهد که برپا می‌گردد
تا آمریکا غریمل نشود .

امروز وارد مرخانی شدیم که هرگونه عقب
نشینی در مقابل آمریکا هرگز ما خواهد بود و ملت رضا
به این عقب نشینی نخواهد داد .
دایمی که سرازان هراسی
پارکها را ترک کنند و آنها
پارکها را ترک کردند . در
منطقه سینا واقع در قلب
اسرائیل جوانان مسلح با هم
شا اجتماع میکنند ، ما در
حالی آمریکا با فاشن هک
چنین رهبری یک سرفه عقب
نخواهیم داشت .
جبهه اسلام خاندانی مراسم
گفت : امروز سیاست آمریکا
بفشار حرکت و موضعگیری
قاطع جا چهار شکست دهنده
است . این موضوع را خود
مبارزان زندک گزشت هم
میگویند . اروپای غربی در
قبل اسرائیل در حال تردد
بر سر مرزها اما در صورتی چون
ژان تسیم خود را گرفت
ولی اروپای خود را برود
ملت ما بفشارش شد و ایران
عقب‌نشینی نخواهد کرد .
امروز ما وارد مرخانی
شدیم که هرگونه عقب‌نشینی
هرگز ما نخواهد بود و ملت رضا
باین عقب‌نشینی نخواهد داد .

جبهه اسلام خاندانی در
منطقه دوم باخورد یکدیگر از
ایات قرآن می‌خواند جاری
گرفتند و باعث : در چهار
طرف باین شرح بحث کردند :
اول ملت اسلام باید بداند که
در کردستان جنگ میان اسلام
و کفر است و کفر را کفر است
و آمریکایی با اسلام می‌جنگد
کفر را کفری به همان خود
میخواهد ، شهادتی دومی‌این
روایت را تجدید کند تا ایست
روایت شود و دیگر برایش
هم نیست که چه بیرونی
بر کفر می‌خواهد آمد ، اما
کفر آمریکایی که بوسله
چهره‌های نامرأ می‌کند و حتی
معم و روحانی می‌خواهند این
روایت بایده بود تا آمریکا
بدان شکست برسد . آن
کسانی که نام حق می‌گفتند
و آن بی‌کسانی که در کثرت
غلل من کثرت باید بداند که
ماجستار برای ملت ما روشن
است . دوم اینکه شهیدان
کرمستان در شهادت
اسلام شده و اما نتیجه شهادت
برادران پاسدار و نظامی این
بوده دست دشمن از محشرین
مراکز کرمستان قطع شد .
اما همه تهرانی هم ادامه
و مصیبتی از نهادهای اخیر را
فراتر کرده حتی آن گفته
شد بود : جنگی حدود
میخواهد که برپا می‌گردد
تا آمریکا غریمل نشود .

کهمان ۲۶، ۲۷، ۲۹

رئیس‌ستاد مشترک ارتش در مصاحبه اختصاصی با کهمان :

خلع سلاح شدگان «نوسود» تسلیم دادگاه ارتش میشوند

✦ در پراشهر ، مهباد ، سقز ، مریوان
و بانه ارتش در داخل پادگانهاست و
در صورت حمله از خود دفاع خواهد کرد

✦ کنترل عبود و مرود بمعنای محاصره اقتصادی نیست
✦ دولت و مردم کردستان گروه متخاصم نیستند که با هم
مکلفه کنند .
مکلفه کنند .



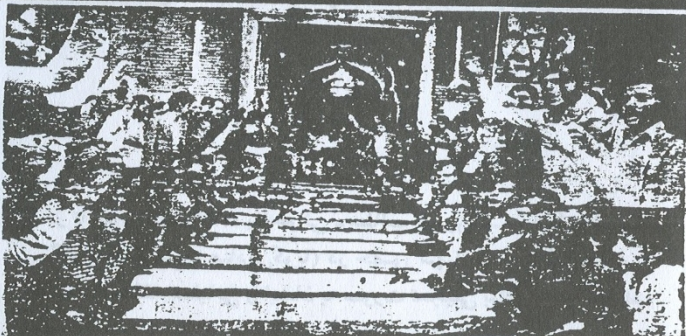
شمس‌الدین امیرعزت‌زاد
اصطفا قبل از شهادت
در بیانی به هم‌زمان
خود گفت: چنانچه‌های
ایران، دود به و هیر
انقلاب

جزئیات
شک‌نجه
وشهادت
فرمانده
تیپ یک
سندج

اطلاعات

پخشیه ۲۸ اردیبهشت‌عام ۱۳۵۹ - شماره ۱۶۱۴۴ - کتشمارة ۱۵ وصال

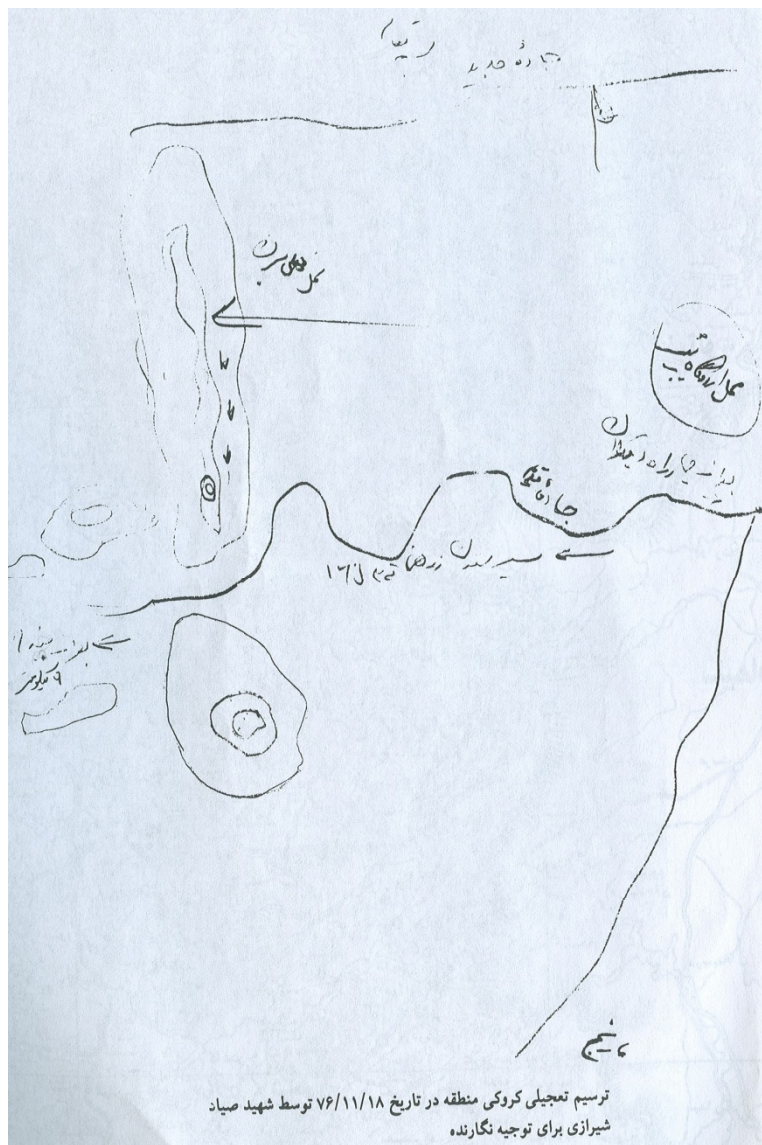
تشییع جنازه باشکوه شهدای کردستان

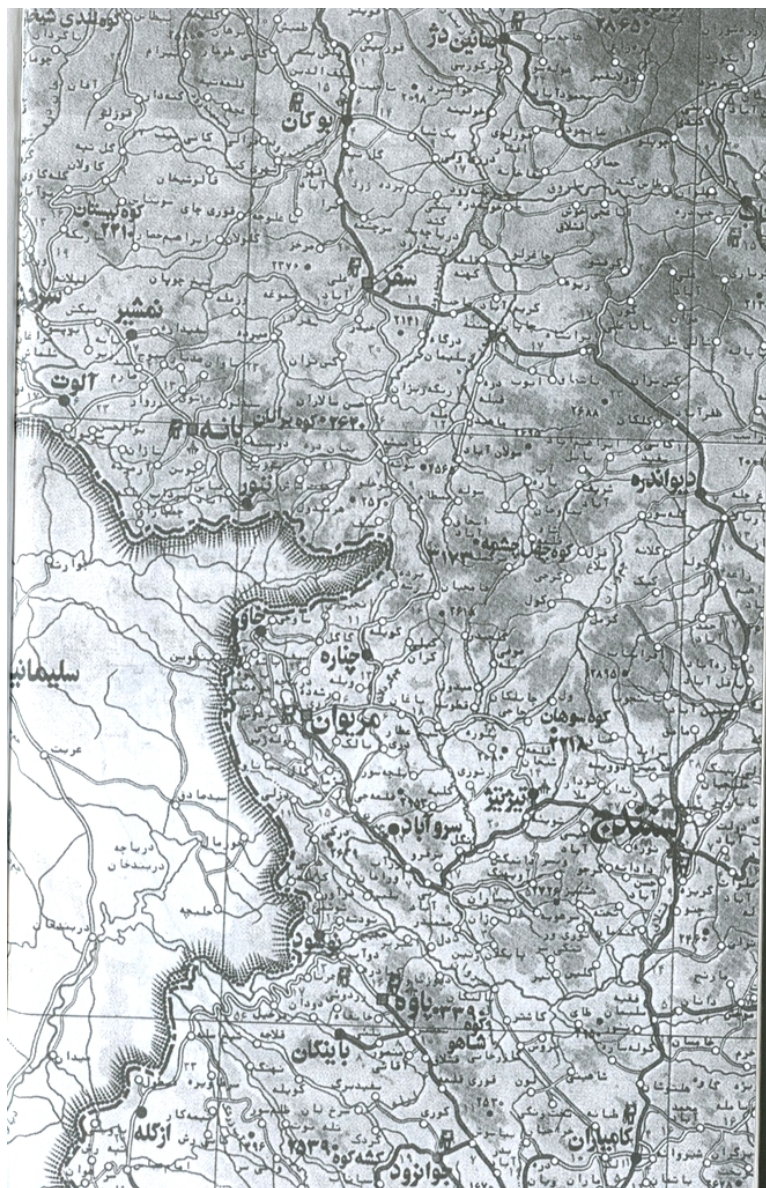


زد و خورد شدید بيشمرگان
مسلمان کرد با مهاجمين

جنازه شهدای برادران ارتشی و بلداری: خور. سر
شهدان و پادان انقلاب در گرمسار علیه دشمن. انقلاب
است.

در تاریخ ۷۶/۱۱/۱۸، بازخوانی - مطالب تدوین شده کتاب توسط نگارنده (سرטיפ ۲ صادقی گویا) در حضور شهید صیاد شیرازی، این کروکی منطقه عملیاتی را ایشان به صورت تعجیلی برای توجیه نگارنده ترسیم نمودند.





پیوست‌ها / ۲۰۵



شهر سنندج



شهید صیاد شیرازی در گردنه صلوات آباد و شرح عملیات در فعالیت میدانی هیئت معارف جنگ

سال ۱۳۷۴



شهید سپهبد صیاد شیرازی و همراهان هیئت معارف در دکل خلیجیان - سال ۱۳۷۶



از راست به چپ: سرتیپ ۲ سعید پاکده نوروز - سرتیپ بدری - شهید صیاد شیرازی - سرتیپ همدانی - سرهنگ رحیمی، در فعالیت میدانی هیئت معارف جنگ - شهریور سال ۱۳۷۴



هیئت معارف جنگ
شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

Amaliat azadsazi sanandaj

**War Cognizance Committee Of
Martyr Lieutenant General Ali Sayyad Shirazi**